



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حاکمیت و حکمرانی در نهج البلاغه

نویسنده:

محمد مهدی باباپور

ناشر چاپی:

جامعه المصطفی (صلی الله علیه وآله) العالمیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	حاکمیت و حکمرانی در نهج البلاغه
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	سخن ناشر
۱۷	مقدمه پژوهشگاه بین المللی المصطفی (صلی الله علیه و آله)
۲۱	فهرست
۲۷	مقدمه
۳۱	۱- مفاهیم
۳۱	اشاره
۳۱	مقدمه
۳۲	سیاست
۳۲	معنای لغوی سیاست
۳۵	معنای اصطلاحی سیاست
۴۰	سیاست در نهج البلاغه
۴۴	حکومت
۴۴	معنای لغوی حکومت
۴۶	معنای اصطلاحی حکومت
۴۸	حکومت در نهج البلاغه
۵۶	۲- مبانی حکومت
۵۶	اشاره
۵۶	مقدمه
۵۶	ضرورت حکومت
۶۱	جایگاه حکومت

۶۵	مشروعیت حکومت
۸۴	۳- اصول و ارزش ها (اهداف)
۸۴	اشاره
۸۴	مقدمه
۸۴	عدالت
۸۴	اشاره
۸۵	مفهوم عمیق و همه جانبه عدالت گرایی از دیدگاه امام علی (علیه السلام)
۹۰	عدالت، جمال سیاست و حکومت
۹۶	عدالت خواهی و عدالت گرایی در حکومت امام علی (علیه السلام)
۱۱۴	آزادی
۱۱۴	اشاره
۱۱۵	آزادی فلسفی
۱۱۸	آزادی عرفانی یا معنوی
۱۲۳	آزادی اجتماعی
۱۴۴	وحدت
۱۶۱	امنیت
۱۷۵	تعلیم و تربیت
۱۹۳	۴- ساختار حکومت
۱۹۳	اشاره
۱۹۳	مقدمه
۱۹۴	حاکم
۱۹۴	شرایط حاکم
۲۱۲	وظایف حاکم
۲۲۶	تأمین معیشت مردم
۲۲۶	اشاره
۲۳۷	قضاوت

۲۴۶	مردم
۲۴۶	نقش مردم در حکومت
۲۵۶	حقوق و وظایف مردم و حاکم
۲۷۵	فهرست منابع
۲۸۱	ضمیمه
۲۸۱	نامه ۵۳ نهج البلاغه (عهدنامه مالک اشتر)
۲۸۱	اشاره
۲۸۱	۱- ضروره بناء الذات
۲۸۲	۱- ضرورت خودسازی
۲۸۳	۲- اخلاق القيادة
۲۸۳	۲- اخلاق رهبری
۲۸۴	۳- التجنب من الغرور و الأناثیه
۲۸۵	۳- پرهیز از غرور و خودپسندی
۲۸۵	۴- کیفیه جلب رضا العامه او رضا الخاص
۲۸۵	۴- مردم گرایی، حق گرایی
۲۸۶	۵- ضروره حفظ السر
۲۸۶	۵- ضرورت رازداری
۲۸۷	۶- المشوره و مکانها الصحيح
۲۸۷	۶- جایگاه صحیح مشورت
۲۸۸	۷- القيادة والروابط الاجتماعیه
۲۸۹	۷- اصول روابط اجتماعی رهبران
۲۸۹	۸- التعرفه بالطبقات الاجتماعیه
۲۹۰	۸- شناخت اقشار گوناگون اجتماعی
۲۹۰	اشاره
۲۹۱	الاول) افضل العسکرین
۲۹۲	اول) سیمای نظامیان

- الثانی) افضل القضاء ۲۹۴
- دوم) سیمای قضات و داوران ۲۹۴
- الثالث) افضل المسئولين ۲۹۵
- سوم) سیمای کارگزاران دولتی ۲۹۶
- الرابع) صفات الدّافعين للزّكاه ۲۹۶
- چهارم) سیمای مالیات دهندگان ۲۹۷
- الخامس) افضل الكُتّاب ۲۹۸
- پنجم) سیمای نویسندگان و منشیان ۲۹۹
- السادس) التّجار و اصحاب الصّنائع ۳۰۰
- ششم) سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع ۳۰۰
- السابع) المحرومون ۳۰۱
- هفتم) سیمای محرومان و مستضعفان ۳۰۲
- الثامن) الاخلاق الخاضه للوالی ۳۰۳
- هشتم) اخلاق اختصاصی رهبری ۳۰۴
- التاسع) اخلاق القيادة مع الاقارب ۳۰۵
- نهم) اخلاق رهبری با خویشاوندان ۳۰۶
- العاشر) اسلوب مواجهه الأعداء ۳۰۶
- دهم) روش برخورد با دشمن ۳۰۷
- الحادی عشر) التحذیر من الدّم الحرام ۳۰۸
- یازدهم) هشدارها ۳۰۹
- اول) هشدار از خون ناحق ۳۰۹
- الثانی) التحذیر من الأناهیة ۳۰۹
- دوم) هشدار از خودپسندی ۳۰۹
- الثالث) التحذیر من المنّ ۳۱۰
- سوم) هشدار از منت گذاری ۳۱۰
- الرابع) التحذیر من العجله ۳۱۰

۳۱۰ ----- چهارم) هشدار از شتابزدگی -

۳۱۱ ----- الخامس) التحذير من طلب العناوين

۳۱۱ ----- پنجم) هشدار از امتیاز خواهی

۳۱۳ ----- درباره مرکز

حاکمیت و حکمرانی در نهج البلاغه

مشخصات کتاب

سرشناسه: باباپور، محمد مهدی، ۱۳۴۳ -

عنوان قرارداد: نهج البلاغه. فارسی - عربی. برگزیده. شرح

عنوان و نام پدیدآور: حاکمیت و حکمرانی در نهج البلاغه [کتاب] / محمد مهدی باباپور گل افشانی.

مشخصات نشر: قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص.

فروست: پژوهشگاه بین المللی المصطفی؛ ۳۹.

شابک: ۱۰۰۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۷۲۸-۷؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال (چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۹۳ (فیا).

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- نظریه درباره سیاست و حکومت

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- سیاست و حکومت

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه. برگزیده -- نقد و تفسیر

موضوع: سیاست و حکومت

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه. برگزیده

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۹/س ۹ ب ۲۳ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۸۲۶۰۲

ص: ۱

اشاره

حاکمیت و حکمرانی در نهج البلاغه

حجه الاسلام دکتر محمد مهدی باباپور گل افشانی

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی

ص: ۳

تحولات اجتماعی و مقتضیات نوپدید دانش‌ها و پدید آمدن دانش‌های نو، نیازهایی را به وجود آورده که پاسخ‌گویی به آن، ایجاد رشته‌های تحصیلی جدید و تربیت چهره‌های متخصص را ضروری می‌نماید. از این رو کتاب‌های آموزشی نیز باید با توجه به این دگرگونی‌ها تألیف شود.

جهانی‌شدن و گسترش سلطه فرهنگی غرب در سایه رسانه‌های فرهنگی و ارتباطی اقتضا دارد که دانش پژوهان و علاقه‌مندان به این مباحث، با اندیشه‌های بلند و ارزش‌های متعالی آشنا شوند و این مهم با ایجاد رشته‌های تخصصی، تولید متون جدید و غنی، گسترش دامنه آموزش و تربیت سازمان‌یافته دانشجویان به سرانجام خواهد رسید. این فرایند گاه در پرداختن به مباحث بنیادین و تدوین متون تخصصی تعریف می‌شود و گاه در نگارش بحث‌های علمی، اما نه چندان پیچیده و تخصصی به ظهور می‌رسد.

از طرفی بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی منسجم، قانونمند و پویاست. بازنگری در متن‌ها و شیوه‌های آموزشی و به روز کردن آنها نیز این انسجام و پویایی و در نتیجه نشاط علمی مراکز آموزشی را در پی دارد.

در این بستر، حوزه های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند.

«جامعه المصطفی (صلی الله علیه و آله) العالمیه» به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت بزرگ تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد، تألیف متون درسی مناسب را سرلوحه تلاش خود قرار داده و تدوین و نشر متون درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی، حاصل این فرایند است.

«مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (صلی الله علیه و آله)» با قدردانی و سپاس از فاضل ارجمند جناب آقای حجه الاسلام دکتر محمد مهدی باباپور گل افشانی (عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی) مؤلف کتاب حاکمیت و حکمرانی در نهج البلاغه و تمام عزیزانی که در تولید این اثر همیاری و همفکری داشته اند، آن را به جویندگان فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی تقدیم می کند.

...مرکز بین المللی

...ترجمه و نشر المصطفی (صلی الله علیه و آله)

ص: ۶

مقدمه پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی (صلی الله علیه و آله)

حقیقت مداری اصیل‌ترین و زیباترین راز هستی و حقیقت طلبی ماندگارترین و برترین گرایش آدمی است.

داستان پر رمز و راز حقیقت‌جویی بشر، سرشار از هنرنمایی مؤمنان، مجاهدان و عالمانی است که با تمسک و پای‌بندی به حقیقت بی‌منتها، در مصاف بین حق و باطل، سربلندی و شرافت ذاتی حق را نمایان ساخته‌اند و در این میان، چه درخشندگی چشم‌نوازی در اسلام عزیز است که علم را به ذات خود، شرافت مند و فخیم دانسته و از باب تا محراب کائنات را سراسر علم و عالم و معلوم می‌نمایاند و در مکتب آن، جز اولوالعلم و راسخان در مسیر طلب دانش، کسی را توان دست‌یابی به گنجینه‌های حکمت نیست.

علم برخاسته از وجدان پاک و عقل سلیم، در پرتو انوار آسمانی وحی، هم به فرد کمال‌انسانی، عظمت روحی و رشد معنوی می‌بخشد و فکر، اندیشه و خیال او را به پرواز درمی‌آورد و هم جامعه را سمت و سوی سعادت‌مندانه بخشیده و آن را به جامعه‌ای متمدن و پیشرو متحول می‌کند. بی‌توجهی و یا کوتاه‌فکری است اگر فرد و جامعه‌ای به دنبال عزت، استقلال، هویت، امنیت، سعادت و

سربلندی مادی و معنوی باشند، اما آن را در صراطی غیر از حقیقت طلبی، علم اندوزی و حکمت مداری الهی طلب نمایند.

انقلاب سراسر نور اسلامی ایران که داعیه جهانی سازی کلمه الله و برپایی تمدن جهانی اسلام را داشته و فروپاشی و افول تمدن های پوشالی غرب و شرق را به نظاره نشسته است، با اندیشه فقهاتی در اداره حکومت و نظریه مترقی «ولایت فقیه»، طرازی از مسئولیت ها و مأموریت های حوزه های علمیه و روحانیت را عرضه نمود که امید و نشاط را نه تنها در شیعیان و مسلمانان، بلکه در دل تمامی آزادی خواهان و حق طلبان سراسر جهان زنده ساخت. در این راستا، رهبر فرزانه انقلاب (مدظله) با عزمی مصمم و با تمامی توان، همچون پیر و مراد خود خمینی کبیر(ره)، در صحنه حاضر شده و بر خطورت و فوریت حرکت فراگیر و بی وقفه همه توان مندی ها و اراده ها جهت تحقق جنبش نرم افزاری و نهضت تولید علم و تحول در علوم انسانی و نیز یافتن راه های میان بر و دانش فزا در این خصوص، تأکید ورزیده و پیشرفت این مهم را راهبری و رصد می کنند.

جامعه المصطفی (صلی الله علیه و آله) العالمیه، نمادی درخشان از این رسالت جهانی و همت بین المللی انقلاب اسلامی است که بار مسئولیت تربیت مجتهدان، عالمان، محققان، متخصصان، مدرسان، مبلغان، مترجمان، مربیان و مدیران پارسا، متعهد و زمان شناس را بر دوش داشته و با تبیین، تولید و تعمیق اندیشه دینی و قرآنی و گسترش مبانی و معارف اسلامی، به نشر و ترویج اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) و معارف بلند و تابناک مکتب اهل بیت (علیهم السلام) جامه تحقق می پوشاند.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی (صلی الله علیه و آله) نیز که مهم ترین و گسترده ترین مجموعه پژوهشی المصطفی (صلی الله علیه و آله) است، بومی سازی و بازتولید اندیشه دینی معاصر متناسب با نیازها و اقتضائات عرصه بین الملل، تبیین، تولید و تعمیق اندیشه دینی،

گشودن افق های جدید فکری و معرفتی در دنیای معاصر، پاسخ گویی به مسائل و شبهات فکری و معرفتی مخاطبان و تأمین و تدوین متون و منابع درسی و کمک درسی به ویژه با رویکرد اسلامی سازی علوم و پشتیبانی علمی از فعالیت های سازمانی المصطفی (صلی الله علیه و آله) را از جمله مأموریت ها و تکالیف خود می داند.

اثر علمی پیش روی نیز که به همت مولف محترم جناب آقای حجه الاسلام دکتر محمد مهدی باباپور گل افشانی و برای دوره کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی تهیه و تدوین شده، در چارچوب اهداف و برنامه های پژوهشگاه و مبتنی بر نیازسنجی های صورت گرفته، تدوین و برای استفاده خوانندگان محترم تقدیم شده است.

در پایان لازم است ضمن ارج نهادن به تلاش های خالصانه مولف محترم، از کلیه دست اندرکاران محترم آماده سازی و انتشار این اثر ارزشمند، به ویژه همکاران محترم مرکز بین المللی نشر و ترجمه المصطفی (صلی الله علیه و آله) و همه عزیزانی که به نحوی در تدوین و انتشار آن نقش داشته اند، قدردانی و تشکر نمایم و از خداوند متعال برای ایشان و همه خادمان عرصه تبلیغ و نشر مفاهیم و معارف دینی، آرزوی بهروزی، موفقیت و سعادت نمایم.

...پژوهشگاه بین المللی

...المصطفی (صلی الله علیه و آله)

مقدمه... ۱۵

۱. مفاهیم... ۱۹

مقدمه... ۱۹

سیاست... ۲۰

معنای لغوی سیاست... ۲۰

معنای اصطلاحی سیاست... ۲۲

سیاست در نهج البلاغه... ۲۷

حکومت... ۳۱

معنای لغوی حکومت... ۳۱

معنای اصطلاحی حکومت... ۳۳

حکومت در نهج البلاغه... ۳۵

۲. مبانی حکومت... ۴۳

مقدمه... ۴۳

ضرورت حکومت... ۴۳

جایگاه حکومت... ۴۸

مشروعیت حکومت... ۵۲

۳. اصول و ارزش ها (اهداف)... ۷۱

مقدمه... ۷۱

عدالت... ۷۱

مفهوم عمیق و همه جانبه عدالت گرایی از دیدگاه امام علی (علیه السلام)... ۷۲

عدالت، جمال سیاست و حکومت... ۷۶

عدالت خواهی و عدالت گرایی در حکومت امام علی (علیه السلام)... ۸۲

آزادی... ۱۰۰

آزادی فلسفی... ۱۰۱

آزادی عرفانی یا معنوی... ۱۰۴

آزادی اجتماعی... ۱۰۹

وحدت... ۱۳۰

امنیت... ۱۴۷

تعلیم و تربیت... ۱۶۱

۴. ساختار حکومت... ۱۷۹

مقدمه... ۱۷۹

حاکم... ۱۸۰

شرایط حاکم... ۱۸۰

وظایف حاکم... ۱۹۸

تأمین معیشت مردم... ۲۱۲

قضاوت... ۲۲۳

مردم... ۲۳۲

نقش مردم در حکومت... ۲۳۲

حقوق و وظایف مردم و حاکم... ۲۴۲

فهرست منابع... ۲۶۱

ضمیمه... ۲۶۵

نامه ۵۳ نهج البلاغه (عهدنامه مالک اشتر)... ۲۶۵

۱. ضروره بناء الذات... ۲۶۵

۱. ضرورت خودسازی... ۲۶۶

۲. اخلاق القيادة... ۲۶۷

۲. اخلاق رهبری... ۲۶۷

ص: ۱۲

۳. التجنب من الغرور و الأناثیه... ۲۶۸

۳. پرهیز از غرور و خودپسندی... ۲۶۹

۴. کیفیه جلب رضا العامه او رضا الخاص... ۲۶۹

۴. مردم گرایی، حق گرایی... ۲۶۹

۵. ضروره حفظ السر... ۲۷۰

۵. ضرورت رازداری... ۲۷۰

۶. المشوره و مکانها الصحيح... ۲۷۱

۶. جایگاه صحیح مشورت... ۲۷۱

۷. القيادة والروابط الاجتماعیه... ۲۷۲

۷. اصول روابط اجتماعی رهبران... ۲۷۳

۸. التعرفه بالطبقات الاجتماعیه... ۲۷۳

۸. شناخت اقشار گوناگون اجتماعی... ۲۷۴

الاول) افضل العسکرین... ۲۷۵

اول) سیمای نظامیان... ۲۷۶

الثانی) افضل القضاة... ۲۷۸

دوم) سیمای قضات و داوران... ۲۷۸

الثالث) افضل المسئولین... ۲۷۹

سوم) سیمای کار گزاران دولتی... ۲۸۰

الرابع) صفات الدّافعیین للّرکاه... ۲۸۰

چهارم) سیمای مالیات دهندگان... ۲۸۱

الخامس) افضل الكتاب... ٢٨٢

پنجم) سیمای نویسندگان و منشیان... ٢٨٣

السادس) التجار و اصحاب الصنائع... ٢٨٤

ششم) سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع... ٢٨٤

السابع) المحرومون... ٢٨٥

هفتم) سیمای محرومان و مستضعفان... ٢٨٦

الثامن) الاخلاق الخاصه للوالی... ٢٨٧

هشتم) اخلاق اختصاصی رهبری... ٢٨٨

ص: ١٣

- التاسع) اخلاق القيادة مع الاقارب... ٢٨٩
- نهم) اخلاق رهبری با خویشاوندان... ٢٩٠
- العاشر) اسلوب مواجهه الأعداء... ٢٩٠
- دهم) روش برخورد با دشمن... ٢٩١
- الحادى عشر) التحذير من الدّم الحرام... ٢٩٢
- يازدهم) هشدارها... ٢٩٣
- اول) هشدار از خون ناحق... ٢٩٣
- الثانى) التحذير من الأنايه... ٢٩٣
- دوم) هشدار از خودپسندى... ٢٩٣
- الثالث) التحذير من المنّ... ٢٩٤
- سوم) هشدار از منت گذارى... ٢٩٤
- الرابع) التحذير من العجله... ٢٩٤
- چهارم) هشدار از شتابزدگى... ٢٩٤
- الخامس) التحذير من طلب العناوين... ٢٩٥
- پنجم) هشدار از امتياز خواهى... ٢٩٥

نهج البلاغه، گزیده ای از خطبه ها، نامه ها، حکمت ها و کلمات قصار امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و دائره المعارفی اسلامی است که به وسیله ادیب و دانشمند برجسته شیعه سید رضی (م ۴۰۶ق) گردآوری شده است. محتوای ژرف و عمیق در قالب الفاظ و عبارت های فصیح و بلیغ همراه با جامعیت مطالب، از این کتاب ارزشمند اثری جاودانه ساخته است، تا آن جا که هر پژوهشگر ژرف نگری آن را بالاتر از کلام مخلوق و پایین تر از کلام خالق می داند و لقب «اخ القرآن» را زینده آن می داند.

به اعتراف دانشمندان - مسلمان و غیرمسلمان - که محضر نهج البلاغه را درک کرده اند، نه تنها گذشت زمان نتوانسته از طراوت و تازگی نهج البلاغه بکاهد و آن را کهنه و فرسوده سازد؛ بلکه بیانات، تحلیل ها و محتوای عمیق آن چنان است که گویی همین امروز حضرت آنها را بیان کرده است.

بی تردید نهج البلاغه بعد از قرآن کریم، یکی از گران قدرترین و ارزشمندترین میراث مکتوب اسلام است. این کتاب مجموعه ای به ابعاد وجودی یک انسان کامل است. امام خمینی (ره) درباره عظمت و جامعیت نهج البلاغه می نویسد:

کتاب نهج البلاغه که نازل روح اوست، برای تعلیم و تربیت ما خفتگان در بستر منیت و در حجاب خود خواهی، خود معجون است برای شفا و

مرهمی است برای دردهای فردی و اجتماعی و مجموعه ای است دارای ابعادی به اندازه یک انسان و یک جامعه انسانی از زمان صدور آن تا هر چه تاریخ به پیش می رود. (۱)

همچنین در وصیت نامه الهی - سیاسی خود می نویسد:

ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه که بعد از قرآن بزرگ ترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی بخش است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از ماست. (۲)

جوامع بشری به ویژه نسل جوان باید با الگوگیری از شخصیت جامع آن حضرت به عنوان یک انسان کامل، زندگی فردی و اجتماعی خود را بسازند.

رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای فرمود:

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) یک الگوی کامل برای همه است؛ جوانی پرشور و پرحماسه او، الگوی جوانان است؛ حکومت سراسر عدل و انصاف او، الگوی دولت مردان است؛ زندگی سراپا مسئولیت او، الگوی همه مومنان است؛ او الگوی همه آزادگان جهان است؛ سخنان حکمت آمیز و درس های ماندگار او، الگوی عالمان و دانشمندان و روشن فکران است. (۳)

این نوشتار تنها از منظر «سیاست و حکومت» به نهج البلاغه نگریسته است. وقتی از این منظر به نهج البلاغه می نگریم، امام را حاکم و رهبری مقتدر و آگاه می بینیم که آئین کشورداری را برای استناداران، فرمانداران و تمامی کارگزاران حکومت خود بیان می کند.

امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه و به ویژه در نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر)

ص: ۱۶

۱- (۱). صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۲۴.

۲- (۲). وصیت نامه الهی سیاسی امام خمینی (ره).

۳- (۳). پیام نوروزی سال ۱۳۷۹، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۹/۱/۷ ص ۳.

سیاست دینی، اصول و ارزش ها، اهداف و آرمان ها، تکالیف و وظایف حاکمان و مردم، مفهوم، جایگاه و مشروعیت حکومت ها را به طور دقیق تبیین کرده است. از اهداف آموزشی این کتاب، آشنایی دانش پژوهان با اندیشه های ناب و ژرف امام علی (علیه السلام) در خصوص سیاست دینی، مبانی، اصول و ارزش های حکومت دینی است. به استادان عزیز توصیه می شود که در تبیین نظریه های آن امام عزیز، نهایت دقت و صلابت را داشته باشند. در این نوشتار ابتدا مفاهیم کلیدی را توضیح داده و سپس بر اساس یک سیر منطقی به بیان مبانی، اصول و ارزش ها و ساختار حکومت پرداخته ایم.

امید است در پرتو عنایت الهی این اثر ناچیز مورد نظر آن امام همام قرار گیرد و مورد استفاده همه سیاست مدارانی که سعی می کنند تا در مسیر آن حضرت حرکت کنند، قرار بگیرد.

...محمد مهدی باباپور گل افشانی

...عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی تهران

ص: ۱۷

اهداف آموزشی:

۱. آشنایی با معانی لغوی و اصطلاحی سیاست و حکومت

۲. آشنایی با معنای سیاست در نهج البلاغه

۳. آشنایی با معنای حکومت در نهج البلاغه

مقدمه

در این فصل به واکاوی دو واژه بسیار مهم و کلیدی سیاست و حکومت می پردازیم. واژه سیاست را از سه دیدگاه زیر بررسی خواهیم کرد: ۱. معنای لغوی سیاست که لغت دانان برای آن وضع کرده اند؛ ۲. معنای اصطلاحی که کارشناسان برجسته دانش سیاست بیان کردند؛ ۳. معنا و مفهوم سیاست از دیدگاه امام علی (علیه السلام).

واژه حکومت را نیز از سه دیدگاه زیر بررسی خواهیم کرد:

۱. مفهوم لغوی آن که در علم لغت برای آن وضع شده است؛ ۲. معنای اصطلاحی که متخصصان علم سیاست برای آن در نظر گرفته اند؛ ۳. تبیین دقیق و جامع مفهوم و معنای حکومت از دیدگاه نهج البلاغه.

«سیاست» واژه ای عربی و برگرفته از ماده «سَاس» «یَسُوس» است. پرورش، پروراندن، ریاست، سرپرستی، فرمان و دستور، امر و نهی و تدبیر امور. (۱) مهم ترین معانی و کاربردهایی است که برای آن ذکر کرده اند.

به نظر می رسد معنای اصلی و حقیقی این واژه همان پرورش و پروراندن باشد، چنان که در فرهنگ عرب و در توضیح «ساسة الفرس» آمده است: «ای راضها» یعنی صاحب اسب به پرورش و تربیت آن اقدام کرد. این واژه با توسعه در مصداق، برای تربیت انسان ها، فرد و جامعه نیز به کار رفته است.

از آن جا که تربیت و پرورش به طور معمول با عناصری همچون تدبیر، امر و نهی، سرپرستی و ریاست همراه است؛ به گونه ای که این عناصر از لوازم آن به شمار می روند، از این رو واژه «سیاست» در این امور نیز به کار رفته است.

این واژه تقریباً با همین کاربردها از زبان عربی وارد زبان فارسی شد. این واژه، در کتاب های لغت فارسی به حکم رانندن بر رعیت، اداره امور مملکت، حکومت کردن، عدالت و داوری، حفظ و حراست نیز تفسیر شده است. افزون بر این در مورد تنبیه، مجازات و تأدیب نیز به کار رفته است. (۲)

واژه «سیاست» در منابع روایی نیز به معنای ریاست، سرپرستی، تربیت،

ص: ۲۰

۱- (۱). مجمع البحرین، ذیل ماده ساس. المعجم الوسیط، ذیل ماده ساس. لسان العرب، ج ۶، ذیل ماده سوس.

۲- (۲). محمد، معین، فرهنگ فارسی، ذیل ماد سیاست و ر. ک: کتاب های لغت نامه دهخدا، فرهنگ فلسفه سیاست.

رهبری، تدبیر و هدایت، بسیار به کار رفته است. در این جا به بیان چند حدیث بسنده می کنیم.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

»

كَانَ بُنُو إِسْرَائِيلَ تَسْوِسُهُمْ أَنْبِيَائُهُمْ؛ (۱) همواره چنین بود که پیامبران بنی اسرائیل سرپرستی و ریاست آنان را بر عهده داشتند، و آنان را تربیت می کردند».

امام علی (علیه السلام) نیز به این معانی از سیاست اشاره می کند:

»

بِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ؛ (۲) با نیک تدبیری، ادب شایسته به دست می آید».

»

بِئْسَ السِّيَاسَةُ الْجَوْرُ؛ بدترین سیاست، ظلم است».

»

جَمَالُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ فِي الْأَمْرِ وَالْعَفْوُ مَعَ الْقُدْرَةِ؛ زیبایی سیاست، عدالت در حکومت و گذشت در هنگام قدرت است».

»

حُسْنُ السِّيَاسَةِ قَوَامُ الرَّعِيَّةِ؛ نیکی سیاست، تقویت رعیت است».

»

حُسْنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّيَاسَةَ؛ سیاست نیکو، ریاست و حکومت را دوام می بخشد».

»

مَنْ حَسُنَتْ سِيَاسَتُهُ وَجَبَتْ طَاعَتُهُ؛ کسی که سیاستش نیکو است، اطاعتش واجب است».

»

مَلَائِكُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ؛ ملاک و معیار سیاست، عدل است».

(۳)

-
- ١- (١) . مجمع البحرين، ماده «ساس».
 - ٢- (٢) . كليني، كافي، ج ١، كتاب العقل و الجهل، ص ٢٨، حديث ٣٤.
 - ٣- (٣) . الأُمَيدي غررالحكم و درر الكلم، ذيل ماده سياست؛ جمال الدين محمد خوانساري، شرح غررالحكم و درر الكلم، ج ٥، ص ٢٠٩، ٢١١ و ٢٨٤ و ج ٣، ص ٣٧٥ و ٣٨٤، ٣٨٥.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود:

«نَدَبْنَا السِّيَاسَةَ الْأُمَّةَ؛ (۱) خداوند ما را برای سرپرستی و هدایت امت تربیت کرد.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود: »

إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَاحْسَنَ آدَبَهُ فَلَمَّا كَمَلَ لَهُ الْآدَبُ قَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ قَالَ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيُسَوِّسَ عِبَادَةَ؛ (۲)

به درستی که خداوند پیامبرش را (از نظر روحی و اخلاقی) پرورش داد، پس چه نیکو به او ادب آموخت، پس هنگامی که در مراحل ادب به رتبه بالای کمال خود، رسید فرمود: به راستی که تو ای پیامبر بر نیکو اخلاقی بزرگ آراسته شدی. از آن پس همه امور دین و جامعه را به او واگذار کرد تا بندگان خدا را (به خوبی) سرپرستی کند (و آنان را به کمالات بیاراید).

سیاست در زیارت جامعه کبیره به نقل از امام هادی (علیه السلام) و در اوصاف ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز به همین معنا آمده است:

وَقَادَةَ الْأُمَّةِ وَأَوْلِيَاءَ النَّعْمِ وَعَنْصَرَةَ الْأَبْرَارِ وَدَعَائِمَ الْأَخْيَارِ وَسَاسَةَ الْعِبَادِ وَأَرْكَانَ الْبِلَادِ؛ (۳) پیشوایان امت ها، اولیای نعمت ها، پایه های نیکوکاران، تکیه گاه خوبان، تربیت کنندگان بندگان خدا و ارکان محکم شهرها.

معنای اصطلاحی سیاست

کارشناسان علوم سیاسی، واژه «سیاست» را به گونه های مختلفی تعریف و تفسیر کرده اند؛ گاه مفهوم آن را چنان گسترش داده اند که بخش های مختلفی از علوم اجتماعی دیگر را نیز در برمی گیرد؛ شماری نیز آن را محدود در نظر گرفته اند؛ به گونه ای که بسیاری از مسائل سیاست از قلمرو آن خارج شده است.

ص: ۲۲

۱- (۱). مجمع البحرین، ذیل ماده ساس. محدثه قمی، سفینه البحار، ذیل ماده حسن.

۲- (۲). محدث قمی، سفینه البحار، ذیل ماده حسن.

۳- (۳). عباس، قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، ص ۹۰۱.

موريس دوورژه علم قدرت، (۱) ريمون آرون، تصميم گيرى درباره مسائل ناهمگون (۲) را سياست و هارولد لاسكى سياست را مطالعه دولت (۳) مى داند و ديگران نيز به عناصر ديگرى در تعريف سياست اشاره کرده اند. (۴)

پرداختن به اين تعاريف در اين قسمت، نه مقدور است و نه مطلوب؛ چرا که اين ديدگاه ها بر پيش فرض هاى معرفت شناختى، هستى شناختى و انسان شناختى خاصى استوار است که نتيجه نظريه هاى نويسندگان پس از رنسانس است و طبيعى است که در موضوع مورد بحث اين کتاب جاىگاهى ندارد. بنابراين به بيان چند تعريف از سياست بر مبنای ديدگاه دانشمندان و متفکران بزرگ اسلامى در گذشته و حال بسنده مى کنيم.

فارابى معتقد است که سياست يکى از راه هاى رسيدن جامعه به سعادت است. او مى نويسد:

راه ايجاد فضليت در وجود انسان آن است که افعال و سنن فاضله پيوسته در شهرها و در ميان امت ها رايج و شايع باشد؛ اين کار امکان پذير نيست، مگر به وسيله حکومتى که در پرتو آن، اين افعال و سنن و ملکات اخلاقى در شهرها و در ميان مردم رواج يابد... حاصل اين خدمت را «سياست» مى گویند. (۵)

خواجه نصيرالدين طوسى نيز سياست را هم رديف تدبير مى داند و آن را به سياست و تدبير اموال، خانواده، اولاد، خدم و عبيد و سياست مدن تقسيم و همه را جزئى از

ص: ۲۳

۱- (۱) . موريس دوورژه، اصول سياست، ترجمه ابوالفضل قاضى، ص ۳ و ۸.

۲- (۲) . عبدالحميد، ابوالحمد، مبانى علم سياست، ج ۱، ص ۲۵.

۳- (۳) . هارولد، لاسكى، مقدمه اى بر سياست، ترجمه منوچهر صفا، ص ۱۵.

۴- (۴) . عبدالرحمان، عالم، بنيادهای علم سياست، ص ۲۴ و مک آيور، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهيم على كنى، ص ۲۹.

۵- (۵) . ابونصر، فارابى، احصاء العلوم، ص ۵.

حکمت علمی دانسته است. (۱) در جایی دیگر سیاست به معنای خاص را «سیاست مدن» نامیده است. (۲) در جایی دیگر سیاست خاص را این گونه تعریف کرده است: «سوم، آن چه راجع بود به اهل شهرها و اقلیم ها مانند حدود و سیاسات». (۳)

امام خمینی (ره) در تعریف سیاست و تطبیق آن بر روایات می نویسد:

سیاست به معنای این است که جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست. این در روایت ما برای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) با لفظ سیاست ثابت شده است در آن روایت هم هست که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد تا سیاست امت را متکفل باشد. (۴)

علامه محمدتقی جعفری (ره) در تعریف سیاست می نویسد:

مدیریت و توجیه انسان ها با نظر به واقعیت های «انسان آن چنان که هست» و «انسان آن چنان که باید باشد» از دیدگاه هدف های عالی مادی و معنوی، «سیاست» نامیده می شود.

به عبارت دیگر مدیریت، توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان ها در مسیر حیات معقول. (۵)

وی این سیاست را یک پدیده مقدس می داند که اگر به طور صحیح انجام بگیرد، با ارزش ترین (یا دست کم) یکی از با ارزش ترین تکاپوهای انسانی و هدف بعثت پیامبران الهی و عالی ترین کار و تلاشی است که یک انسان دارای شرایط می تواند انجام دهد. وی معتقد است: این همان عبادت با ارزشی است که اسلام آن را «واجب

ص: ۲۴

۱- (۱). خواجه نصیرالدین، طوسی، اخلاق ناصری، ص ۱۲.

۲- (۲). همان، ص ۹، ۱۲ و ۲۰۳.

۳- (۳). همان، ص ۱۰.

۴- (۴). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۶.

۵- (۵). محمد تقی، جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۴۸.

کفایی» می‌داند و اگر کسی بگوید من اهل سیاست نیستم، من کاری با سیاست ندارم، یعنی من اهل حیات معقول نیستم و کاری با حیات معقول ندارم. (۱)

با توجه به رویکرد دین‌مدارانه عالمان و متفکران اسلامی به سیاست، چرا عموم مردم، حتی بعضی از خواص، سیاست را بد می‌دانند؟

پاسخ این است که تمایلات بشری قداست و عظمتی که در معانی آنها وجود دارد، واژه «سیاست» را نیز مانند بعضی از واژه‌های دیگر مثل آزادی، (۲) علم، استعمار و ... را به نابودی کشانده شده است؛ به گونه‌ای که وقتی سخن از آزادی به میان می‌آید، بی‌بند و باری که مغایر همه اصول و قواعد ارزشی انسانی است، در ذهن انسان تداعی می‌شود؛ کلمه علم، یادآور موشک‌های کشتار جمعی، بمب‌های شیمیایی و امثال آن است و یا کلمه استعمار که در لغت به معنای آبادانی و عمران است، به معنای غارت و چپاول به کار برده می‌شود.

کلمه «سیاست» نیز به دلیل کاربرد زیاد آن در فرصت‌طلبی‌ها، نیرنگ‌بازی‌ها، دروغ‌ها و زورگویی‌ها معنای منفی پیدا کرده است و سیاست‌مدار در چهره یک فرد حقه‌باز، شاید و نابکار تجلی پیدا کرده است.

محمد عبده شاگرد سید جمال، در جواب سلاطین وقت که خیلی بر او فشار آوردند، نوشت:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لَفْظِ سَاسٍ يَسُوسُ سِيَاسَةً» و به همین دلیل از سیاست دوری جست.

امام خمینی (ره) ضمن بیان خاطره‌ای از آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی گفت: روزی رئیس زندان قلعه فلک‌الافلاک از آیه الله کاشانی که در آن جا زندانی بود، پرسید:

ص: ۲۵

۱- (۱). همان، ص ۴۸.

۲- (۲). ای آزادی که لفظت، خوشبخت‌ترین لفظها و معنایت، بدبخت‌ترین معانی است. ای آزادی! چه زنجیرهای گران‌باری که به نام تو به دست و پای انسان نبسته‌اند. محمدتقی جعفری.

چرا شما در سیاست دخالت می کنید، این کار در شأن شما نیست. آیه الله کاشانی به او گفت: اگر من در سیاست دخالت نکنم [پس] کی دخالت بکند؟ فرمود: «مرا نزد رئیس سازمان امنیت بردند. او در ضمن صحبت هایش به من گفت: آقا! سیاست، دروغ گویی است، خدعه است؛ فریب است، پدرسوختگی است، این کار را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست شماست. البته این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد؛ این سیاست شیطانی است؛ اما سیاست به معنای این که جامعه را ببرد و هدایت کند و [برساند] به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست، این در روایات ما برای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) با لفظ سیاست ثابت شده است. در آن روایت هم هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد تا که سیاست امت را متکفل باشد. (۱)

امام خمینی (ره) با این نگرش به سیاست فرمود: «والله! اسلام تمامش سیاست است؛ اسلام را بد معرفی کردند، سیاست مدرن از اسلام سرچشمه می گیرد». (۲)

و نیز فرمود: «این معنا را که کسی بگوید اسلام به زندگی چه کار دارد؟ این جنگ با اسلام است؛ این نشناختن اسلام است؛ اسلام با سیاست چه کار دارد! این جنگ با اسلام است» (۳) و در جای دیگر فرمود: دین اسلام یک دین سیاسی است که همه چیزش سیاست است، حتی عبادتش؛ اسلام از همه ادیان بیشتر در این معنا پافشاری دارد؛ همه احکامش یک احکام مخلوط به سیاست است؛ نمازش مخلوط به سیاست است؛ حجش مخلوط به سیاست است؛ زکاتش مخلوط به سیاست است و اداره مملکت، سیاست است». (۴)

ص: ۲۶

۱- (۱). صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۶.

۲- (۲). همان، ج ۱، ص ۶۵.

۳- (۳). همان، ج ۲، ص ۱۶۵.

۴- (۴). همان، ج ۹، ص ۱۳۸.

حال این پرسش مطرح می شود که چرا گروهی می خواهند تعریف دیگری از سیاست ارائه دهند و یا آن را از دین جدا کنند؟

امام خمینی (ره) پس از پاسخ به این پرسش، دو دلیل زیر را بیان کرد:

الف) عدم شناخت صحیح از اسلام، تا جایی که دخالت در حکومت و سیاست را به مثابه یک گناه و فسق می دانستند و شاید برخی این گونه بیندیشند و این فاجعه بزرگی است که دامنگیر اسلام شده است؛

ب) دسیسه استعمار: این ها می خواهند با این کار ملت های مسلمان را از دخالت در سرنوشت خود باز دارند. [\(۱\)](#) یا به تعبیر علامه طباطبایی (ره) می خواهند ضمانت اجرای مقررات دینی را از بین ببرند. [\(۲\)](#)

امام خمینی (ره) در مقابله با این تفکر می فرماید: «اگر کسی دین را از سیاست جدا بداند، خدا، رسول و ائمه معصومین (علیهم السلام) را تکذیب کرده است». [\(۳\)](#) «تردید نیست که نغمه جدایی دین از سیاست از سوی دشمنان اسلام است؛ زیرا اسلام دینی است که با سیاست آمیخته است». [\(۴\)](#)

بنابراین سیاست از دیدگاه علما اسلام و به ویژه حضرت امام (ره) به معنای ریاست و زعامت امت و رهبری و هدایت جامعه به سوی کمال و اداره امور جامعه و راهبردی مردم به سوی فلاح و رستگاری است و در رأس آموزه های انبیاء است.

سیاست در نهج البلاغه

در نهج البلاغه سه جا از مشتقات واژه «سیاست» سخن به میان آمده است که

ص: ۲۷

۱- (۱). امام خمینی، وصیت نامه، ص ۱۰.

۲- (۲). محمد حسین، طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۴۱.

۳- (۳). صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۸.

۴- (۴). صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۳۶.

بیشتر آنها در پاسخ به معاویه بوده است. در همه این موارد حضرت درصدد بیان تعریف درست از معنای سیاست و نفی معنا و برداشت نادرست از سیاست است. یکی از مواردی که امام علی (علیه السلام) از این واژه استفاده می کند، در پاسخ به نامه معاویه است که در آن ادعاهای نادرست و سخنان بیهوده او را گوشزد کرد که به تعبیر سید رضی این نامه یکی از نیکونامه هاست؛»

وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ فَذَكَرْتَ أَمْرًا إِنْ تَمَّ اغْتَزَلَكَ كُلُّهُ وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقَكَ ثَلْمُهُ وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلَ وَالْمَفْضُولَ وَالسَّائِسَ وَالْمَسُوسَ». (۱)

و پنداشتی که برترین انسان ها در اسلام، فلان کس و فلان شخص است و نیز مطلبی را یادآور شده ای که هرگز ربطی به تو ندارد، اگر راست باشد، و یا اگر دروغ باشد باز هم ارتباطی به تو ندارد. تو را با انسان های برتر و غیر برتر، سیاست مدار و غیر سیاست مدار چه کار؟

علامه محمدتقی جعفری (ره) در توضیح این عبارت می نویسد:

تو ای معاویه! در پی خود کامگی، خود محوری، سلطه جویی، فرصت طلبی، حلیه گری های و نیرنگ ها خودباش..... (۲)

یعنی ای معاویه! تو را با سیاست و مدیریت مردم چه کار؟ تو به دنبال خدعه و نیرنگ و فساد خود باش. در جای دیگر حضرت در نامه ای خطاب به معاویه از این واژه استفاده می کند و می فرماید:»

وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةَ سَاسَهُ الرَّعِيَّةَ وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ بِغَيْرِ قَدَمِ سَابِقٍ وَلَا شَرَفِ بَاسِقٍ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ وَأُحْذِرُكَ أَنْ تَكُونَ مَتَمَادِيًّا فِي غَرِّهِ الْأُمِّيَّةِ مُخْتَلِفِ الْعَلَانِيَةِ وَالسَّرِيرَةِ». (۳)

ص: ۲۸

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۲- (۲). محمدتقی، جعفری، پیشین، ص ۱۰۱.

۳- (۳). نهج البلاغه، نامه ۲۸.

ای معاویه! از چه زمانی شما رهبر مردم و زمامداران امت بوده اید؟ نه سابقه درخشانی در دین و نه شرافت والایی در خانواده دارید! پناه می برم از گرفتار شدن به دشمنی های ریشه دار و تو را می ترسانم از این که به دنبال غرور، آمال و آرزوها تلاش کنی و آشکار و نهانت یکسان نباشد.

در این جا حضرت سیاست را به معنای حکمرانی و زمامداری مردم می داند و می گوید، تو شایستگی رسیدن به این جایگاه را نداری؛ زیرا نه سابقه خوبی داری و نه شرافت بالایی؛ یعنی کسی باید به امر سیاست مردم پردازد که سابقه خوب و اخلاق درستی داشته باشد.

آن حضرت در نقد دیدگاه کسانی که سیاست را به معنای مکر و حيله و فریب کاری می دانستند و برداشت غلطی از آن داشتند، می فرماید: «

وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعَدْرِ كَيْسًا وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ» (۱)

همانا ما در روزگاری به سر می بریم که بیشتر مردم بی وفایی، خیانت و حيله گری را زیرکی می دانند و نادانان، آنها را اهل تدبیر می خوانند. خدایشان کیفر دهد، چرا چنین می پندارند؟

این سخن حضرت، بیانگر این است که بیشتر مردم حيله گری و فریب را سیاست می دانستند. امام علی (علیه السلام) در ادامه تصویر روشنی از سیاست درست مردان الهی را بیان می کند و می فرماید:

«قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبُ وَجَهَ الْحِيلَةَ وَدُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ فَيَدْعُهَا رَأَى عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَيَنْتَهَزُ فُرْصَةَ تَتَهَا مَنْ لَا حَرِيَجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ» (۲)

ص: ۲۹

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

۲- (۲). همان.

چه بسا شخصی از تمام رخدادهای آینده آگاه است و مکر و حيله را به خوبی می داند، ولی امر و نهی پروردگار مانع او است و با این که قدرت بر انجام آن دارد، آن را آگاهانه رها می سازد، ولی آن کس که از گناه و مخالفت فرمان حق پروا ندارد، از همین فرصت هم استفاده می کند.

بر اساس این سخن امام علی (علیه السلام)، سیاست مداران واقعی کسانی هستند که تدبیر امور را بر اساس فرمان الهی تنظیم می کنند و از او پروا دارند و هرگز برای رسیدن به اهداف خود از دروغ و مکر و گناه استفاده نمی کنند و از روش ماکیاولی که هدف، توجیه کننده وسیله و ابزار است، بهره نمی گیرند، ولی در برابر کسانی که از خدا نمی ترسند و با فرمان او مخالفت می کنند، این گونه اند.

گروهی از مردم در همان زمان به نزد آن حضرت آمدند و او را به اجرای این شیوه از سیاست دعوت کردند و معاویه را از حضرت سیاست مدارتر و زیرک تر می دانستند. آن حضرت در خطبه ای این معنا را به شدت رد کرده و معاویه را مصداق کامل سیاست توأم با فریب کاری و حيله گری معرفی کرد و فرمود:

«وَاللَّهِ مَا مَعَاوِيَةَ بِأَذْهَىٰ مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعُدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَىٰ النَّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ عُدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَلِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۱)

به خدا قسم! معاویه از من سیاست مدارتر نیست؛ اما او نیرنگ می کند و مرتکب انواع گناه می شود؛ اگر نیرنگ ناپسند و ناشایسته نبود، من سیاست مدارترین مردم بودم، ولی هر نیرنگی گناه و هر گناهی یک نوع کفر است و در قیامت در دست هر حيله گری پرچمی است که به آن شناخته می شود.

ص: ۳۰

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰؛ همراه العقول، ج ۱۰، ص ۳۱۹؛ شرح الکافی، ملاصالح مازندرانی، ج ۹، ص ۳۷۱.

در ذیل این سخن حضرت خود را از اجرای این نوع سیاست پاک می داند و سیاست الهی خود را چنین تبیین می کند:

«وَاللَّهِ مَا أَسْتَعْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ وَلَا أَسْتَعْمُرُ بِالشَّدِيدَةِ». (۱)

به خدا سوگند! مرا با فریب غافل گیر نتوانند کرد و با سخت گیری ناتوانم نتوانند شمرد.

مفهوم این سخن آن است که سیاست مدار الهی نه تنها فریب کار نیست، بلکه فریب هم نمی خورد. این همان است که در روایات ما به «کیاست»، «فراست» و «فطنه» تعبیر شده است.

آری! اگر علی (علیه السلام) سیاستش مثل معاویه بر مکر و خدعه و دروغ استوار بود، دیگر علی نبود.

دیگر به عنوان أسوه و الگوی عدل، سیاست و حکومت نبود؛ بلکه مثل سایر حاکمانی بود که در طول تاریخ آمدند و ظلم و ستم کردند و رفتند. آن چیزی که علی (علیه السلام) را از دیگر حاکمان جدا می کند، همین سیاست و شیوه اوست. بنابراین هدف از سیاست دینی که در سراسر نهج البلاغه جلوه های آن را می بینیم، اجرای عدالت، زعامت و رهبری و هدایت جامعه و مردم به سوی کمال و نزدیکی به خداست و آن حضرت همین سیاست دینی را در قالب نامه هایی به حاکمان و والیان، می آموزد و آنها را به رعایت و اجرای آن توصیه می کند.

حکومت

معنای لغوی حکومت

حکومت از ماده «حکم» گرفته شده است و لغت شناسان برای این واژه معانی

ص: ۳۱

۱- (۱). همان.

مختلفی ذکر کرده اند. این معانی در سیاست و غیر آن به کار رفته است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. حُکْم به معنای «قضاوت»، داوری و فصل خصومت آمده است و واژه حاکم و محکمه نیز بیشتر در همین مفهوم به کار می روند؛

۲. حُکْم به معنای «سلطه» و «استیلا» یافتن برای اداره جامعه نیز به کار رفته است؛ واژه های حُکْم، حکومت و حاکمیت نیز از همین مفهوم هستند؛

۳. حُکْم به معنای امر، دستور، فرمان و قانون نیز آمده است. واژه های حکم، احکام و حاکم متناسب با این مفهوم به کار می روند. (۱)

در معنای لغوی حکومت گفته شده است:

«فرمان دادن، امر کردن، فرمانروایی، سلطنت، پادشاهی، داوری و قضاوت». (۲) اما با تحقیق و دقت بیشتر می توان گفت که مفهوم اصلی و حقیقی حکم، یکی بیش نیست و آن «منع و بازداشتن» است.

لغوی معروف عرب نیز می نویسد:

«الْحُكْمُ أَصْلٌ وَاحِدٌ وَهُوَ الْمَنْعُ وَذَلِكَ الْحُكْمُ وَهُوَ الْمَنْعُ مِنَ الظُّلْمِ». (۳)

معنای حقیقی ماده «حُکْم» یکی بیش نیست و آن ممانعت و باز داشتن است. و اگر به داوری قاضی «حُکْم» اطلاق می شود به این دلیل است که قاضی از ظلم و اجحاف جلوگیری می کند و اگر به ولی امر و سرپرست جامعه «حاکم» گفته می شود به این دلیل است که او جامعه را از هرج و مرج،

ص: ۳۲

۱- (۱). محمد حسین، اسکندری و اسماعیل، داراب کلایی، درآمدی بر حقوق سیاسی، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۰.

۲- (۲). محمد، معین، فرهنگ فارسی، ذیل ماده حکم.

۳- (۳). ابن الحسین احمد بن فارسی بن ذکریا، معجم مقاییس اللغة، ماده حکم.

ناامنی، فساد و ظلم حفظ می کند و از اختلاف و تفرقه در جامعه جلوگیری می کند. از این رو حکومت به دستگاه و نظامی گفته می شود که این وظیفه مهم را بر عهده دارد. (۱)

معنای اصطلاحی حکومت

کارشناسان بر جسته علوم سیاسی، حکومت با مفهوم سیاسی آن را به گونه های مختلفی تعریف کرده اند؛ گاهی آن را تنها مترادف دستگاه اجرایی کشور و زمانی آن را برای نشان دادن نوع رژیم سیاسی حاکم بر جامعه به کار برده اند. برای مثال وقتی گفته می شود که حکومت دموکراسی یا حکومت استبدادی، هدف از آن نشان دادن نوع نظام و سیستم سیاسی حاکم بر جامعه است و گاهی نیز برای آن توسعه بیشتری قائل شده اند.

در این نوشتار هرگاه واژه «حکومت» را به کار می بریم، مفهوم وسیع آن مجموعه ای از سازمان های سیاسی و دستگاه های حاکم و شامل همه تشکیلات و نهادهای سیاسی، اجرایی، اداری، قضایی و دیگر نهادهای موجود در یک کشور و بر جمعیت مستقلی که در یک سرزمین زندگی می کنند، حاکمیت دارند. اینک به چند تعریف اصطلاحی حکومت اشاره می کنیم:

«حکومت یا نظام عبارت است از مجموعه ای از سازمان های اجتماعی که برای تأمین روابط طبقات اجتماعی و حفظ انتظام جامعه به وجود می آیند». (۲)

در تعریف دیگری آمده است: «حکومت عبارت است از فرمانروایی یک شخص و یا یک هیأت حاکمه و یا هیأت های مختلف بر جامعه ای، به منظور

ص: ۳۳

۱- (۱). اسماعیل، داراب کلایی، فلسفه سیاسی اسلام، ص ۵۵.

۲- (۲). علی رضا، علی بابایی، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۱، ص ۲۴۵.

اما تاریخ بشر پیوسته شاهد دریافت مفهومی سلطه گرایانه از مفهوم حکومت بوده است و این مفهوم رایج از دریافت مفهوم حکومت به شمار می آمده است؛ اما گاه صریح و خشن و گاه غیرمستقیم و فریب کارانه. همواره دریافت متداول از مفهوم حکومت، حکمرانی، گردن کشی و گردن فرازی، برخورداری گروه و طبقه ای خاص از همه چیز و اعمال اراده فردی یا گروهی اندک بر اراده جمعی بوده است. بسیاری حکومت را به مفهوم تسلط بر جان و مال و ناموس مردم و تصرف در همه امور و اعمال قدرت به هر روش ممکن می دانستند و بر این اساس حکومت های خودکامه فردی یا جمعی را نیز تشکیل می دادند.

در بسیاری از مواقع و به دلیل این که مردم نیز همین برداشت را از مفهوم حکومت داشته اند، این سلطه گری و فرمان رویی را امری طبیعی دانسته و آن را پذیرفته اند. گاهی نیز برای نجات از وضعی بدتر و رفتاری خشونت بارتر به سلطه گری رایج رضایت داده اند. گاهی مفهوم حکومت چنان از جایگاه واقعی خود دور شده است که حکومت به مفهوم سیاستی بی قیدوبند، مستبدانه و بی حد و مرز حاکمان درآمده و به صورت به بندگی کشیدن مردم، دست به دست کردن اموال و دارایی، طبقه بندی جامعه، بالابردن برخی گروه ها و به زیر کشیدن برخی دیگر جلوه کرده است. بسیاری از حاکمان، مفهوم حکومت را با خود رأیی و خودکامگی مترادف می دیدند و حکومت را به مفهوم حکم رویی می دانسته اند و به همین دلیل حکومت را حق خویش دانسته و برای دیگران هیچ گونه حقی در حکومت و مدیریت جامعه قائل نبوده اند. از این رو، اجازه اندیشیدن، سخن گفتن،

ص: ۳۴

انتخاب، انتقاد و نصیحت کردن را به کسی نمی دادند، جز در آن چه آنان می پسندیده اند و بدان رضایت می داده اند؛ آن هم از سر منتهی که حکم فرمایان بر مردمان می گذاشته اند. (۱)

حکومت در نهج البلاغه

مفهوم حکومت در نهج البلاغه و در اندیشه و سیره امام علی (علیه السلام)، جز به مفهوم مدیریت، محبت، مشارکت، هدایت و خدمت نیست و این مفهوم به زیبایی تمام در سخن و عمل امیرالمؤمنین تجلی پیدا کرده است. آن حضرت تلاش می کرد تا چنین مفهومی را که با مفاهیم کهن و رایج ناسازگار بود، تبیین و در عمل نیز محقق سازد. امام علی (علیه السلام) در نامه ای که به «اشعث بن قیس» استاندار آذربایجان نوشته است، آن مفهوم کهن و رایج حکومت را رد کرده و مفهوم درست و انسانی حکومت را به او می آموزد.

اشعث پیش از حکومت امام علی (علیه السلام) در دوران خلیفه سوم به استانداری آذربایجان منصوب شده بود و بر اساس فهم و برداشت رایج آن دوره حکومت را تسلط و تجبر، خود محوری و خود کامگی می دانست. (۲) امام (علیه السلام) پس از مدتی کوتاه او را از استانداری آذربایجان برکنار کرد. (۳)

نامه امام علی (علیه السلام) به اشعث بن قیس در تبیین نگاه امام به حکومت و برداشت آن حضرت از مفهوم حکومت بسیار قابل توجه است. امام علی (علیه السلام) چنین نوشته است:

«وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمِهِ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَأَنْتَ مُسْتَوْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ

ص: ۳۵

۱- (۱). مصطفی، دلشاد تهرانی، حکومت حکمت، ص ۱۵.

۲- (۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۳، ۱۴۵.

۳- (۳). أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۸۰.

لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّتِهِ وَلَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثِيقِهِ وَفِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ [تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ] وَأَنْتَ مِنْ خُزَّانِهِ حَتَّى تُسَيِّلَهُ
إِلَىٰ وَلَعَلِّي أَلَّا أَكُونَ شَرًّا وَلَا تَكَلِّكَ لَكَ وَالسَّلَامُ». (۱)

همانا کاری که بر عهده توست، طعمه ای برایت نیست، بلکه امانتی برگردن توست، آن که تو را بدان کار گمارده، نگهداری از آن امانت را بر عهده ات گذارده و تو در برابر فرادست خود پاسخ گوی آن هستی. این حق برای تو نیست که در میان مردمان به استبداد و خود رأیی رفتار کنی و به کاری دشوار جز با دستاویز محکم در آیی. امیدوارم برای تو بدترین والیان نباشم! والسلام.

امیرمومنان(علیه السلام) در این نامه این برداشت از زمامداری و کارگزاری را که حکومت همچون طعمه ای در اختیار زمامداران و کارگزاران است و هرگونه بخواهند می توانند عمل کنند و هرگونه که میل کنند، می توانند تصرف نمایند، به شدت رد کرده و نقطه مقابل چنین برداشتی را اثبات می کند که حکومت، امانتی برگردن زمامداران و کارگزاران است و آنان باید از آن به خوبی نگهداری کنند و در خدمت آن امانت باشند نه مسلط بر آن و زمامداران و کارگزاران باید در حیطه کاری خود پاسخ باشند و این همان مسئولیت است؛ یعنی زمامداری و کارگزاری، مسئولیت پذیری است نه سلطه گری و هیچ کس حق ندارد که هرگونه خواست، عمل کند و کسی حق خودرأیی و خودکامگی ندارد.

امام(ره) تکلیف اموال و امکانات را نیز روشن می کند تا راه خودرأیی را ببندد و مسئولان بدانند که اموال و دارایی ها و امکانات در اصل از آن خداست و به صورت امانت و از باب نیابت در اختیار آنها نهاده شده است تا برای رفاه و آسایش همگان و به گونه ای خردمندانه و با تدبیری درست استفاده شود. (۲)

ص: ۳۶

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۵.

۲- (۲). محمدرضا حکیمی و دیگران، الحیاه، ج ۳، ص ۶۴.

مسئولان، خزانه داران دارایی و امکانات هستند؛ یعنی خزانه داران براساس نیابت الهی نگهبان اموال مردم هستند؛ آنان در واقع خزانه داران و وکیلان مردمانند، نه حاکمان مسلط بر آنان. از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ السُّلْطَانَ لِأَمِينِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَمُقِيمِ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَالْعِبَادِ وَوَزَعْتَهُ [وَوَزَعْتَهُ] فِي الْأَرْضِ».^(۱)

همانا زماندار، امین خدا در زمین، بر پادارنده عدالت در سرزمین ها و در میان بندگان و عامل جلوگیری از تجاوز و سرکشی است.

اگر کسی چنین تفکری داشته باشد که حکومت یعنی تسلط، تجبر و استبداد به رای، این اندیشه موجب فساد دل و خرابی دین و دگرگونی حکومت می شود. امام علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر در تبیین این امر به مالک اشتر چنین نوشته است:

«وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأَطَاعَ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ».^(۲)

مبادا بگویی من اکنون بر آنان مسلطم، از من فرمان دادن و از آنان اطاعت کردن است که این اندیشه راه یافتن فساد در دل، خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول (در قدرت) است.

برداشت بسیاری از زمامداران و حاکمان از زمامداری و مدیریت، تجبر، تحکم، خودرأیی و خود محوری بوده است. آن حضرت به صراحت چنین برداشتی را رد می کند و پیامدهای منفی آن را یادآور می شود. فهم خودکامانه و سلطه گرایانه از حکومت انسان را به تندی، سرکشی، غرور و تکبر می کشاند. همین که انسان تصور کند که بر دیگران مسلط است و از او فرمان دادن و از دیگران فرمان بردن است، از

ص: ۳۷

۱- (۱). شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۶۰۴.

۲- (۲). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

مرتبۀ انسانی سقوط می کند و خرد و عقل خود را از دست می دهد.

امام علی (علیه السلام) در نامه اش به مالک اشتر می نویسد:

«وَإِذَا أَحَدَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبْهَهُ أَوْ مَخِيلَهُ فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَيَكْفُفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ وَيَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ».

و اگر قدرتی که از آن برخورداری، نخوتی در تو پدید آورد و خود را بزرگ شمردی، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست، بنگر که چیست و قدرتی را که بر تو دارد و آن قدرت از آن تو نیست، چنین نگرشی سرکشی تو را می خواباند و تندی تو را فرو می نشاند و عقل از دست رفته ات را به تو باز می گرداند.

این سخن امام (علیه السلام) بیانگر این است که برداشت خودکامانه و سلطه گرایانه از حکومت، انسان را به بی خردی و سرکشی می کشاند. اگر برداشت انسان از حکومت به خود بزرگ بینی و قدرت مداری کشیده شود، خود را در جایگاه خدا می بیند و دیگران را چون بندگان به خدمت می گیرد. در این صورت خود را همسان با خداوند می خواند.

امام علی (علیه السلام) در این باره به مالک اشتر چنین هشدار داده است: «

إِيَّاكَ وَمُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ وَالتَّسَبُّهَ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُدِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَيُهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ». (۱)

پرهیز از این که خود را در عظمت با خدا برابر بدانی یا در کبریا و جبروت خود را همانند او دانی که خدا هر سرکشی را خوار و هر خود کامه ای را پست و بی مقداری می سازد.

حضرت امام علی (علیه السلام) تفکر سلطه گرایانه، درنده خویانه و خود کامگی را نفی

ص: ۳۸

می کند و حاکمان را به محبت، مهربانی و عفو و بخشش فرا می خواند:

«وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ - وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (۱)

قلب خود را از مهربانی و دوستی و لطف به مردمان لبریز ساز! مبدا برای آنان چون جانور درنده ضرر رساننده ای باشی که خوردن آنها را غنیمت شماری؛ زیرا مردمان دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو و دسته ای دیگر در آفرینش با تو همانند هستند.

یعنی برداشت سلطه گرایانه و خودکامانه از حکومت، انسان را تا مرتبه جانوری درنده خوی تنزل می دهد و کرامت و عزت انسان و حریم آنها شکسته شود. استاد شهید مطهری در رابطه با مفهوم حکومت در نهج البلاغه می نویسد: «در نهج البلاغه با آن که این کتاب مقدس پیش از هر چیز کتاب توحید و عرفان است و در سراسر آن سخن خداست و در همه جا نام خدا به چشم می خورد، نه تنها از حقوق واقعی توده مردم و جایگاه شایسته و ممتاز آنها در برابر حکمران و این که مقام واقعی حکمران امانتداری و نگهبانی از حقوق مردم است، غفلت نشده، بلکه به آن توجه شده است. در منطق این کتاب شریف، امام و حکمران، امین و پاسبان حقوق مردم و مسئول در برابر آنهاست. از این رو اگر بناست حکمران و مردم یکی برای دیگری باشد، این حکمران است که برای توده مردم است نه مردم برای حکمران» (۲)

به همین دلیل امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«السُّلْطَانُ وَزَعَهُ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ؛ (۳) حاکمان، پاسبانان خدا در روی زمین اند».

ص: ۳۹

۱- (۱). همان.

۲- (۲). مرتضی، مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۲۷.

۳- (۳). نهج البلاغه، حکمت ۳۳۲.

در اندیشه و سیره امام علی (علیه السلام) سیاست به معنای اجرای عدالت، زعامت و رهبری و هدایت مردم و جامعه به سوی کمال و نزدیکی به خداست و نه تنها حکومت به معنای تسلط، تجبر و خودکامگی نیست و این که هر چه را انسان اراده کرد، انجام دهد و یا وسیله آب و نان او نیست؛ بلکه مفهوم حکومت از دیدگاه امام علی (علیه السلام) امانتداری، خدمت‌گزاری، مهرورزی و پاسداری از حقوق و آزادی‌های مردم است و در عمل نیز ثابت کرده است که معنای واقعی حکومت، مدیریت، هدایت، مشارکت و خدمت به مردم است.

بنابراین سیاست در اندیشه امام علی (علیه السلام) هدایت و رهبری است. سیاست تدبیر امور و فراهم کردن زمینه‌های لازم برای اصلاح مردم با هدایت آن حضرت برای خوشبختی این جهانی و سعادت آن جهانی است. در اندیشه آن حضرت، سیاست به هیچ وجه به معنای قدرت‌مداری، دروغ، نیرنگ و فریب نیست؛ بلکه تدبیر صحیح امور برای خدمت به مردم، تحقق عدالت و فراهم کردن زمینه تربیت است.

حکومت نیز در اندیشه آن حضرت نه تنها به معنای تسلط، تجبر و خودکامگی نیست؛ بلکه مفهوم صحیح حکومت، امانتداری، خدمت‌گزاری، عدالت‌محوری، مهرورزی و پاسداری از حقوق و آزادی‌های مردم است و در سیره آن حضرت نیز به معنای مدیریت، محبت، مشارکت، هدایت و خدمت به مردم است.

۱. معنای لغوی سیاست چیست؟
۲. دانشمندان علوم سیاسی چه تعریفی از سیاست ارائه داده اند؟
۳. تعریف امام خمینی (ره) از سیاست چیست؟
۴. علامه محمد تقی جعفری سیاست را چگونه تعریف کرده است؟
۵. امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه چه توصیفی از سیاست ارائه کرده اند؟
۶. معنای لغوی حکومت چیست؟
۷. اندیشمندان سیاسی چه تعریفی از حکومت ارائه داده اند؟
۸. درک تاریخی از مفهوم حکومت چه بوده است؟
۹. مفهوم حکومت در نهج البلاغه چیست؟

اشاره

اهداف آموزشی:

۱. آشنایی با ضرورت حکومت

۲. آشنایی با جایگاه حکومت

۳. آشنایی با دیدگاه های مختلف در باب مشروعیت حکومت

۴. آشنایی با مشروعیت حکومت در نهج البلاغه

مقدمه

یکی از موضوعات مهم در بحث حکومت ها، مبانی و پایه های اصلی و اساسی آن است که شامل ضرورت، جایگاه و مشروعیت حکومت می باشد.

جایگاه حکومت در نگرش های مختلف متفاوت است؛ برخی آن را هدف و گروهی آن را ابزار و وسیله می دانند. مشروعیت حکومت و حاکم یکی دیگر از مباحث پایه ای و مبانی حکومت هاست که نظریه های گوناگونی در این رابطه وجود دارد. در این فصل به موضوعات گفته شده و به ویژه دیدگاه امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه نیز به تفصیل پرداخته می شود.

ضرورت حکومت

انسان موجودی اجتماعی و مدنی است. از طرف دیگر، عامل عقلانی و

اختیار در انتخاب زندگی اجتماعی مؤثر است؛ بدین معنا که انسان چون در زندگی اجتماعی منفعی را برای خویش می بیند و می داند که نیازهای مادی و معنوی بدون زندگی اجتماعی تأمین نمی شود، یا به صورت دلخواه و کامل برآورده نمی شود، به زندگی اجتماعی تن می دهد و شرایط آن را می پذیرد.

علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

ویژگی اجتماعی بودن از فطریات انسان است. تاریخ بشر و آثار باقیمانده از قرون و اعصار گذشته بیانگر آن است که انسان همیشه در اجتماع و به صورت دسته جمعی زندگی می کرده است. (۱)

از سویی دیگر وجود اصطکاک ها و برخوردها بین منافع افراد و جامعه لازمه زندگی اجتماعی است. یعنی وقتی مردم بخواهند زندگی اجتماعی داشته باشند و با یکدیگر همکاری کنند و دستاوردهای این همکاری را میان خود تقسیم کنند، بین منافع و خواسته های آنها برخوردهایی پدیدار می شود. به همین دلیل و از آن جایی که طبیعت انسان بر خودخواهی، مال دوستی و ریاست طلبی استوار است، اصطکاک ها قوانین را برای جلوگیری از این برخوردها وضع کرده اند. از سوی دیگر، وضع قانون و تطبیق آن بر شرایط اجتماعی خاص، نیاز به یک نهاد قانون گذار دارد. اجرای قانون و پیاده کردن آن در جامعه و نظارت بر رفتار عمومی مردم، برقراری امنیت داخلی و دفاع در برابر تجاوز خارجی نیازمند دستگاه اجرایی مناسب است. و از طرفی دیگر جلوگیری از قانون گریزی های افراد، گروه ها و اجرای عدالت، دستگاه قضایی ویژه ای را می طلبد.

ص: ۴۴

ارسطو می نویسد:

حکومت، لازمه طبیعت بشری است؛ زیرا انسان یک موجود اجتماعی است و بدون وجود حکومت نمی تواند اجتماعی بودن خود را حفظ کند. (۱)

در تعریف ژان ژاک روسو از حکومت بر ضرورت وجود قانون و اجرای آن در جامعه تاکید شده است:

حکومت واسطه ای است بین رعایا و هیأت حاکمه که آنها را به هم دیگر مربوط سازد و اجرای قانون و حفظ آزادی سیاسی را بر عهده گیرد. (۲)

به همین دلیل زندگی اجتماعی ملازم وجود قدرتی نظم آفرین و قوانینی همگانی است؛ زیرا نظم اجتماعی و قانون رشد، بالندگی و پیشرفت و سیر به سوی کمال جز در بستر امنیت معنا نمی یابد و هیچ چیز مانند نبود امنیت، فقدان نظم اجتماعی و بی قانونی به جوامع انسانی آسیب نمی رساند و آنها را از حرکت به سوی مقاصدشان باز نمی دارد.

امام علی (علیه السلام) بارها در نهج البلاغه بر ضرورت وجود حکومت تصریح کرده و با تفکر خوارج که در آغاز می گفتند با وجود قرآن نیازی به حکومت نداریم، مبارزه کرده است. شعار خوارج

«لَمَّا حُكِّمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۳) بود. این شعار از قرآن مجید گرفته شده است و معنای آن این است که فرمان (قانون) را تنها خداوند یا کسانی که خداوند به آنها اجازه قانون گذاری داده است، وضع می کنند، ولی خوارج به گونه ای دیگر این آیه را معنا می کردند که به تعبیر امام علی (علیه السلام) این کلمه حق را باطل معنا می کردند. بر این اساس آنان معتقد بودند که بشر حق حکومت ندارد و حکومت تنها از آن خداست. سید رضی می نویسد که وقتی آن حضرت سخن

ص: ۴۵

۱- (۱). ارسطو، سیاست، ترجمه احمد آرام، ص ۹۶.

۲- (۲). خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، ص ۳۸۹.

۳- (۳). انعام، آیه ۵۷.

خوارج را شنید که می گفتند: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، فرمود:

«كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ! نَعَمْ إِنَّهُ لَمَا حُكِمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيُبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَنَى ۚ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ» (۱)

سخن حقی است که از آن باطل اراده شده! آری! حکم جز از آن خدا نیست؛ اینان می گویند: فرمانروایی و حکومت جز برای خدا روا نیست؛ در حالی که مردم را دولتی و حاکمی باید، نیکوکار یا تبه کار تا در حکومت او انسان با ایمان کار خویش کند و انسان کافر بهره خود برد؛ تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد؛ در سایه حکومت او بیت المال جمع آوری گردد و به کمک آن با دشمنان پیکار کند و راه ها را ایمن سازد؛ به نیروی او حق ناتوان را از توانگر باز ستاند، نیکوکردار روز را به آسودگی به شب رساند و از گزند تبه کار در امان ماند.

امام علی (علیه السلام) در این خطبه ضرورت وجود دولت و حکومت برای جامعه را تا جایی که حتی در شرایط اضطرار، حکومت ستمگر جائز با همه پلیدی ها و زشتی هایی که دارد، از بی حکومتی بهتر می داند و ایجاد ثبات سیاسی، و امنیت روحی و روانی، دفع متجاوز و ستاندن حق محرومان را از وظایف مهم حکومت ها بر می شمارد.

در کنترل العمال نیز از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) روایت شده است که آن حضرت فرمود:

«لَا يَصْلَحُ النَّاسَ إِلَّا - أَمِيرٌ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا الْبِرُّ فَكَيْفَ بِالْفَاجِرِ؟ قَالَ: إِنَّ الْفَاجِرَ يَأْمَنُ اللَّهُ بِهِ السَّبِيلَ وَيُجَاهِدُ بِهِ الْعَدُوَّ وَيَجِي بِهِ الْفَى وَيَقَامُ بِهِ الْحُدُودَ وَيُحِجُّ

ص: ۴۶

بِهِ الْفَى وَيُقَامُ بِهِ الْحُدُودَ وَيُحِجُّ بِهِ الْبَيْتَ وَيَعْبُدُ اللَّهَ فِيهِ الْمُسْلِمُ امْنًا حَتَّى يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ» (۱)

مردم اصلاح نخواهند شد مگر به وسیله حاکم، نیکوکار باشد یا بدکار. گفتند: یا امیرالمؤمنین! اصلاح مردم به وسیله حاکم نیکوکار روشن است؛ اما با حکومت بدکار فاجر چگونه مردم اصلاح می شوند؟ حضرت فرمود: در حکومت فاجر نیز خداوند به وسیله او راه ها را امن می سازد، با دشمنان مبارزه می کند و مالیات را جمع آوری، حدود را اقامه و وسیله زیارت خانه خدا را فراهم می کند، شخص مسلمان و مؤمن در پناه امنیت، خدا را عبادت می کند تا أجل او فرا رسد و از دنیا برود.

جامعه نمی تواند بدون حکومت باشد، حتی حکومت و قوانین نامطلوب، از هرج و مرج و بی قانونی بهتر و آسیب و تباهی آن کم تر است. این سخن به معنای تایید و مشروعیت حکومت نابکاران و افراد فاجر نیست، بلکه به معنای رجحان عقلی است؛ یعنی از نظر عقل، حکومت فاجر بر هرج و مرج مقدم است. این سخن بیانگر خطر نبود حکومت و هرج و مرج و بی قانونی در جامعه است.

انسان در یک حکومت نامطلوب دست کم تکلیف خود را می داند و می تواند برای خود راهی بیابد؛ در حالی که در هرج و مرج و بی قانونی هیچ چیز روشن نیست. هر لحظه ممکن است زُخدادی ناخواسته روی دهد و انسان در برابر آن هیچ راهی نداشته باشد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«وَالِ ظُلُومٌ غَشُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومٌ؛ (۲) والی ستم گر کینه توز، از فتنه و هرج و مرج مداوم بهتر است» و نیز فرموده است:

«أَسَدٌ حَطُومٌ خَيْرٌ مِنْ سُلْطَانٍ ظَلُومٍ - وَ سُلْطَانٌ ظَلُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنٍ تَدُومٌ؛ (۳) شیر درنده از حاکم ستم گر بهتر و حاکم ستم گر از فتنه طولانی بهتر است».

ص: ۴۷

۱- (۱). کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹، کتاب إلاماره، ح ۴۷۵۵.

۲- (۲). غرر الحکم و درر الکلم، ج ۶، ص ۲۳۶، شماره ۱۰۱۰۹.

۳- (۳). بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۵۹.

از مسائل مهم و تعیین کننده حکومت از دیدگاه امام علی (علیه السلام) این است که آیا امام علی (علیه السلام) حکومت را تنها یک هدف، شأن و مقام یا یک وسیله و ابزار و وظیفه می داند؟ برخی حکومت را هدف، غایت و مقصد می دانند. از این رو همه چیز را برای آن می خواهند؛ حکومت برای آنها ارزش والایی دارد؛ به گونه ای که می خواهند همه چیز باید با آن سنجیده شود؛ اما خود آن با چیزی سنجیده نمی شود. بر این اساس رسیدن و دست یابی به حکومت و حفظ و نگه داری آن با هر وسیله ای ممکن است و بالاترین لذت و مهم ترین سعادت، دست یابی به حکومت و حفظ قدرت است. حکومت برای برخی معبودی است که حریت، انسانیت، عدالت را در پای آن قربانی می کنند؛ برخی دیگر حکومت را وسیله و ابزار می دانند. از این رو حکومت را برای امور دیگری می خواهند و برای رسیدن به آن تلاش می کنند. در این جا ممکن است، حکومت وسیله و راهی برای رسیدن به خدمت گزاری و دادگری باشد و اعتبار آن نیز تنها برای رسیدن به آن اهداف باشد. اکنون باید دید که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) حکومت را چگونه دیده و برای آن چه نقشی قائل شده است؟ شهید مطهری می نویسد:

علی (علیه السلام) مانند هر مرد الهی و رجل ربانی، دیگر حکومت و زعامت را به عنوان یک پُست و مقام دنیوی که اشباع کننده حس جاه طلبی بشر است و به عنوان هدف و ایده آل زندگی، سخت تحقیر می کند و آن را به پیشیزی نمی شمارد و آن را مانند سایر مظاهر مادی دنیا از استخوان خوکی که در دست انسان خوره داری باشد، بی مقدار می شمرد؛ اما همین حکومت و زعامت را برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع فوق العاده مقدس می شمارد. (۱)

ص: ۴۸

در کتاب توسعه سیاسی در نهج البلاغه نیز آمده است:

نگرش آن حضرت به قدرت و حکومت از یک زاویه، نگرشی عارفانه و زاهدانه است؛ به گونه ای که امام آن را کم ارزش تر و پست تر از آب بینی بز دانسته و ارزش یک جفت کفش کهنه را از حکومت بر مردم بالاتر می داند، مگر آن که بتواند انگیزه ها و اهداف والای خود از حکومت را عملی سازد. (۱)

امام علی (علیه السلام) در موارد متعددی از نهج البلاغه نگاه ابزاری به حکومت را یادآور می شود و برای آن هیچ ارزشی قائل نمی شود.

اینک به چند مورد از آن اشاره می کنیم:

۱.

«قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بِبَدْيِ قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ؟ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا. فَقَالَ (عليه السلام) وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُفِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا». (۲)

شریف رضی به نقل از عبدالله بن عباس آورده است:

در ذی قار (۳) [پیش از جنگ جمل] نزد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رفتم. آن حضرت مشغول پینه زدن کفش خود بود. چون مرا دید، گفت: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم: بها و ارزشی ندارد. فرمود: به خدا سوگند! همین کفش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است مگر این که حق را با آن به پا دارم یا باطلی را دفع نمایم.

از دیدگاه امام (علیه السلام) حکومت به تنهایی هیچ ارزشی ندارد و امری آلی است نه عالی و وسیله ای برای برپایی حق و عدالت و دفع باطل و ستم است.

ص: ۴۹

۱- (۱). علی اکبر، علیخانی، توسعه سیاسی در نهج البلاغه، ص ۲۳۴.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۳- (۳). محلی در نزدیکی بصره.

۲. آن حضرت پس از قبول حکومت، بی ارزشی آن را یادآور می شود و انگیزه خود را از پذیرفتن حکومت چنین بیان می کند:

«وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ أَوْلِيَاءَ الْأَمْرِ أَنْ لَا يَقْرَؤُوا عَلَيَّ كِظَّهُ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي أَهْوَنَ مِنْ عَفْطِهِ عَنِّي» (۱)

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از عالمان و آگاهان عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستم گران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته رها می کردم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم. آن گاه می دیدید که دنیای شما (و حکومت بر شما) نزد من بی ارزش تر از آب بینی گوسفند است.

در اندیشه و سیره پیشوای آزادی خواهان، امام علی (علیه السلام) حکومت جز وسیله خدمت و بر پایی عدالت نیست و هرگز آلت کسب قدرت و مکنت تلقی نشده است، بلکه قدرت حاصل از حکومت، وسیله ای برای خدمت به مردم است.

۳. علی (علیه السلام) در فراز دیگری از نهج البلاغه اهداف تشکیل و پذیرش حکومت را چنین بیان می کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سَيِّطَانٍ وَلَا التَّمَّاسَ شَيْءٌ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهَرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَتُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ» (۲)

ص: ۵۰

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

خدایا! تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نیست؛ بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم تا بندگان ستم دیده ات، در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجرا گردد.

امام علی (علیه السلام) یادآور شده است که آن همه تلاش و مبارزه، برای دست یابی به قدرت و جاه و مقام نبوده است. حکومت و امور دنیایی بی ارزش تر از آن است که هدف نهایی آدمی قرار گیرد و از آنها باید برای رسیدن به اهداف الهی و انسانی بهره گرفت.

۴. در جای دیگر حضرت نداشتن میل و رغبت خود را به حکومت این چنین بیان می کند:

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَمَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَلَمَّا أَفْضْتُ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعَ لَنَا وَأَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَمَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَاقْتَدَيْتُهُ» .

به خدا سوگند! من میل و رغبتی به خلافت و به ولایت بر شما نداشتم و این شما بودید که مرا به آن دعوت کرده آن را بر من تحمیل کردید؛ روزی که خلافت به من رسید، به قرآن نظر کردم و از دستور و فرمانی که داده بود، پیروی کردم و به راه و رسم پیامبر (صلی الله علیه و آله) اقتدا کردم.

این جا نیز حضرت بی میلی خود را به حکومت نشان می دهد و آن را یک وظیفه دینی و وسیله و ابزاری برای اجرای قانون الهی و سنت نبوی می داند. بنابراین حکومت از دیدگاه امام علی (علیه السلام) یک وظیفه و مسئولیت دینی و ابزار و وسیله تلقی شده است؛ نه یک هدف و شأن و مقام و ارزش.

مشروعیت (۱) از اساسی ترین مسائل حکومت و به طور کلی از مباحث مهم و بنیادین فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی است. در حوزه مشروعیت حکومت دو سؤال اساسی و عمده زیر وجود دارد که پاسخ به آنها زمینه به وجود آمدن نظریه های گوناگون و متضاد را فراهم کرده است:

۱. حاکم بر چه اساس و با چه مجوزی امر و نهی می کند؟ چه توجیه شرعی و عقلی برای اعمال حاکمیت حاکم وجود دارد؟ به بیان دیگر چرا حاکم حق حکومت و فرمانروایی دارد؟

۲. مردم برای اطاعت از حاکم و اجرای اوامر و نواهی او چه توجیه شرعی و عقلانی دارند؟ به بیان دیگر چرا مردم موظف اند از حاکم اطاعت کنند و حکومت او را بپذیرند؟

گولیلمو از اندیشمندان سیاسی معاصر می نویسد:

اصول مشروعیت توجیهاتی از حاکمیتند؛ یعنی توجیهاتی از حق فرماندهی. به چه دلیل پاره ای از میان آنها حق فرماندهی دارند و دیگران وظیفه اطاعت؟ اصول مشروعیت پاسخ هایی به این پرسشند. (۲)

در این زمینه دیدگاه های مختلفی وجود دارد که در این قسمت ما در پی بررسی تفصیلی آن نیستیم و تنها به دو دیدگاه مهم و اساسی که با مباحث کتاب مرتبط است، اشاره خواهیم کرد:

۱. برخی از اندیشمندان، مشروعیت و منشأ و منبع آن را رأی و پذیرش مردم می دانند. به همین دلیل در تعریف مشروعیت همین معنا را مد نظر قرار می دهند.

ص: ۵۲

۱- (۱). Leyitimacy.

۲- (۲). گولیلمو، فره رو، حاکمیت، ص ۳۴.

ژان ژاک روسو، معروف ترین دانشمندی است که اندیشه های سیاسی او نه تنها از بُعد نظری و فکری، بلکه در بعد عملی نیز تحولات وسیعی را در اروپا به وجود آورد. وی می نویسد:

«از آن جا که هیچ یک از افراد به طور طبیعی حق حاکمیتی بر دیگران ندارند و چون زور نیز نمی تواند حق را به وجود آورد، بنابراین رضایت مردم و توافق افراد اساس همه حکومت های مشروع است و حق حاکمیت نیز همیشه متعلق به ملت است.» (۱)

به همین دلیل گفته شده است:

در علوم سیاسی پذیرش یا فرمانبری آگاهانه و داوطلبانه مردم از نظام سیاسی و قدرت حاکم را «مشروعیت» می گویند. (۲)

دانشمند دیگری می نویسد:

مشروعیت را می توان چنین تعریف کرد: مردم به طور طبیعی و بدون تردید سازمانی را که به آن تعلق دارند، می پذیرند. (۳)

در تعریف دیگری چنین آمده است:

مشروعیت یا حقانیت، یکی و یگانه بودن چگونگی به قدرت رسیدن رهبران و زمامداران جامعه با نظریه و باورهای همگان یا بیشتر مردم جامعه در یک زمان و مکان معین است. (۴)

بر اساس تعاریف و دیدگاه های گفته شده اساس مشروعیت حکومت، مردم هستند. وقتی مردم کسی را برای تصدی حکومت انتخاب کردند، آن شخص حق

ص: ۵۳

۱- (۱). ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ص ۵، ۱۹، ۲۰، ۸۶ و ۱۳۶.

۲- (۲). عبدالحمید، ابوالحمد، مبانی سیاست، ص ۲۴۴.

۳- (۳). عبدالرحمن، عالم، بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۶.

۴- (۴). عبدالحمید، ابوالحمد، همان، ص ۲۴۵.

حکومت کردن پیدا می کند و حکومتش از مشروعیت برخوردار می شود و مردم نیز باید از او اطاعت کنند. بنابراین حکومت مشروع، حکومتی است که بر اساس اراده و خواست مردم به وجود آید.

بر اساس این دیدگاه، مشروعیت و مقبولیت، لازم و ملزوم یکدیگر و جدایی ناپذیر و در حقیقت یک معنا هستند؛ هر حکومتی که مشروعیت دارد، مقبولیت نیز دارد و هر حکومتی که مقبولیت دارد، مشروعیت نیز دارد.

۲. بر اساس دیدگاه دیگری تنها منبع و منشاء مشروعیت، حقانیت و اعتبار حکومت خداوند است؛ زیرا او حاکم بدون قید و شرط بر جهان و انسان است به همین دلیل هیچ کس جز او حق حاکمیت بر انسان ها را ندارد و تنها او حق حاکمیت و قانون گذاری دارد:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ». مشروعیت باید از آن یگانه منبع مشروعیت بالذات گرفته شود و گرنه فاقد مشروعیت، اعتبار، حقانیت و قانون خواهد بود. هیچ اقتدار و حاکمیتی، هیچ تصرف و اعمال قدرتی بدون اتکاء به ذات اقدس او یا بدون اجازه و صلاحیت او مشروع نیست و حق حاکمیت بر انسان ها از سوی ذات پروردگار به پیامبران و در نهایت به پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و اوصیای معصوم او واگذار شده است. مشروعیت حکومت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام معصوم (علیهم السلام) از سوی خداوند سبحان است.

بر اساس این دیدگاه بین مشروعیت و مقبولیت ملازمه ای نیست؛ زیرا مبنای مشروعیت، الهی بودن و مبنای مقبولیت، مردمی بودن است. چه بسا ممکن است هر دو در یک زمان هماهنگ نباشد، یعنی مشروعیت الهی داشته باشد؛ اما مقبولیت و پذیرش مردمی نداشته باشد و بالعکس همان طوری که ممکن است هر دو جمع شوند و یا هیچ کدام نباشد.

چون در این نوشتار برآنیم تا مشروعیت حکومت را از دیدگاه امام علی (علیه السلام) بررسی کنیم، به بازخوانی دیدگاه آن حضرت در نهج البلاغه می پردازیم. از نظر امام علی (علیه السلام) حقوق و جایگاه مردم در حکومت اهمیت فراوانی دارد؛ اما هرگز رأی و رضایت آنها را دلیل مشروعیت حکومت نمی داند و تنها نقش مردم را در اعمال ولایت و نه اعطای آن و در عینیت و تحقق بخشیدن آن مهم می داند.

برای اثبات این نکته به کلامی از آن حضرت در نهج البلاغه توجه کنید:

الف) امام علی (علیه السلام) درباره نصب الهی ائمه (علیهم السلام) می فرماید:

«إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوَّامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعُرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ».

(۱)

همانا امامان دین از طرف خدا تدبیرکنندگان امور مردم و کارگزاران آگاه بندگانند، کسی به بهشت نمی رود جز آن که آنان را شناخته و آنان نیز او را بشناسند و کسی در جهنم سرنگون نگردد جز آن که منکر آنان باشد و امامان دین هم وی را نپذیرند.

بر اساس این کلام امام، مشروعیت ائمه و حکومت آنها از سوی خداوند است.

ب) در خطبه سوم می فرماید:

«أَرَى تُرَائِي نَهْبًا؟ (۲) حق موروثی خود را می بینم که به غارت برده می شود.»

کنایه از حق موروثی وراثت معنوی و الهی است. ابن ابی الحدید در ذیل جمله گفته شده می نویسد:

گفتن کلماتی مانند جمله های بالا بیانگر شکایت امام علی (علیه السلام) از کسانی است که حق مسلم او را به ظلم گرفته اند. این سخن به تواتر نقل شده و

ص: ۵۵

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۳.

مؤید نظریه امامیه است که می گوید: علی (علیه السلام) با نص مسلم به رهبری برگزیده شد، هیچ کس حق نداشت به هیچ عنوان بر مسند خلافت نشیند. (۱)

(ج)

«فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثَرًا عَلَيَّ مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا». (۲)

به خدا سوگند! از روزی که خداوند جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) خویش را گرفت تا امروز همواره حق مسلم من از من گرفته شده است.

استاد شهید مطهری می نویسد:

امام علی (علیه السلام) در موارد زیادی از حق خویش چنان سخن می گوید که جز با مسئله تنصیب و مشخص شدن حق خلافت برای او به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) قابل توجیه نیست. در این موارد، سخن امام علی (علیه السلام) این نیست که چرا مرا مردم با همه جامعیت شرایط کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند، سخنش این است که حق قطعی و مسلم مرا از من ربودند. بدیهی است که تنها با نص و تعیین قبلی از طریق رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است که می توان از حق مسلم و قطعی دم زد. صلاحیت و شایستگی حق بالقوه ایجاد می کند، نه حق بالفعل و در مورد حق بالقوه سخن از ربوده شدن حق مسلم و قطعی صحیح نیست. (۳)

(د) امام علی (علیه السلام) پس از بیعت مردم در نامه ای به همه کارگزاران خود در سراسر قلمرو اسلامی چنین نوشت:

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: ای پسر ابی طالب! ولایت بر امت من از آن توست؛ اگر با رضایت و رغبت تو را به ولایت خویش برگزیدند و با رضایت بر خلافت تو اجتماع کردند، ولایت آنها را بر عهده بگیر، اگر بر خلافت تو اختلاف کردند آنها را به حال خود واگذار.... (۴)

ص: ۵۶

۱- (۱). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۶.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۶.

۳- (۳). مرتضی، مطهری، سیری در نهج البلاغه، ۱۴۷.

۴- (۴). سید بن طاووس، کشف المحجّه، ص ۱۸۰.

ممکن است کسی بخواهد این روایت را دلیلی بر مشروعیت مردمی بداند و رضایت مردم را برای مشروعیت حکومت لازم بداند؛ اما با اندک توضیحی روشن خواهد شد که این حدیث بر مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی اشاره دارد. این جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله) که می فرماید: «ولایت بر امت من از آن توست» معنایش این است که ای علی! تا شما هستید، دیگران هیچ گونه حق ولایت بر امت ندارند. این مشروعیت و نصب الهی است و جمله «اگر با رضایت و رغبت ولایت تو را پذیرفتند در امر حکومت آنها قیام کن و اگر نپذیرفتند، آنها را به حال خود واگذار»، بیانگر مقبولیت و پذیرش مردمی است. اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رضایت و رغبت مردم را مطرح می کند به این دلیل است که اعمال ولایت و حاکمیت بدون پذیرش و رضایت مردم ناممکن است. نه این که رضایت مردم جزئی از مشروعیت حاکم و حکومت است.

(۵)

لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ؛ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»

بعضی ها ممکن است در این بخش نیز حضور و نقش مردم را بیانگر مشروعیت بدانند؛ اما دقت در این عبارت خلاف آن را ثابت می کند. منظور آن حضرت این است که با آمدن مردم و پیدا شدن یار و یاور، حجت بر ما تمام می شود و باید زمام امور را در دست بگیرم، نه این که حضور مردم و اعلام وفاداری در مشروعیت مقام امامت نقشی داشته باشد؛ بلکه در تصدی و اجرای آن مؤثر بوده است و بدون حضور مردم اعمال ولایت ممکن نیست؛ زیرا خود آن حضرت ۲۷ فرمود:

«لَا رَأَى لِمَنْ لَا يُطَاعَ». این سخن امام علی (علیه السلام) بیانگر مقبولیت و پذیرش حکومت است نه مشروعیت آن.

در این جا شاید سؤالی مطرح شود که اگر حکومت و ولایت یک منصب الهی است، چرا امام علی (علیه السلام) آن را بی ارزش؛ و ناچیز می شمارد و فرمود: «

وَاللَّهِ مَا

ص: ۵۷

كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَ لَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ؛ (۱)

به خدا سوگند! نه به خلافت رغبتی دارم و نه در ولایت طمعی.»

یکی از پژوهشگران در پاسخ به این پرسش می نویسد:

در فهم این نکته دو معنای ولایت ظاهری را باید از یکدیگر جدا کرد؛ یکی منصب خلافت که با جعل الهی است و دیگری تصدی خلافت که با قدرت مردم است. منصب الهی که زمینه ساز

«ما حَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدْلِ» است. ظهور حکمت و عدالت الهی نمایان گر شایستگی و کمال منصوب است. از این رو نمی تواند برای اولیا الهی مرغوب عنه باشد؛ ولی تصدی که - متوقف بر حضور حاضر است - همیشه حکم یکسانی ندارد و گاه شرایط اجتماعی چنان آشفته و فضای جامعه چنان تاریک است که با تصدی نیز امید چندانی به اصلاح اجتماعی نمی رود، از آن رو رغبتی برای به دست گرفتن امور وجود ندارد. سخن امام را می توان به معنای عدم رغبت در تصدی دانست که دلیل آن مساعد نبودن اوضاع اجتماعی برای پذیرش و تحقق حکومت عمومی است و ارتباطی به منصب الهی ندارد. شاهد این تفسیر آن است که حضرت بلافاصله از پافشاری مردم سخن می گوید و می فرماید: «وَ

لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا». (۲)

این سخن امام (علیه السلام) که در جایی می فرماید: «

دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي؛ (۳) دیگری را انتخاب کنید»، به معنای انتخاب نشدن آن حضرت از جانب خدا و مشروعیت انتخاب از سوی مردم نیست، بلکه دلیل آن شرایط خاص زمانه است؛ چرا که پس از آن می فرماید:

ص: ۵۸

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

۲- (۲). محمد سروش، محلاتی، مقاله ولایت باطنی و ولایت ظاهری، ص ۳۹۲.

۳- (۳). نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

«فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَأَلْوَانٌ لَّا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ» (۱)

ما به استقبال حوادث و اموری می رویم که رنگارنگ، و فتنه انگیز و چهره ای گوناگون دارد و دل ها بر این بیعت ثابت و عقل ها بر این پیمان استوار نمی ماند، چهره افق حقیقت را ابرهای تیره فساد گرفته و راه مستقیم حق ناشناخته ماند.

این سخن امام علی (علیه السلام) نیز بیانگر شرایط نامساعد سیاسی و اجتماعی است. جنگ ها و نزاع ها و پیمان شکنی هایی که در دوران حکومت امام علی (علیه السلام) شکل گرفت، گواهی بر این ادعا است که مردم، تحمل عدالت علی (علیه السلام) را نداشتند و پیش بینی حضرت درست بود.

(ز) أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَعَبَ شَاعِبٌ اسْتُعْتَبَ فَإِنْ أَبِي قُوَيْلٍ وَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَمَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَخْضُرَ رَهَا عِيَامَهُ النَّاسِ [مِمَّا فَمِيَ إِلَى ذَلِكِ سَبِيلٌ وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلِيَّ مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ» (۲)

ای مردم! سزاوارترین افراد به خلافت کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد، حال اگر آشوب گری فتنه انگیزی کند، به راه حق بازگردانده شود و اگر سرباز زد، با او مبارزه شود.

به جانم سوگند. اگر شرط انتخاب رهبر حضور تمامی مردم باشد، هرگز راهی برای تحقق آن وجود نخواهد داشت، بلکه آگاهان دارای صلاحیت و رأی

ص: ۵۹

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

و اهل حل و عقد، رهبر و خلیفه را انتخاب می کنند که عمل آنها از دیگر مسلمانان نافذتر است. آن گاه نه حاضران بیعت کننده و نه آنان که در انتخاب حضور نداشتند، حق تجدید نظر و حق انتخابی دیگر را خواهند داشت.

آگاه باشید! من با دو کس پیکار می کنم؛ کسی چیزی را ادعا کند که از آن او نباشد و آن کس که از او ادای حق سر باز زند.

از عبارت گفته شده ممکن است این گونه برداشت شود که رأی مردم مشروعیت امامت را به دنبال دارد. در پاسخ این برداشت باید گفت:

اولاً: آن حضرت سخن خود را با «إن» شرطیه آغاز کرده است و این گونه نیست که امام آن را پذیرفته باشد. آن حضرت می فرماید: امامت منعقد نمی شود مگر با حضور همه مردم. این ممکن نیست چون نمی توان همه مردم را در یک جا جمع کرد.

ثانیاً: این سخن امام، پاسخی به معاویه است؛ زیرا معاویه در بیان دلیل مخالفت خود با امیرالمؤمنین به اهل شام گفت: من در امر خلافت حاضر نبودم و بیعت نکردم. امام در چنین شرایطی بر اساس دیدگاه آنها که مشروعیت را به آرای مردم می دانستند، پاسخ داد و فرمود: اگر حضور همه مردم در هنگام بیعت لازم باشد، ممکن نیست همه مردم را به گونه ای جمع کرد که حتی یک نفر هم غایب نباشد.

اگر امام بر اساس دیدگاه خود جواب می داد، آنها هرگز نمی پذیرفتند. به همین دلیل امام علی (علیه السلام) دیدگاه آنها را با استفاده از مبنای خودشان باطل کرد.

روایت مفصلی از امام علی (علیه السلام) نقل شده است که دلایل گفته شده را به طور کامل اثبات می کند و به خاطر اهمیتی که دارد، آن را ذکر می کنیم.

در کتاب سلیم بن قیس آمده است: هنگامی که نامه معاویه به وسیله ابودرداء و ابوهریره به دست امام (علیه السلام) رسید و آن حضرت از مضمون آن نامه - که درخواست

بازگردانیدن قاتلان عثمان به معاویه و کشتن آنان بود - آگاه شد، در پاسخ فرمود:

ای ابوهریره! ای ابودرداء! شما پیام و نامه معاویه را به من رساندید. اینک توجه کنید آن چه را برای شما می گویم به معاویه باز گوید. به معاویه بگویید:

جریان عثمان بن عفان از دو صورت خارج نیست؛ یا این که رهبر و امام صالحی بود که مردم را به عدالت دعوت می کرد که در این صورت ریختن خون او حرام و یاری او واجب بود و هیچ کس حق نداشت از فرمان او سرپیچی کند و برای شکست و ذلت او تلاش کند، یا رهبر و امامی گمراه و ستمگر بود که در آن صورت ریختن خون او حلال و یاری او حرام و غیر جایز بود. در هر دو صورت پس از مرگ یا کشته شدن امام و حاکم در هر زمان، چه بر حق بوده یا بر باطل، چه ظالم بوده یا مظلوم، چه مهدورالدم بوده یا مهدورالدم نبوده بر مسلمانان لازم و واجب است دست از پا خطا نکرده و کاری انجام ندهند تا این که امام و رهبری عفیف، عالم، پارسا و آگاه به قضاوت و سنت را برای سروسامان دادن به امور پراکنده، گرفتن حق مظلوم از ستمگران، حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور اسلامی، جمع آوری مالیات ها و حفظ نظام برگزینند. پس از آن، مردم می توانند پی گیری قتل امام مقتول خود را که گمان می رود مظلوم کشته شده است، از او درخواست کنند. در آن صورت اگر مظلوم کشته شده بود، امام به اولیای او اجازه می دهد تا خون خواه او باشند و اگر ظالم و ستمگر بوده است، بر اساس مصالح هرگونه صلاح دانست، حکم خواهد کرد.

در صورتی که انتخاب رهبر به دست مردم باشد، این اولین وظیفه ای است که مردم پس از کشته شدن امامشان دارند؛ اگر تعیین امام بر عهده خدا و رسولش باشد، خدا و رسول، امام را مشخص می کنند و مردم را به اطاعت و فرمانبرداری از او مأمور می نمایند، به این ترتیب خدا حق انتخاب را تنها به شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله)، می دهد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز امام پس از خود را معرفی و به مردم فرمان می دهد تا از او اطاعت کنند.

گذشته از این، مردم پس از کشته شدن عثمان با من بیعت کردند و مهاجرین و انصار نیز پس از سه روز مشورت در مورد خلافت من به همین نتیجه رسیدند و اینان همان کسانی هستند که پیش از این با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده و خلافت آنها را تثبیت کرده بودند، در حالی که این وظیفه را اهل بدر و پیشتازان مهاجرین و انصار برعهده داشتند. افزون بر این، امتیاز من این است که بیعت با دیگران (ابوبکر، عمر و عثمان) بدون مشورت با مردم انجام شد و حال آن که بیعت با من با حضور و مشورت مردم انجام گرفت.

پس اگر خداوند سبحان اختیار انتخاب امام را به مردم واگذار کرده است و این مردم هستند که حق اختیار و انتخاب را دارند و هر کس را که انتخاب کنند از اختیار و تعیین خدای سبحان و رسولش مقدم است و چنین شخصی بر هدایت است و امام آنان شمرده می شود و بر مردم واجب است که از او اطاعت کرده و یاریش کنند، در این صورت مردم با هم مشورت نمودند و بالاجماع مرا انتخاب کرده اند و اگر خداوند سبحان امام انتخاب می کند و اختیار به دست اوست، همانا خداوند مرا برای امامت برگزیده و مرا خلیفه خود قرار داده است و در کتاب و سنت مردم را به اطاعت از من فرا خوانده است. این انتخاب خدای سبحان محبت مرا قوی تر و حقم را مسلم می سازد. (۱)

نخست حضرت بر لزوم وجود حکومت در تمام زمان ها و مکان ها و وجوب اهتمام مردم به تشکیل حکومت و مقدم داشتن آن بر هر کار دیگری اشاره می کند و سپس آثار مثبت و فوائد مهم این کار را بیان می کند. سپس به مسئله مشروعیت حاکم و حکومت می پردازد و دو دیدگاه متفاوت زیر را بیان می کند: یکی مشروعیت مردمی و دیگری مشروعیت الهی و سپس دیدگاه

ص: ۶۲

۱- (۱). سلیم بن قیس الهلالی، أسرار آل محمد (علیهم السلام)، ص ۱۸۲، علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۵۵.

خود را به صراحت بیان می‌دارد و می‌فرماید:

اگر دیدگاه شما را که حاکم و حکومت باید مشروعیت مردمی داشته باشند، بپذیریم من که شرایط آن را دارم؛ زیرا همه مردم آمدند و با من بیعت کردند و اگر بر اساس مشروعیت الهی باشد که خداوند مرا انتخاب و به امامت برگزیده و در کتاب و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردم را به اطاعت از من فراخوانده است.

بنابراین امام علی (علیه السلام) به انتخاب خود از سوی خداوند، تصریح کرده و جای هیچ گونه شک و شبهه ای را باقی نگذاشته است. حال که مشروعیت امام به نصب الهی است، پس چرا آن حضرت این همه بحث بیعت و رأی و رضایت مردم را مطرح می‌کند؟ آیه الله مؤمن در پاسخ به این سؤال می‌نویسد:

زمینه‌هایی که به وجود آمد، مردم ۲۵ سال در محیطی بودند که رهبری غیراسلامی داشت که نمی‌خواهیم جهات دیگر را بگوییم. این‌ها باید با هر چیزی که با وجود آنان در تراحم بوده است، درگیر می‌شدند. حکومت معاویه را هم با بیعت درست کردند، حضرت در چنین محیطی آمد» (۱)

وی در جایی دیگر می‌نویسد:

مشروعیت الهی که در همین خطبه شقشقیه آمده است، آن مسئولیت را از طریق بیعت برگردن می‌گیرد. در این محیطی که ذهن‌ها به خاطر عادت کردن آنها به بیعت مشوب شده، عهده دار حکومت شد. در این جا مانعی ندارد که حضرت برای بیعت حسابی باز کنند و به طلحه و زبیر بگویند: من با زور از شما بیعت نگرفتم، بلکه شما خودتان بیعت کردید پس وقتی بیعت کردید، باید بر بیعت خود استوار باشید. این بیعت را از ادله استفاده می‌کنیم که بیعت کردن با کسی که حق دارد عهده دار ولایت شود، دلیل وجوب بیعت است. این مطلب را ما از ادله استفاده می‌کنیم. و آن گاه حضرت به

ص: ۶۳

۱- (۱). محمد، مؤمن، فصل نامه علمی - پژوهشی علوم سیاسی، ص ۱۶ و ۱۷.

معاویه می گوید: اگر بیعت نقشی داشته باشد، برای کسانی نقش دارد که با عمر و ابوبکر بیعت کردند و به اصطلاح اهل سنت، اهل حل و عقد و در مدینه بودند. کسانی که با عمر و ابوبکر بیعت کردند، با من نیز بیعت کردند. ارزش بیعت به نظر آنها بستگی دارد و تو حق نداری این گونه سخن بگویی، شما کجا بودید؟ بالأخره مقصود این است که پیش کشیدن مسئله بیعت به خاطر جریان روز است که مردم با آن آموزش عملی دیده بودند. (۱)

یکی از اصحاب امام (علیه السلام) درباره دلیل انتخابی بودن امام از آن حضرت سؤال کرد: چرا مردم نمی توانند امام و رهبری خود را انتخاب کنند؟ امام فرمود: امام مصلح و یا مفسد؟ عرض کرد: البته مصلح. فرمود: آیا با این که هیچ فردی از مردم از اصلاح و فساد درونی افراد آگاهی ندارند، آیا ممکن است شخصی را که انتخاب می کنند بر خلاف تشخیص آنها مفسد از کار درآید؟ عرض کردم: بلی! ممکن است. فرمود: علت ممنوعیت مردم از انتخاب نیز همین است که من آن را به صورت برهان برای گفتم. (۲)

یکی از بحث هایی که ذیل بحث مشروعیت مطرح می شود، مسئله بیعت است. آیا بیعت به گونه ای که اعطای ولایت به حاکم شود، موجب مشروعیت حاکم و حکومت است؟ آیا بیعت وسیله اعتراف به ولایتی است که از پیش تحقق یافته و یا برای تقویت آن آمده است؟ آیا بیعت موجب تحقق و کارآمدی ولایت و حکومت است؟ در پاسخ باید گفت: بیعت برای تأکید بر وفاداری و اطاعت از دستورهای پیامبر و ائمه (علیهم السلام) است و هیچ گونه نقشی در اعطای نبوت و یا ولایت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) ندارد.

ص: ۶۴

۱- (۱). همان، ص ۱۷.

۲- (۲). تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۸، تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۳۷۲.

آیه الله محمد هادی معرفت (ره) می نویسد:

«بیعت در آن عهد برای تأکید بر وفاداری و فراهم کردن امکانات بوده است و همان گونه که در امر رسالت دخالتی نداشته، در امر زعامت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز دخالتی نداشته است؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جانب خداوند به هر دو مقام منصوب شده بود و تأکید پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر گرفتن بیعت تنها برای تحکیم و تثبیت پایه های حکومت خود و فراهم کردن امکانات بوده است. بیعتی را که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر از مسلمانان برای مقام ولایت امیر مؤمنان گرفت، این گونه بود.

پس از آن که به طور صریح امام علی (علیه السلام) را برای خلافت و امامت پس از خود منصوب کرد، از مردم پیمان وفاداری گرفت تا امکانات خود را همان گونه که در اختیار پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار داده اند، در اختیار امام علی (علیه السلام) نیز قرار دهند و در تثبیت پایه های حکومت وی بکوشند». (۱)

بیعت گرچه اصل بسیار مهمی است و تأثیرهای فراوانی در مسائل سیاسی و اجتماعی دارد؛ اما ابزار مشروعیت بخشی نیست، بلکه با بیعت، ولایت انتخابی از جانب خداوند تحقق پیدا می کند و حاکم مبسوط الید می شود. با پشتوانه مردمی که به وسیله بیعت به دست می آورد، قدرت پیدا می کند تا شریعت را اجرا کند و با دشمنان بجنگد.

امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه با همین نگرش مسئله «بیعت» را مطرح می کند که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

(الف)

«فَسَاقِبْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُرُودِ الْمَطَافِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ أَلْبَيْعَةَ أَلْبَيْعَةَ قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَّ طُتْمُوهَا وَ نَارَ عُنْتِكُمْ [نَارَ عُنْتِكُمْ] رِيْدِي فَجَاذِبْتُمُوهَا». (۲)

ص: ۶۵

۱- (۱). هادی، معرفت، ولایت فقیه، ص ۸۵.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷.

شما مردم برای بیعت به من یورش آوردید؛ چونان مادران تازه زائیده که به طرف بچه های خود می شتابند و بیای پی فریاد کشیدید، بیعت بیعت! من دستان خویش فرو بستم؛ اما شما به اصرار آن را گشودید؛ من از دست دراز کردن، سرباز زدم، و شما دستم را به سوی خود کشیدید.

(ب)

أَمَّا بَعِيدٌ فَقَدْ عَلِمْتُمَا وَإِنْ كَتَمْتُمَا أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّىٰ أَرَادُونِي وَلَمْ أُبَايِعْهُمْ حَتَّىٰ يَبَايَعُونِي وَإِنكُمَا مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايَعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَلَا [لِحِزْصٍ] لِعَرَضٍ حَاضِرٍ». (۱)

اما بعد شما (طلحه و زبیر) می دانید اگر چه پنهان می کنید که من برای حکومت در پی مردم نرفتم، بلکه آنان به سوی من آمدند، من قول بیعت ندادم تا آنان با من بیعت کردند و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و بیعت کردید. همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس و قدرتی مسلط بود، و نه برای به دست آوردن متاع دنیا.

(ج)

وَبَسَّطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُمَهَا وَمَدَدْتُمُوهَا فَفَبَضُّتُهَا ثُمَّ تَدَاكَكُمْ عَلَيَّ تَدَاكَ الْإِبِلِ الْإِهِيمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وِرْدِهَا حَتَّىٰ انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَسَقَطَ الرَّدَاءُ وَوُطِئَ الضَّعِيفُ وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بَبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ». (۲)

دست مرا به بیعت می گشودید و من می بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم. سپس چون شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می آورند، بر من هجوم آوردید تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال شدند آن چنان مردم در بیعت با من خوشحال بودند که خردسالان شادمان و پیران برای بیعت کردن لرزان لرزان به راه افتادند، بیماران بر

ص: ۶۶

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۵۴.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

«لَمْ تَكُنْ بِيَعْتِكُمْ إِيَّايَ فَلْتِيَّهَ وَلَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِدًا إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَإِيَّامُ اللَّهِ لَأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَلَا أَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُرِدَّهُ مِنْهُلَ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهًا.» (۱)

بیعت شما مردم با من بی مطالعه و ناگهانی نبود، کار من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید. ای مردم! برای اصلاح خود مرا یاری می کنید. به خدا سوگند! داد ستم دیده را از ظالم ستم گریستانم و مهار ستم گر را بگیرم و به آبخور حق وارد سازم گرچه تمایل نداشته باشد.

از مجموع این سخنان می توان نتیجه گرفت:

۱. بیعت با امام علی (علیه السلام) از سوی همه مردم بود؛ مردم بودند که برای بیعت سوی امام علی (علیه السلام) آمدند نه این که حضرت به سوی آنها رفته باشد؛

۲. بیعت با رغبت و میل کامل بود؛

۳. بیعت از روی آگاهی کامل و اندیشه بود نه این که ناگهانی و بی اندیشه صورت گرفته باشد؛

۴. بیعت، نقش یک وظیفه و تکلیف شرعی برای فراهم کردن امکانات لازم برای اولیای امور را ایفا می کند و مقام ولایت و زعامت سیاسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) از مقام نبوت و امامت آنان سرچشمه گرفته و بر مردم واجب است تا امکانات لازم را برای آنها فراهم سازند تا بتوانند با پشتوانه و مقبولیت مردمی، مسئولیت اجرای عدالت را به بهترین شکل به انجام رسانند. بیعت نکردن و بیعت کردن در امامت و زعامت نقشی ندارد و تنها در ایجاد توان و قدرت اجرایی تأثیر دارد.

ص: ۶۷

وجود حکومت یک ضرورت عقلی است و این ضرورت از دیدگاه امام علی (علیه السلام) به گونه ای است که حتی وجود حکومت اشرار و فاسدان را بر نبود حکومت ترجیح می دهد؛ اما با ضرورت و بداهت وجود حکومت، امام علی (علیه السلام) آن را یک هدف نمی داند؛ یعنی حکومت یک شأن و مقام نیست، بلکه یک وسیله و ابزار برای رسیدن به اهداف عالیه است؛ اما بدون آن ارزش ندارد، ولی برای تحقق اصول و ارزش های مهم اهمیّت پیدا می کند که مهم ترین آن اهداف و ارزش ها و اصول، عدالت، آزادی، وحدت، امنیت و تعلیم و تربیت است.

۱. فلسفه عقلی ضرورت حکومت چیست؟
۲. تفسیر خوارج از آیه «لا حکم الا لله» چه بوده است؟
۳. پاسخ امام علی (علیه السلام) به شبهه خوارج چیست؟
۴. جایگاه حکومت در نهج البلاغه را تحلیل کنید؟
۵. شواهدی از نهج البلاغه را که دلالت بر ابزاری بودن حکومت می کند، بیان کنید.
۶. اهداف تشکیل و پذیرفتن حکومت از دیدگاه علی (علیه السلام) چیست؟
۷. دیدگاه هایی را که برای مشروعیت حکومت وجود دارد، تبیین کنید.
۸. معنای مشروعیت چیست؟
۹. دیدگاه امام علی (علیه السلام) درباره مشروعیت حکومت و حاکم را توضیح دهید.
۱۰. آیا بیعت موجب مشروعیت حاکم و حکومت می شود؟ توضیح دهید.
۱۱. بیعت چه نقشی در حکومت دارد؟

۳- اصول و ارزش ها (اهداف)

اشاره

اهداف آموزشی:

۱. آشنایی با عدالت و فوائد آن

۲. آشنایی با مفهوم آزادی و انواع آن

۳. آشنایی با وحدت در قرآن و نهج البلاغه

۴. نقش مهم امنیت در جامعه

۵. آشنایی با مبانی تعلیم و تربیت

مقدمه

همان گونه که پیشتر گفته شد، حکومت از دیدگاه امام علی (علیه السلام) وسیله ای برای رسیدن به اهداف والایی است که جز با تحقق آنها، سیر به سوی کمال برای همگان میسر نمی شود. به همین دلیل تشکیل حکومت راهی برای تحقق اهداف، اصول و ارزش هایی مانند عدالت، آزادی، وحدت، امنیت، تعلیم و تربیت است و دیدگاه های مختلف به ویژه دیدگاه حضرت امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

عدالت

اشاره

در ارزش و اعتبار عدالت همین بس که در قرآن کریم برقراری عدالت به

ص: ۷۱

عنوان هدف بعثت همه انبیاء معرفی شده است و پیامبران الهی برای اجرای آن مبعوث شده اند:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)؛ ۱

به تحقیق ما پیامبران خویش را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو فرود آوردیم تا مردم عدالت را برپا کنند.

مفهوم عمیق و همه جانبه عدالت گرایي از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

بهترین میزان برای سنجش موفقیت یک حکومت، میزان بهره وری و رویکرد حکومت به عدالت است. بدین معنا که یک حکومت چگونه استحقاق ها را در همه امور رعایت می کند و تبعیض ها را می زداید و در آن جا که باید مساوات را پاس بدارد، به خوبی از آن پاسداری می کند و آن جا که صلاحیت و استحقاق، موجب تفاوت و امتیاز می شود، حقوق متناسب هر فرد را به خوبی رعایت می کند و امکان رشد و شکوفایی استعداد همگانی را به طور مساوی فراهم می سازد تا هر کس به میزان استعداد و توانایی خود از امکانات متناسب با استعداد و تلاش خویش بهره مند شود و حق هر کس به دور از تبعیض و آن گونه که هست، به او داده شود و هر کس و هر چیز در جای خود قرار گیرد و به هیچ کس و هیچ چیز ستم نشود.

عدالت از دیدگاه امام علی (علیه السلام) دارای مفهومی عمیق، همه جانبه و به معنای قرار دادن هر چیز در جای مناسب خود و رعایت استحقاق هر چیز و رساندن هر صاحب حقی به حق خود است، چنان که فرموده است:

«الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا؛ (۱) عدل، همه چیز را در جای خود قرار می دهد.»

ص: ۷۲

امام علی (علیه السلام)، پیشوای عدالت گرایان همه چیز را با عینک عدالت می دید و همه چیز را با معیار عدالت می سنجید و حکومت را هم برای برپایی عدالت پذیرفت تا در بستر عدالت، عبودیت خدا را معنا بخشد. آن حضرت برای نفس حکومت هیچ ارزش و اعتباری قائل نبود مگر این که به وسیله آن بتواند عدالت را برپا سازد که در صورت برپایی عدالت حکومت اعتبار می یابد.

گفت و گوی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با ابن عباس نمونه روشن این سخن است.

شریف رضی (ره) به نقل از ابن عباس آورده است:

در «ذی قار» (۱) [پیش از جنگ جمل] نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتم. آن حضرت مشغول پینه زدن کفش خود بود. وقتی مرا دید، پرسید: «قیمت این کفش چه قدر است؟ گفتم: هیچی. گفت: به خدا سوگند! این کفش بی ارزش نزد من محبوب تر از حکومت بر شما است مگر آن که به وسیله آن بتوانم حقی را برپا سازم یا باطلی را براندازم». (۲)

امام علی (علیه السلام) عدالت را یک تکلیف و وظیفه الهی می داند؛ به گونه ای که هرگز نمی پذیرد که یک مسلمان آگاه به آموزه های دینی تبعیض و بی عدالتی در جامعه را تحمل کند.

در خطبه «ششقیه» پس از آن که رخدادهای غم انگیز سیاسی گذشته را شرح می دهد، بدان جا می رسد که مردم پس از قتل عثمان به سوی او هجوم آوردند و با پافشاری زیادی از او می خواستند تا زمامداری مسلمین را بپذیرد و او نیز پس از آن اتفاق های دردناک گذشته و با خرابی اوضاع کنونی جامعه، مایل نبود این مسئولیت سنگین را بپذیرد؛ اما اگر نمی پذیرفت، حقیقت زیر سؤال رفته بود و

ص: ۷۳

۱- (۱). محلی در نزدیکی بصره.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

گفته می شد، علی از اول علاقه ای به این کار نداشت و این مسائل برای او اهمیتی ندارد و از طرفی، اسلام اجازه نمی دهد تا در آن جا که اجتماع به دو طبقه ستمگر و ستم دیده، یکی پرخور و ناراحت از پرخوری و دیگری گرسنه و ناراحت از گرسنگی تقسیم می شود، دست روی دست بگذارد و نظاره گر صحنه باشد.

امام علی (علیه السلام) فرمود: «آری! به حق آن که دانه را شکافت و جهان را آفرید، اگر حضور حاضران و اتمام حجت با اعلام وجود ناصران نبود و اگر خداوند از عالمان و آگاهان پیمان سختی نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستم دیده هیچ آرام و قرار نگیرند، بی تأمل رشته حکومت را از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم، و چون گذشته خود را به کناری می کشیدم.» (۱)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در تمام دوران حکومت خود، بر سر این سخن ایستادگی کرد و هرگز در سیاست خود از عدالت دور نشد؛ او عدالت را میزان حکومت خود قرار داد، نه حکومت را میزان عدالت؛ او عدالت را میزان سیاست خود قرار داد، نه سیاست را میزان عدالت و جز به راه عدالت نرفت.

حضرت امام علی (علیه السلام) فرمود:

»

مِلَاكُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ؛ (۲) معیار و ملاک [سنجش] سیاست، عدالت است.»

از دیدگاه امام علی (علیه السلام) عدالت قوام بخش حکومت و پیونددهنده مردم و دولت و راه تحقق دیانت است. این نگاه به عدالت در سخنان آن حضرت به خوبی نمایان است: »

الْعَدْلُ نِظَامُ الْأُمْرَةِ؛ (۳) عدالت، نظام بخش حکومت است.

ص: ۷۴

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- (۲). غررالحکم ذیل واژه عدل.

۳- (۳). همان.

«الْعَدْلُ قَوَامُ الرَّعِيَّةِ؛ (۱) عدل، مایه قوام و نگه دارنده مردم است.»

«جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْعَدْلَ قَوَامًا لِلْأَنَامِ وَتَنْزِيهَا مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْأَنَامِ وَتَسْوِيَةً لِلْإِسْلَامِ؛ (۲)

خدای سبحان، عدالت را مایه برپایی انسان ها و وسیله پاکی از ستم کاری ها و گناهان و روشنی چراغ اسلام قرار داده است.»

در عباراتی نتایج و فوائد اجرای عدالت را این گونه بیان می کند:

۱. استقلال و توان:

«مَنْ عَدَلَ تَمَكَّنَ»؛

۲. نافذ شدن حکم:

«مَنْ عَدَلَ نَفَذَ حُكْمَهُ»؛

۳. ارزشمندی:

«مَنْ عَدَلَ عَظُمَ قَدْرُهُ»؛

۴. بی نیازی از اطرافیان: »

«مَنْ عَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ اسْتَعْنَى عَنِ أَعْوَانِهِ»؛

۵. مورد ستایش قرار گرفتن:

«مَنْ كَثُرَ عَدْلُهُ حُمِدَتْ أَيَّامُهُ»؛

۶. اقتدار دولت و عزت دولت مردان:

«مَنْ عَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ وَبَدَلَ إِحْسَانَهُ أَعْلَى اللَّهِ شَأْنَهُ وَأَعَزَّ أَعْوَانَهُ»؛

۷. نگه داری و حفظ حکومت: »

«مَنْ عَمِلَ بِالْعَدْلِ حَصَّنَ اللَّهُ مُلْكَهُ»؛

۸. اصلاح جامعه: »

الرَّعِيَّةُ لَا يُصْلِحُهَا إِلَّا الْعَدْلُ» و

بِالْعَدْلِ تُصْلِحُ الرِّعِيَّةَ»؛

۹. دوام محبت مردم به حکومت:

«الْعَدْلُ يَشْتَدِيْمُ الْمَحَبَّةَ»؛

۱۰. آبادانی کشور: «

مَا عُمِرَتِ الْبُلْدَانُ بِمِثْلِ الْعَدْلِ». (۳)

امام علی (علیه السلام) با چنین برداشتی از عدالت حکومت کرد و در هیچ شرایطی از عدالت روی برنتافت و تنگناها و مخالفت ها، مصیبت ها و نامردمی ها نتوانست او

ص: ۷۵

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . همان.

۳- (۳) . همان.

را از عدالت همه جانبه و فراگیر دور کند، بلکه پیوسته عادلانه حکومت کرد و معیاری جاودان برای شناخت شیفتگان عدالت و فریفتگان قدرت ارائه داد.

عدالت، جمال سیاست و حکومت

عدالت، زیبایی سیاست، حکومت، برنامه ها، رفتار و سلوک سیاستمداران و حاکمان عدالت محور است و به میزانی که عدالت همه جانبه و فراگیر ظهور پیدا می کند، سیاست و حکومت حق تجلی می کند؛ این زیبایی جز با معیار قرار دادن عدالت در همه امور و حاکمیت عدالت در همه چیز معنا نمی یابد. حضرت امام علی (علیه السلام) فرمود:

«جَمَالُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ فِي الْأُمْرِ؛ (۱) زیبایی سیاست، برپایی عدالت در حکومت است.

«الْعَدْلُ جَمَالُ الْوَلَاءِ». عدالت، زیبایی زمامداران است. (۲)

امام علی (علیه السلام)، از عدالت به عنوان «

قره عین « نوردیده یاد کرده است. این کلمه به معنای آرامش دیدگان است. در عهدنامه مالک اشتر چنین یادآوری شده است:

«إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاءِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ؛ به تحقیق آن چه بیش از همه دیده والیان به آن روشن می شود، برقراری عدالت در کشور است، یعنی بهترین روشنایی چشم زمامداران و آرامش خاطر درونی حاکمان، برپایی عدل در جامعه است.

فرد باهوش و نکته سنجی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پرسید:

أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ؟ (۳)

ص: ۷۶

۱- (۱). همان.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

مورد سؤال دو خصیصه انسانی است. بشر همواره از ستم گریزان بوده است و همواره احسان و نیکی کسی را که بدون چشمداشت پاداش انجام دهد، پاس داشته است. پاسخ به پرسش بالا خیلی آسان به نظر می رسد، جود و بخشندگی از عدالت بالاتر است؛ زیرا عدالت، رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حدود و حقوق آنهاست؛ اما جود این است که آدمی برای کمک به دیگری از حقوق مسلم خود بگذرد. انسان عدالت محور، نه تنها به حقوق دیگران تجاوز نمی کند، بلکه تلاش می کند تا از حقوق دیگران دفاع کند و در برابر تجاوز و متجاوزان به حقوق دیگران بایستد؛ اما بخشنده با فداکاری از حق مسلم خود می گذرد، پس جود بالاتر از عدالت است.

اگر واقع بینانه بنگریم و تنها با معیارهای اخلاقی و فردی بسنجیم، بخشش بیش از عدالت نشانه کمال نفس و بلندی روح انسان است؛ امام علی (علیه السلام) به دو دلیل زیر عدل را بالاتر از جود و بخشش می داند:

۱.

«الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا» (۱)

عدل، جریان ها را در مجرای طبیعی خود قرار می دهد؛ اما جود، جریان ها را از مجرای طبیعی آن خارج می سازد.

استاد مطهری در توضیح این عبارت می نویسد:

«مفهوم عدالت این است که استحقاق های طبیعی و واقعی در نظر گرفته شود و به هر کس مطابق آن چه بر حسب کار و استعداد لیاقت دارد، داده شود. در این صورت اجتماع حکم ماشینی را پیدا می کند که هر جزء آن در جای خودش قرار گرفته است؛ اما درست است که جود از نظر شخص جود کننده که ما یملک

ص: ۷۷

مشروع خویش را به دیگری می بخشد، فوق العاده با ارزش است؛ اما باید توجه داشت که یک جریان غیر طبیعی است؛ همانند بدنی است که عضوی از آن بدن بیمار است و سایر اعضا به طور موقت و برای این که آن عضو را نجات دهند، فعالیت خویش را متوجه اصلاح وضع او می کنند. از نظر اجتماعی چه بهتر که اجتماع چنین اعضای بیماری نداشته باشد تا توجه اعضای اجتماع به جای این که به طرف اصلاح و کمک به یک عضو خاص معطوف شود، به سوی تکامل عمومی اجتماع معطوف گردد.» (۱)

۲.

«الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ.» (۲)

عدالت، قانونی است که همه اجتماع را در برمی گیرد؛ اما بخشش، یک حالت استثنایی است که شامل افراد خاصی می شود؛ اما اگر جود جنبه قانونی و عمومی پیدا کند و کلیت یابد، دیگر جود نیست.

امام علی (علیه السلام) چنین نتیجه می گیرد:

»

فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا؛ (۳) پس از میان عدالت و جود، عدالت اشرف و افضل است.

از دیدگاه امام علی (علیه السلام) اصلی که می تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگه دارد، به پیکر اجتماع سلامت و به روح اجتماع آرامش دهد، عدالت است.

عثمان بن عفان، در دوره خلافتش قسمتی از اموال عمومی مسلمین را «تیول» خویشاوندان و نزدیکانش قرار داد. پس از عثمان و وقتی امام علی (علیه السلام) زمام امور را به دست گرفت، از آن حضرت خواستند که به گذشته باز نگردد و کاری به

ص: ۷۸

۱- (۱). مرتضی، مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۱۸.

۲- (۲). نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۳- (۳). همان.

گذشته نداشته باشد؛ اما امام علی (علیه السلام) پاسخ داد:

»

فَإِنَّ الْحَقَّ الْقَدِيمَ لَا يُبْطَلُهُ شَيْءٌ ؛ حَقُّ كَهْنٍ بِهِ هَيْجٌ وَجَهٌ بَاطِلٌ نَمَى شُود. « در جایی دیگر فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَمَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيَقٌ». (۱)

به خدا قسم! اگر با آن اموال برای خود زن گرفته باشند و یا کنیزکان خریده باشند، باز هم آن را به بیت المال برمی گردانم. پس همانا در عدالت گنجایشی است و کسی که عدالت بر او سخت باشد، پس ستم و ظلم بر او سخت تر و تنگ تر خواهد بود.

بر این اساس، عدالت را یک مرز دانست و به آن ایمان داشت، به حدود آن راضی و قانع بود؛ اما اگر این مرز شکسته شود و این ایمان از بین برود و پای بشر به آن طرف مرز برسد، دیگر حدی برای خود نمی شناسد، به هر حدی که برسد، و بر اساس مقتضای طبیعت و شهوت سیری ناپذیر خود، تشنه حد دیگری می گردد و بیشتر احساس نارضایتی می کند. (۲)

بنابراین بهترین سیاست برای همگان، سیاستی است که بر عدالت همه جانبه استوار باشد و به بهانه های گوناگون عدالت زیر پا گذاشته نشود.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرموده است:

»

حَيْثُ السِّيَاسَاتِ، الْعَدْلُ ؛ بَهْتَرِينَ سِيَاسَتِهَا، عَدَالَتِهَا. «

زمانی که مردم به دلیل بی عدالتی های عثمان بر وی شوریدند و نزد امام علی (علیه السلام) آمدند و از عملکرد نادرست عثمان شکایت کردند و از امام خواستند تا

ص: ۷۹

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

۲- (۲). مرتضی، مظهري، همان، ص ۱۲۰.

از سوی آنان با عثمان گفت و گو کند، امام(علیه السلام) پیش عثمان رفت و چنین فرمود:

«فَاللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا تَبَصَّرُ مِنْ عَمَىٰ وَلَمَا تُعَلِّمُ مِنْ جَهْلٍ وَإِنَّ الطَّرِيقَ لَوَاضِحَةٌ وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ فَأَعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ عِيَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هَدِي وَهَدِي فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَأَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ وَإِنَّ السُّنَنَ لَكَثِيرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ الْبِدَعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَاخُودَةٍ وَأَحْيَا بِدَعَاةٍ مَثْرُوكَةٍ». (۱)

«خدا را! خدا را! خویشتن را بپای! به خدا سوگند! تو کور نیستی تا بینایت کنند، نادان نیستی تا تو را تعلیم دهند؛ راه ها روشن و نشانه های دین برپاست؛ بدان که بهترین بندگان در نزد خدا، پیشوایی عادل، هدایت شده و هدایت گری است، که سنت شناخته شده را بر پا دارد و بدعت ناشناخته را بمیراند. سنت ها روشن و نشانه هایش هویدا و بدعت ها آشکار است؛ نشانه هایش برپاست و بدترین مردمان در نزد خدا، پیشوایی ستمگر است که خود گمراه و موجب گمراهی کسان دیگر می شود، مشیت پذیرفته را بمیراند و بدعت واگذارده را زنده گرداند. هیچ چیز مانند ستم و بیدادگری سیاست و حکومت را زشت و تنفرآور نمی سازد؛ زیرا درنده خوبی در حکومت ستمگر با هیچ چیز قابل قیاس نیست.»

نقل شده است که کنفسیوس - حکیم چینی، متوفی ۴۷۹ پیش از میلاد مسیح - از منطقه ای دور افتاده و خشک می گذشت. زنی را دید که در کنار قبری نشسته بود و سخت می گریست. کنفسیوس علت گریه و زاری آن زن را جویا شد. زن پاسخ داد: پلنگی درنده پدر شوهرم را کشته و سپس شوهرم را دریده و آن گاه پسر را پاره پاره کرده است. کنفسیوس با تعجب گفت: پس چرا هنوز در این منطقه به سر می برید و این جا را رها نمی کنید؟ زن پاسخ داد: زیرا در این جا

ص: ۸۰

حکومت ستمگر وجود ندارد. کنفسیوس روبه یارانش کرد و گفت: توجه کنید که حکومت ستمگر برای مردم از هر درنده وحشی، بدتر و غیر قابل تحمل تر است. (۱)

زامدارانی که درهای ستمگری را می گشایند و بر مردم ستم روا می دارند، زشت ترین و ناپسندترین چهره ها را ترسیم می کنند و باید در انتظار ویرانی سرزمین ها و شورش انسان ها و زوال دولت خود باشند.

امام علی (علیه السلام) در هشدار می فرموده است:

«اِحْذَرِ الْحَيْفَ وَالْجَوْرَ فَإِنَّ الْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ وَالْجَوْرَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَيَعْجَلُ الْعُقُوبَةَ وَالْإِنْتِقَامَ [عَلَى أَنْفُسِكُمْ]». (۲)

از ستم و بیداد بپرهیز که بی گمان ستم [مردم را به شورش می کشد و] شمشیر را به میان آرد، و بیداد مردم را به فرار و آوارگی وادارد و کیفر و انتقام را شتاب می بخشد. ستم و بیداد مایه زشتی و خرابی و تباهی، و عدالت و داد مایه زیبایی و درستی و آبادی است.

هر کجا عدل روی بنمودست

ص: ۸۱

۱- (۱). فی ظلال نهج البلاغه، ج ۲، ص ۷۴-۷۵.

۲- (۲). غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۴۰.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) عدالت را روشنی دیده حکومت و مایه امنیت و رفاه و وسیله فزونی نعمت و فراهم کننده عافیت می دید و حکومت خود را در خدمت برپایی عدالت قرار داد. حضرت فرمود:

«الْبُسْتُكُمُ الْعَافِيَةُ مِنْ عَدْلِي؛ از عدالت خود لباس عافیت بر تن تان کردم.»

آن حضرت حکومت را وسیله ای برای برپایی عدالت همه جانبه می دید و از این رو هر سختی و دشواری در راه تحقق چنین عدالتی را به جان خرید. او عدالت خواه بود و حکومتش، حکومت عدالت گرا از این رو نام و یاد حکومت او، با عدالت و عدالت گرایی قرین گشته است.

عدالت خواهی و عدالت گرایی در حکومت امام علی (علیه السلام)

عدالت در دیدگاه امام علی (علیه السلام) تنها امری اخلاقی شمرده نمی شد، بلکه عدالت، فلسفه تشکیل حکومت او بود و حکومت را وسیله ای برای اجرای عدالت می دانست. برنامه حکومت امام علی (علیه السلام)، عدالت خواهانه و راه رسم او در حکومت، عدالت گرایی بود.

خطبه های او در آغاز حکومتش به خوبی بیانگر برنامه های عدالت خواهانه و عدالت گرایی آن حضرت است چنان که در خطبه ای در آغاز حکومت فرموده است:

«فَلَمَّا يَقُولَنَّ رِجَالٌ قَدْ كَانَتْ الدُّنْيَا غَمَرَتْهُمْ فَاتَّخَذُوا الْعَقَّارَ وَفَجَّرُوا الْأَنْهَارَ وَرَكِبُوا أَفْرَةَ الدَّوَابِّ وَلَبَسُوا أَلْيَنَ الثِّيَابِ فَصَارَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ عَارًا وَسَنَارًا - إِنْ لَمْ يَغْفِرْ لَهُمُ الْغَفَّارُ إِذَا مَنَعْتَهُمْ مَا كَانُوا فِيهِ يَخُوضُونَ وَصَيَّرْتَهُمْ إِلَى مَا يَسْتَوْجِبُونَ فَيَفْقِدُونَ ذَلِكَ فَيَسْأَلُونَ وَيَقُولُونَ ظَلَمْنَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ وَحَرَمْنَا وَمَنَعْنَا حُقُوقَنَا.» (۱)

ص: ۸۲

۱- (۱). شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۷.

مبادا قدرتمندان و ثروتمندان که در نعمت و عافیت دنیا غرق شده اند، فریاد کنند؛ مبادا آنان که بوستان ها آراسته، نهرها را به سوی بوستان ها گردانده، بر اسبان راهوار سوار شده و کنیزکان زیبا در خانه ها دارند، چون آنان را از کارهایی که می کردند، باز دارم و تنها حقوق قانونی را بدیشان پردازم، این کار را بر خود ننگ و عار بدانند و خشمگین شوند و اعتراض کنند و فریاد برآورند که پسر ابوطالب ما را از حقوق مان محروم ساخت.

«الْأ- وَأَيَّمَا رَجُلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مِنَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ يَرَى أَنَّ الْفَضْلَ لَهُ عَلَى مَنْ سِوَاهُ لَصِيَ حَبْتُهُ، فَإِنَّ الْفَضْلَ النَّيْرَ غَدَاً عِنْدَ اللَّهِ، وَثَوَابُهُ وَاجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. وَأَيَّمَا رَجُلٍ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ فَصَيَّدَ مَدَقَ مِلَّتِنَا وَدَخَلَ فِي دِينِنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبَلَتِنَا، فَتَقَدَّ اسْتَوْجَبَ حُقُوقَ الْإِسْلَامِ وَحُدُودَهُ». (۱)

آگاه باشید! هر کس از مهاجران و انصار از اصحاب رسول خدا، چنان تصور می کند که به خاطر مصاحبت با پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) بر دیگران فضیلتی دارد، باید بداند که فضیلت آشکار و درخشان برای روز جزا و نزد خداست، و پاداش و اجر او را خدا خواهد داد (پس اکنون نباید امتیازی بخواهد) [اما امروز] هر کس دعوت خدا و رسول را اجابت کرده و شریعت ما را تصدیق و به دین ما درآمده و رو به قبله ما ایستاده، مستحق برخورداری از حقوق و حدود مقرر اسلامی خواهد بود.

«فَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ وَالْمَالُ مَالُ اللَّهِ، يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسُّوْبَةِ لِأَفْضَلٍ فِيهِ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ لَلْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ اجْرًا وَثَوَابًا، وَمَا عِنْدَ اللَّهِ غَدَاً خَيْرٌ لِابْرَارٍ. وَإِذَا كَانَ غَدَاً- إِنْ شَاءَ اللَّهُ - فَاعْدُوا عَلَيْنَا! فَإِنْ عِنْدَنَا مَالًا تَقْسِمُهُ فِيكُمْ وَلَا يَتَخَلَّفَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ؛ عَرَبِيٌّ وَلَا عَجَمِيٌّ، كَانَ مِنْ أَهْلِ الْعَطَاءِ أَوْ لَمْ يَكُنْ؛ الْأَخْضَرُ إِذَا كَانَ مُسْلِمًا حَرًّا أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلكُمْ». (۲)

ص: ۸۳

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . همان.

«همه شما بندگان خدا هستید و این اموال نیز از آن خداست و باید یکسان میان شما تقسیم شود، هیچ کس را در آن بر دیگری برتری نیست و البته پروا پیشگان، فردا در نزد خدا نیکوترین جزا و پاداش را خواهند داشت. خداوند دنیا را مزد و پاداش پروا پیشگان قرار نداده است و آن چه در نزد خداست، برای نیکوکاران بهتر است و چون فردا شود، ان شاء الله صبحگاهان حاضر شوید که مالی هست و آن را میان شما تقسیم خواهیم کرد؛ هیچ کس امتناع نکند، نه عرب و نه عجم؛ خواه نام او در دفتر ارزاق باشد و یا نباشد، حاضر شود. همان قدر که مسلمان و آزاده باشد، کافی است. من سخن خود را به پایان می برم و از خداوند برای خود و شما آمرزش می خواهم. به هنگام صبح فردا آن حضرت آمد و مردمان نیز آمدند، پس مال را برگرفت و به کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع فرمود:

از مهاجران شروع کن و آنان را فراخوان و به هر یک که حاضر باشد، سه دینار بده؛ سپس با انصار چنین کن؛ پس به آنان که حاضر نشده اند، از سرخ و سیاه نیز همین مقدار بده.» (۱)

یا آغاز نخستین اقدامات عدالت گرایانه امام علی (علیه السلام)، مخالفت نیز شکل گرفت و توطئه ها سازمان یافت. سران و بزرگانی که به تبعیض، برتری جویی و امتیازطلبی خو گرفته بودند نیز حاضر نبودند به برابری در توزیع حقوق - آن جا که حقوق مردم یکسان است - و به عدالت همه جانبه علی (علیه السلام) تن دهند.

ابن ابی الحدید معتزلی به نقل از ابو جعفر اسکافی، عالم بزرگ معتزلی، متوفی ۲۴۰ق، گزارشی کامل از سخنان امام علی (علیه السلام) و مواضع سران و بزرگان را آورده است. پس از سخنان و عملکرد یاد شده، سهل بن حنیف گفت:

ص: ۸۴

«ای امیرالمؤمنین! این شخص دیروز غلام من بود و امروز او را آزاد کردم. حضرت فرمود: «به او همان مقدار می دهم که به تو می پردازم». و به هریک از آن دو سه دینار داد و هیچ کس را بر دیگری برتری نداد. در آن روز طلحه و زبیر و عبدالله بن عمر و سعید بن عاص و مروان بن حکم و تنی چند از قریش و دیگران هنگام قسمت کردن اموال [به عنوان اعتراض] حاضر نشدند. (۱)

روز بعد پس از نماز صبح، همین برتری جویان و مزیت خواهان و امتیازطلبان در مسجد اعتراض و مخالفت کردند و در مقابله با راه و رسم پیشوای عدالت گرایان سخن ها بافتند و بهانه ها ساختند. امام علی (علیه السلام) محکم و استوار بر موضع عدالت خواهی خود ایستاد و پس از شنیدن اعتراض ها و مخالفت های آنان و در حالی که بردی قطری به کمر داشت و ردایی بر دوش افکنده بود و شمشیری حمایل داشت و بر کمان خود تکیه کرده بود، چنین فرمود:

اما بعد! ما خداوند را می ستاییم که پروردگار ما، ولی ما و معبود ما و ولی نعمت ماست؛ پروردگاری که نعمت های او آشکار و نهان و به لطف و مرحمت او بدون نیرو و توانی از جانب او به ما می رسد تا ما را بیازماید که آیا شکرگزاریم یا کفر پیشه؛ پس هر کس نعمت های خدا را شکر گذارد، بر نعمتش بیفزاید و هر کس کفران نعمت کند، عذابش نماید.

[بدانید] بهترین مردمان از نظر منزلت نزد خدا و نزدیک ترین آنها به خدا کسی است که بیشتر مطیع فرمان او باشد، بیشتر فرمان او را به کار ببندد، از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیشتر پیروی کند، کتاب خدا را بیشتر زنده بدارد. [بدانید] هیچ کس را نزد ما فضیلتی جز به اطاعت خدا و رسول نیست. این کتاب خدا در میان ماست

ص: ۸۵

و عملکرد رسول خدا و سیره او در یاد ما هست، و جز نادانان ستیزه جو و منکر حق، کس دیگری از آن بی خبر نیست. خدای متعال فرموده است: «ای مردمان! ما شما را از مردی (آدم) و زنی (حوا) آفریده ایم و شما را به هیأت اقوام و قبایلی در آورده ایم تا با یکدیگر انس و آشنایی یابید؛ بی گمان گرامی ترین شما در نزد خداوند پروا پیشه ترین شماست». [سپس به آواز بلند فریاد زد:] از خدا و رسول خدا اطاعت کنید و اگر [از اطاعت خدا و رسول] روی برگردانید، همانا خدا کافران را دوست نمی دارد. [سپس فرمود:] ای گروه مهاجران و انصار! آیا با مسلمان شدن خود بر خدا منت می نهید؟ این خداست که بر شما منت دارد؛ زیرا شما را به راه ایمان هدایت کرد، اگر مؤمنانی راستین باشید. (۱)

[سپس فرمود:] منم ابوالحسن! و این را به هنگام خشم می گفت - [و افزود:] بدانید! این دنیایی که شما آن را آرزو می کنید و بدان عشق می ورزید و شما را به خشم می آورد یا شاد می کند، خانه و جایگاهی نیست که برای آن آفریده شده باشید، پس فریبتان ندهد که از آن بر حذر شده اید، نعمت های خدا را با شکیبایی در اطاعت از او و تسلیم در برابر فرمان او بر خود افزون کنید و به تمامی طلب کنید؛ اما این دارایی - بیت المال - برای همگان است و کسی را بر کسی در آن برتری نیست؛ آن مال خداست و خداوند قسمت آن را مقرر داشته است و شما همگی بندگان مسلمان خدایید. این هم کتاب خدا که بدان اقرار داریم و بدان تسلیم شده ایم. این عملکرد و سنت پیامبران است که در برابر ماست؛ پس هر کس بدان راضی نیست و آن را نمی پسندد، هرگونه می خواهد رفتار کند؛ زیرا آن که به فرمان خدا عمل کند و بر حکم او حکم راند، بر او بیمی نرود و هراسی ندارد. (۲)

ص: ۸۶

۱- (۱). شرح ابن اَبی الحدید، ج ۷، ص ۳۹ و ۴۰.

۲- (۲). همان، ص ۴۰.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) این گونه عدالت را حرمت می گذاشت و حریم آن را پاس می داشت. حکومت خود را با عدالت آغاز کرد، ادامه داد و به پایان برد.

سخنان عدالت خواهانه و عملکرد عدالت گرایانه او زیباترین افق را برای همیشه به روی بشر گشوده است و معیاری جاودانه به جا گذاشته است. فؤاد جرداق مسیحی، شاعر لبنانی، آن حضرت و عدالتش را این گونه توصیف می کند:

امام علی (علیه السلام) در برابر ستمگران تندی است غرنده، و برای ستم دیدگان پناه گاهی است، استوار.

علی (علیه السلام)، حریم مقدس عدالت است که همواره انسانی و الا و شمشیر و قلمی، آن حریم را پاس می دارند.

سرزمین هایی را که ستم بر آنها غلبه یافته و جاهایی را که کابوس فقر بر آن چیره گشته است، چه کسی می تواند نجات دهد؟. (۱)

جز روشی عدالت گستر در حاکمیت، حاکمیتی که بنیاد ستم را - در هر جا و هر گاه - از ریشه برمی آورد، عدالت علی (علیه السلام) مردم را به خودی و بیگانه، عرب و عجم، شریف و حقیر، رئیس و غیر آن و بالا و پایین تقسیم نمی کرد.

آن گاه که عقیل - برادرش - با وی بر اساس منطق زیاده خواهان و امتیازطلبان سخن گفت و آن حضرت را مسلط بر اموال و دارایی ها نام برد و تقاضا کرد تا به وی از اموال مردمان چیزی داده شود که او برادر زمامدار بود، جواب قاطع و کوبنده ای داد که در تاریخ نظیری برای آن وجود ندارد.

ص: ۸۷

۱- (۱). هو للظالم رعد قاصف وهو للظوموم فینا معتصم وهو للعدل حمی قدصانه خلق فذ و سیف و قلم من لاوطان بها العسف طغی ولارض فوقها الفقر حثم غیر لهج عادل فی حکمه یرفع الحیف اذا الیحف حکم (محمدرضا حکیمی، الحیاه، ص ۲۵۲).

حضرت امام علی (علیه السلام) به مطلب مهمی در نهج البلاغه اشاره می کند و می فرماید: اگر بر روی خارهای سعدان بسر بیرم و یا با غل و زنجیر به این سو و آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت و در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم و چیزی از اموال را غصب کرده باشم؛ چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود و زمان طولانی در خاک اقامت می کند. داستان عقیل را این گونه بیان می کند:

به خدا سوگند! برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهی دست شده و از من درخواست کرد تا یک «من» از گندم های بیت المال را به او بدهم، کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهای ژولیده و رنگشان تیره شده بود؛ گویا با نیل رنگ شده بودند؛ پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد، چون گفته های او را گوش فرا دادم، پنداشت که دین خود را به او واگذار می کنم و به سود او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست برمی دارم. روزی آهنی را در آتش گداخته به بدنش نزدیک کردم تا او را بیازمایم؛ پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل! گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؛ اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبارش با خشم خود آن را گداخته است. تو از حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟ (۱) حضرت داستان شگفت انگیزتر از آن را در باره اجرای عدالت و ظلم و ستم نکردن به دیگران را این گونه بیان می کند:

ص: ۸۸

«و از این حادثه شکفت آورتر این است که شب هنگام کسی به دیدار ما آمد (۱) و ظرفی سرپوشیده و پر از حلوا داشت. معجونی در آن ظرف بود که از آن تنفر داشتم، گویا آن را با آب دهان مار سمی، یاقی کرده مخلوط کردند. به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) حرام است. گفت: نه، نه زکات است و نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد شدی تا مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شده ای یا هذیان می گویی؟ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمان هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه ای ناروا و به ستم بگیرم، چنین نخواهم کرد.» (۲)

امام علی (علیه السلام) با پیروی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پیروی کامل از او و احیای سنت های عدالت گرایانه قرآن و نبوی به اجرای عدالت قرآنی پرداخت و عدالت همه جانبه را برنامه حکومت خویش قرار داد و زندگی مردم را سرشار از عدل ساخت؛ به گونه ای که سیره او تجسم تام عدالت و حکومت او، حکومت نمونه تاریخ است.

ابن هلال ثقفی، عالم گران قدر شیعی، متوفی ۲۸۳ق در بخش روش علی (علیه السلام) در توزیع بیت المال در کتاب نفیس الغارات چنین آورده است:

دو زن به هنگام تقسیم مال نزد علی (علیه السلام) آمدند. یکی از آن دو عرب و دیگری غیر عرب بود. امام به هر یک از آنها بیست و پنج درهم و پیمانانه ای بزرگ از گندم داد. زن عرب گفت: ای امیرالمؤمنین! من زنی از عربم و این زن از عجم! علی (علیه السلام) فرمود: من در این مال عمومی (بیت المال) هیچ برتری برای فرزندان اسماعیل نسبت به فرزندان اسحاق نمی بینم.

ص: ۸۹

۱- (۱). نوشته اند که آن فرد اشعت بن قیس بود.

۲- (۲). همان.

در نگاه عدالت گرایانه امام علی (علیه السلام) همه انسان ها صاحب حق و شایسته زندگی آبرومند و بایسته اند. در راه و رسم عدالت خواهانه علی (علیه السلام) اجازه ظلم و ستم و اجحاف و تبعیض برای هیچ کس و به هیچ موجودی داده نشده است و آن حضرت نفی بیداد و ستمگری و بر پا داشتن عدالت و دادگری را چنان پاس داشته که حاضر نبوده است همه جهان را به او دهند تا سرسوزنی به موری ستم نماید. شریف رضی نامه ای از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به مأموران زکات را آورده و درباره این نامه سرشار از عدالت خواهی و عدالت گرایی نسبت به هر کس و همه چیز، چنین نوشته است:

ما قسمتی از این نامه را در این جا آوردیم تا معلوم شود، امام همواره ستون حق را بر پا می داشت، و در کارهای کوچک و بزرگ، باریک و سترگ (پرازش و کم ارزش) فرمان عدل را صادر می کرد و نشانه های عدالت را برای مردمان به جای گذاشت.

متن آن نامه چنین است:

«أَنْطَلِقُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَخِدَّةَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا تُرْوَعَنَّ مُسْلِمًا وَلَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهًا وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَمَا نَزَلَ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالَطَ أَيْبَاءَهُمْ ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَلَا تُخْدِجَ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ ثُمَّ تَقُولَ عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ لَأَخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتَوَدُّهُ إِلَى وَلِيِّهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لِمَا فَلَا تُرَاجِعُهُ وَإِنْ أَنْعَمَ لَكَ مِنْعٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تُعَسِّفَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ فَخُذْ مَا أُعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فَضَّةٍ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ أَكْثَرَهَا لَهُ فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا عَنِيفٍ بِهِ وَلَا تُفَرِّقَنَّ بِهِمَهُ وَلَا تُفَرِّقَنَّهَا وَلَا تُسَوِّأَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا» (۱)

ص: ۹۰

با ترس از خدایی که یگانه است و بی همتا. مسلمانی را مترسان و اگر او را خوش نیاید، بر سر وی مران! بیش از حق خدا، از مال او مستان! چون به قبیله رسی، بر سر آب آنان فرود آی و به خانه هایشان در میای! پس آهسته و آرام به سوی ایشان رو تا به میان آنان رسی و سلامشان کن و در درود گفتن کوتاهی مکن! سپس بگو: بندگان خدا! آیا خدا را در مال های شما حقی است تا آن را به ولی او بپردازید؟ اگر کسی گفت: نه! متعرض او مشو، و اگر کسی گفت: آری! با او برو بی آن که او را بترسانی یا بیمش دهی، یا بر او سخت گیری یا کار را بر او سخت گردانی! آن چه از زر یا سیم به تو دهد، بگیر؛ اگر او را گاو و گوسفند و شترهایست، بی اجازه او میان آن نرو که بیشتر آن رمه، مال اوست و چون به رمه رسیدی، چونان کسی به میان شان مرو که بر رمه چیرگی دارد یا خواهد که آنها را بیازارد؛ چارپایان را از جای مگریزان و مترسان؛ با صاحب آنها در گرفتن حق خدا بد رفتاری مکن!

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) عدالت را چنان حرمت می گذاشت و آن را پاس می داشت که اجازه نمی داد کارگزاری برای پیشبرد امور، مردمان را بترساند یا به هراس افکند و یا حرمت شان را نادیده بگیرد، حتی اجازه نمی داد به چارپایی ستمی روا شود و یا آزاری به حیوانی رسد!

«در روش علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای عرب و غیرعرب یعنی همه انسان ها به عنوان انسان به یک اندازه خیر (رفاه و سعادت) وجود دارد و برای جامعه ای که با وحدت عمل و هدف انسان هایی که در آن زندگی می کنند نیز دارای تفاهم، تعاون و اخلاص، است چرا؟ چون «راستی» و برنامه «برنامه» تجربه پذیر نیست، پس آن کس که در اجتماع واحد، عربی را بر عجم - جز به سبب کاری سودمند - ترجیح نمی دهد، کسی است که شریفی را از مردم بر غیر شریف برتر نمی شمارد؛ کسی است که چیزی به برادر خود نمی دهد که آن را به بیگانه ای نداده باشد؛ همان کسی

است که مانع بهره‌کشی عربی از عربی یا انسانی دیگر می‌شود؛ همان است که تلاش می‌کند تا مردمان را آزاد و برابر سازد؛ همان کس است که به اندازه‌ای که زمان و مکان به او اجازه می‌دهند، می‌کوشد تا فقر و نیازمندی را از همه مردم بزداید، تا خوشبخت و آسوده خاطر زندگی کنند؛ و همان کس است که از جنگ و کشتار و دشمنی بیزار است و مردم را به امنیت، صلح و برادری در سایه عدالت اجتماعی راستین فرا خواند و چنان می‌خواهد که مردمان نسبت به هم آکل (خورنده) و مأکول (خورده شده) نباشند؛ همان کس است که از انسان چنان می‌خواهد که حتی با چارپایان به عدالت رفتار کند تا از موری جوی گرفته نشود و به پرنده‌ای ستمی نرود و سرانجام، او همان کس است که زندگی خود را تا دم مرگ وقف خدمت به این اصول و ارزش‌ها می‌کند...» (۱)

همین عدالت خواهی و عدالت‌گرایی امام علی (علیه السلام) در حکومت مخالفت قدرت طلبان و مزیت‌جویان و امتیازخواهان و چپاولگران را برانگیخت؛ امام علی (علیه السلام) عدالت را برتر از هر چیز و والا-تر از هر کار می‌دانست و خود را وقف برپایی عدالت همه‌جانبه کرده بود، پس در راه تحقق عدالت هر سختی نامردمی، و دشواری را به جان خرید، و خود شهید راه آن گردید، چنان که درباره اش گفته‌اند: قاتل او همان عدالت و مساوات او بود؛ »

قُتِلَ فِي مِحْرَابِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ ؛ او در محراب عبادت خویش به دلیل شدت عدالتش کشته شد.

روزی امام علی (علیه السلام) از کوتاهی و نامردمی یاران خویش و گریختن و پیوستن برخی از ایشان به معاویه نزد مالک اشتر شکوه کرد. مالک گفت: ای امیرمؤمنان! ما با کمک [جمعی از] اهل بصره و اهل کوفه، با مردم بصره پیکار کردیم و در

ص: ۹۲

۱- (۱). محمدرضا، حکیمی، الحیاه، ترجمه، ج ۵، ص ۲۵۱، به نقل از الإمام علی صوت العدالة الإنسانية، ج ۵، ص ۱۰۹۱.

این حال رأی مردم یکی بود؛ اما پس از آن اختلاف پیش آمد و ستیز کردند و شمار مردم اندک شد، تو آنان را به عدالت و داد گرفته ای و بر پایه حق و حقوق با آنان رفتار می کنی و حق ناتوانان را از اشراف، و داد افراد پائین را از بالاترها می ستانی و به اعیان و اشراف بهای بیشتر نمی دهی و در نظر تو اشراف را بر ناتوانان هیچ برتری و منزلتی نیست، برای این است که گروهی از آن کسان که با تو بودند به دلیل برابری در حقوق با تو جنجال به پا کردند و از اجرای عدالت عمومی ناشاد و ناراضی گشتند. در این هنگام مماشات و ملاحظه کاری های معاویه با توانگران و اشراف را دیدند، پس نفس هایشان به دنیا گرایید؛ زیرا کسانی که دوستدار دنیا نباشند، اندک اند و بیشتر مردم فروشنده حق و خریدار باطلند و دنیا را [برحق و عدل] ترجیح می دهند.

بنابراین، ای امیرمومنان! اگر تو نیز دست به بذل مال بگشایی، مردم در برابرت سر فرود آرند و خیرخواهی و دوستی شان تنها برای تو خواهد بود.

ای امیرمومنان! خداوند کارت را سامان بخشد و دشمنانت خوار و جمعشان را پریشان و نیرنگشان راست و امورشان را پراکنده کند که خداوند به آن چه می کنند آگاه است. (۱) آن گاه امام علی (علیه السلام) در جواب مالک فرمود:

«أَمَا مَا ذُكِرَتْ مِنْ عَمَلِنَا وَسِيرَتِنَا بِالْعَدْلِ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ». (۲) وَأَنَا مِنْ أَنْ أَكُونَ مُقْصِرًا فِيمَا ذُكِرَتْ أَخَوْفٌ. وَأَمَا مَا ذُكِرَتْ مِنْ أَنَّ الْحَقَّ ثَقُلَ عَلَيْهِمْ فَفَارِقُونَا ذَلِكَ، فَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُمْ لَمْ يَفَارِقُونَا مِنْ جَوْرِ، وَلَا لِحَاوَا إِذْ فَارِقُونَا إِلَى عَدْلِ وَلَمْ يَلْتَمِسُوا إِلَّا دُنْيَا زَائِلَةً عَنْهُمْ كَأَنَّ قَدْ فَارَقُوا وَلَيْسَ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَلَّا دُنْيَا أَرَادُوا لِمِ اللَّهِ عَمِلُوا؟ وَأَمَا مَا ذُكِرَتْ مِنْ بَدْلِ الْأَمْوَالِ وَاصْطِنَاعِ

ص: ۹۳

۱- (۱). شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲- (۲). فصلت، آیه ۴۶.

الرجال، فإنه لا يسعنا ان نُوتى امرأ من الفى اكثر من حقه.... وَأَنَا قَابِلٌ مِنْ رَأْيِكَ مَا كَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ - رِضًا؛ وَأَنْتَ مِنْ أَمَنِ النَّاسِ عِنْدِي وَأَنْصَحُهُمْ لِي، وَأَوْثَقَهُمْ فِي نَفْسِي». (۱)

اما آن چه درباره کردار و سیره ما در عدالت گفתי [بدان که] خدای عزوجل می فرماید: «هرکس که کاری شایسته پیشه کند، به سود خود اوست و هر کس کاری بد پیشه گیرد، به زیان خود اوست، پروردگارت در حق بندگان ستمگر نیست» و من از این که مبادا در انجام آن چه گفתי (عدالت) کوتاهی کرده باشم، بیشتر ترسانم؛ اما این که گفתי حق بر آنان سنگین بوده است و به این سبب از ما جدا شده اند، خدا خودش می داند که آنان برای فرار از ستم ما را ترک نکردند، و پس از ترک ما به عدل و دادی نیز نرسیدند، بلکه تنها در جست و جوی دنیایی بوده اند که از آنها جدا می شود و به یقین در روز قیامت از آنان پرسیده خواهد شد که آیا برای دنیا چنین کردند یا برای خدا؟ و اما آن چه درباره بخشیدن اموال و جلب رجال گفתי، سیره ما چنین نیست که به کسی از درآمد عمومی چیزی بیش از حقش دهیم... و من از رأی و پیشنهاد تو، تنها آن چیزی را می پذیرم که باعث رضای خداوند باشد و البته تو از امین ترین و خیرخواه ترین مردمان نزد من و از معتمدترین آنها نزد من هستی.

امیرمؤمنان در نامه ای به سهیل بن حنیف انصاری که از جانب امام حاکم مدینه بود، درباره گروهی از مردم مدینه که به معاویه پیوسته بودند، چنین نوشت:

«هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَمُهْطِعُونَ إِلَيْهَا وَقَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَرَأَوْهُ وَسَمِعُوهُ وَوَعَوْهُ وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أَسْوَةٌ فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرِ فَبَعْدًا لَهُمْ وَسُخْقًا إِنَّهُمْ وَاللَّهِ لَمْ [يَفْرُوا] يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرِ وَلَمْ يَلْحَقُوا». (۲)

ص: ۹۴

۱- (۱). شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۹۸.

۲- (۲). نهج البلاغه، نامه ۷۰.

آنان اهل دنیا نیستند، روی بدان نهاده و شتابان در پی او افتاده، آنان عدالت را دیدند، شناختند، شنیدند، فهمیدند و دانستند که مردمان در نزد ما در حق یکسانند. از این رو گریختند تا به امتیازی دست یابند [و از حق خویش افزون تر گیرند]. پس رحمت خدا از آنان دور باد. به خدا سوگند! آنها از ستمی نگریختند و [پس از ترک ما] به عدالتی نرسیدند.

ابن الحدید معتزلی، پس از نقل اخبار و روایاتی درباره عدالت خواهی و حق گرایی امام علی (علیه السلام) می نویسد:

با آوردن این مطالب خواستیم این مسئله را روشن کنیم که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خلافت خود به روش و سیره پادشاهان رفتار نکرده است و همچون آنان که اموال را برای مصالح حکومت خود و برای لذت جویی خویش مصرف می کنند، نبوده است؛ زیرا او اهل دنیا نبوده [تا چنین کند]، بلکه انسانی الهی و حق گرا بود که هیچ چیز را جایگزین خدا و رسولش قرار نمی دهد. (۱)

عدالت خواهی خونی جاری در وجود علی (علیه السلام) و عدالت گرایی مبنای حکومت داری وی بود، او هرگز به خاطر مخالفت امتیازطلبان و خودکامگان از عدالت مداری دور نشد.

امام علی (علیه السلام) حاضر نبود برای مصالح دنیایی و حفظ حکومت چند روزه، عدالت را زیر پا بگذارد و حقوق مردمان را نادیده بگیرد و دست به ستم - هر چند اندک - بگشاید.

جرداق مسیحی در توصیف این شأن وجودی امام علی (علیه السلام) و ویژگی بارز حکومت آن حضرت می نویسد: «آیا در مهد عدالت، بزرگی را می شناسی که همیشه برحق و حقیقت بوده باشد هر چند آن که همه مردم روی زمین برضد او متحد

ص: ۹۵

می شدند و دشمنان او، اگر چه کوه و بیابان را هم پر می ساختند، بر باطل و گمراهی بودند؛ زیرا که عدالت در او یک مذهب و یک امر اکتسابی نیست. گو این که خود روش و مکتبی شد - و برنامه ای نیست که سیاست دولت آن را تشریح کرده و به وجود آورده باشد - هر چند این نقطه هم مدنظر وی بود - و راهی نیست که به طور عمد آن را ببیند تا در نزد مردم به مقام صدارت برسد، هر چند این راه را رفت و در دل های پاکان برای همیشه جای گرفت... عدالت در بنیاد و مبادی اخلاقی و ادبی او، اصلی است که با اصول دیگر پیوند دارد و طبیعی است که ممکن نیست او خود را بر ضد آن وا دارد تا آن جا که گویی این عدالت، ماده ای است که در ارکان جسمی و بنیان بدنی او مانند مواد دیگر به کار رفته و وجود او را تشکیل داده اند و در واقع، عدالت خونی باشد در خونس و روحی باشد در روحش» (۱).

او که خود والاترین مصداق این سخن خویش است، درباره آنان که عدالت را بر خود گماشته، و عدالت بر اندیشه، کردار، رفتار، سلوک و سیره آنها حاکم است؛ می فرماید:

«قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ» (۲).

[در بیان صفات متقین:] خود را ملزم به عدالت نموده، و نخستین مرحله عدالتش این است که هوی و هوس را از دل بیرون رانده، حق می گوید و به حق عمل می کند.

امام علی (علیه السلام) حکومت را برای بر پایی عدالت می خواست و از این رو تأکید داشت تا کار گزاران حکومتش، عدالت خواه و عدالت گرا باشند و در راه و رسم خود بر موازین عدل عمل کنند و انصاف و داد را در همه امور پاس بدارند،

ص: ۹۶

۱- (۱). امام علی (علیه السلام) صدای عدالت انسانیت، ج ۱، ص ۶۲ و ۶۳.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

چنان که نامه ها و بخش نامه های حکومتی آن حضرت و نیز رفتار و سلوک او با کارگزارش شاهدهی گویا بر این امر است.

امام علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر چنین فرمان داده است:

«أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصِّهِ أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ [هُوَ فِيهِ] فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصِيْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَمَنْ خَاصِمَهُ اللَّهُ أَذْخَصَ حُجَّتَهُ وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامِهِ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ [يَسْمَعُ] سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ». (۱)

به خداوند، به مردم، خویشاوندان نزدیکت، و رعایای مورد علاقه ات انصاف به خرج ده! که اگر به انصاف عمل نکنی، ستم کرده ای و کسی که بر بندگان خدا ستم کند، خدا به جای بندگانش دشمن او بوده و آن را که خدا دشمن گیرد، دلیل وی را نپذیرد و او با خدا سر جنگ دارد تا آن گاه که باز گردد و توبه کند و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت خدا را دگرگون نکند و کیفر الهی را نزدیک نیارد، که خدا شنوای دعای ستم دیدگان است و در کمین ستم کاران.

سخنان، رفتار و موضع گیری های امام علی (علیه السلام) همه بر مدار عدالت می چرخد و آن حضرت در بر پایی عدالت محکم و استوار بود.

سوده همدانی نقل کرده است که امیرمومنان علی (علیه السلام) شخصی را به حکومت گماشت و میان ما و حاکم مناقشتی رفت [که او حق را ترک کرد و بر ما ستم کرد]. پس به نزد امام علی (علیه السلام) رفتم تا از حاکم شکایت کنم. آن حضرت در حال نماز بود، پس از نماز با کمال رأفت و رحمت پرسید: «آیا تو را حاجتی است؟»

ص: ۹۷

من شکایت خود را به اطلاع وی رسانیدم و علی (علیه السلام) تا آن را شنید، گریست و سپس گفت:

خدایا! تو شاهد باش که من در حکومت و امارت، به آنان فرمان ستم بر مردم و ترک حق را نداده ام. آن گاه ورقه ای از جیب خویش بیرون آورد و بر آن چنین نوشت:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ) ۱ (...وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ...) ۲

اذا قرأت کتابی هذا فاحفظ بما فی یدیك حتی یقدم علیك من یقبضك منك، والسلام» .

بنام خداوند بخشنده و مهربان، «در حقیقت شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمانۀ و ترازو را کامل نهدید و اموال مردم را کم مدهید»، «و در سرزمین به فساد سرمدارید، اگر مؤمن باشید، باقیمانده [حلال] خدا برای شما بهتر است و من بر شما نگهبان نیستم».

چون نامه من به دست رسید، آن چه را که تحت اختیار داری، حفظ کن تا کسی بیاید آنها را از تو تحویل بگیرد. والسلام.

سوده گوید: این نامه را گرفتم و به نزد کارگزار آن حضرت بردم و به او سپردم، بی درنگ همان شد که حضرت فرمان داده بود. (۱)

امام علی (علیه السلام) در اجرای عدالت چنین بود؛ او هیچ ستم و بیدادی را تحمل نداشت؛ با دادخواهی زنی ستم دیده، جانش به درد آمد و اشک از دیدگانش روان

ص: ۹۸

۱- (۳) . بلاغات النساء، ص ۳۱ و ۳۲، ذبیح الله، محلاتی، ریاحین الشریعه، ص ۳۵۵ و ۳۵۶.

شد و بی درنگ و بدون ملاحظه کاری های مرسوم و معمول در حکومت ها، شمشیر عدالت را از نیام کشید و ماده فساد را قطع کرد.

آن حضرت چنین سفارش فرمود:

«اجْعَلِ الدِّينَ كَهْفَكَ وَالْعَدْلَ سَيْفَكَ؛ (۱) دین را پناهگاه و عدل را شمشیرت قرارده.»

امام علی (علیه السلام) در راه برپایی عدالت پروایی جز پروای حق نداشت. از این رو معیاری برای همیشه تاریخ در عدالت گرایی ارائه داد. دریغ! که مردمش او را برای خود می خواستند و جز به دنیای خویش نمی اندیشیدند، حال آن که او آنان را برای خدا می خواست و تلاش می کرد تا با یاری آنها عدالت را به طور کامل در همه جامعه جلوه بخشد و در بستر عدالت، مردم را به سرچشمه حق برساند. در این باره فرمود:

«وَلَعَمْرُكَ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِيَّايَ فَلْتَهُ وَلَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِدًا وَإِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَإِنَّمِ اللَّهُ لَأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَلَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُرِدَّهُ مِنْهُلَ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهًا.» (۲)

بیعت شما با من بی اندیشه و تدبیر نبود، کار من و شما یکسان نیست؛ من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید. ای مردم! مرا بر کار خود باور داشته باشید. به خدا سوگند! داد ستم دیده را از آنان که بر او ستم کرده می ستانم و مهار ستم کار را بگیرم و او را به آبشخور حق بکشانم هر چند که تمایلی به آن نداشته باشد.

حکومت امام علی (علیه السلام)، حکومت عدالت همه جانبه بود؛ عدالتی که با وجود آن مجالی برای ستمگری و تجاوز در هیچ حالتی فراهم نبود؛ هر جا تجاوز و

ص: ۹۹

۱- (۱). غررالحکم، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲- (۲). نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

ستمگری روی می نمود، امام علی (علیه السلام) بی مهابا به قطع ریشه های آن می پرداخت. وقتی که امام علی (علیه السلام) با شمشیر جمود ابن ملجم مرادی به شهادت رسید، ام هیشم نخعی با قصیده ای سوزناک به شهادت مجسمه عدالت مرثیه خواند و در وصف حق خواهی و عدالت مداری او چنین سرود:

»

یقیم الحق ولا یرتاب فیه یعدل فی العدا والأقرینا؛ (۱) حق را بدون کوچک ترین تردیدی بر پا می داشت، و در میان دشمنان و نزدیکان به عدالت رفتار می نمود.»

این بیت از قصیده ابن هیشم به خوبی نظر مردم درباره امام علی (علیه السلام) و آشنایی آنان با عدالت انسانی او را نشان می دهد که عدالت و حکومت عدالت گرایانه او بر قله تاریخ انسان می درخشد و عدالت خواهان را چون مشعلی فروزنده، به عدالت راه می نماید. و آن را مهم ترین اصول و ارزش های انسانی معرفی می کند.

آزادی

اشاره

آزادی و آزادی خواهی در اندیشه و سیره امام علی (علیه السلام) مفهومی، عمیق و همه جانبه دارد. انسان آزاد آفریده شده است و این آزادی حق ذاتی انسان است؛ حقی برای انتخاب خود و سرنوشت خود، چه فردی و چه جمعی؛ حقی در انتخاب اندیشه، اعتقادات، راه و رسم و نوع زندگی.

امام علی (علیه السلام) درباره آزادی انسان که هدیه ای الهی است، در وصیت نامه تربیتی خود به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) چنین نوشته است: »

لَا تُكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛ (۲) بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.»

ص: ۱۰۰

۱- (۱). امام علی (علیه السلام) صدای عدالت انسانیت، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲- (۲). جرج جرداق، امام علی (علیه السلام) صدای عدالت انسانیت، ج ۱، ص ۲۲۶.

از دیدگاه پیشوای آزادگان، آزادی حق ذاتی همه انسان هاست و این حق را کسی نداده است تا بتواند چارچوب برای آن تعیین کند یا آن را زیر پا گذارد.

جرج جرداق در این باره می نویسد:

اگر انسان کلمه آزادی را در آن دوره ارزیابی کند، مدلول و مفهوم وسیع و عمومی آن را جز در راه و روش امام علی (علیه السلام) نخواهد یافت. (۱)

به تعبیر علامه طباطبایی مفهوم آزادی از دیدگاه امام علی (علیه السلام) چنان عمیق است که انسان را مختار می بیند تا خود سرنوشت خویش را تعیین کند و سعادت و شقاوت را برای خود رقم زند و خدای رحمان، راه سعادت و شقاوت را به انسان نشان داده و او را در انتخاب و پیمودن آن آزاد گذاشته است تا خود، خویش را انتخاب و به هر چیزی که می خواهد، توصیف شود و در این امر اکراه و اجباری نیست.

آزادی فلسفی

مقصود از آزادی فلسفی، آزادی انسان در انتخاب راه است. از دیدگاه اسلام، انسان در انتخاب راه خویش آزاد است؛ اما نه آن آزادی که طرفداران اندیشه تفویض می گویند؛ چرا که به همان میزان که «جبر» محکوم است «تفویض» نیز نادرست است. منطق پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) منطق همان بزرگواران است که فرمودند: «

لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ؛ (۲) نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی است بین این دو».

هنگامی که امام علی (علیه السلام) از صفین برمی گشت، پیرمردی از آن حضرت پرسید:

«قَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَخْبِرْنَا عَنْ مَسِيرِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ أَمْ بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَ

ص: ۱۰۱

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- (۲). علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۱۲۲.

قَدْرِهِ؟ خواستم از حرکت به سوی شام سؤال کنم، آیا این قضا و قدر الهی بود؟

حضرت فرمود:

«وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا وَطِئْنَا مَوْطِئًا وَلَا هَبَطْنَا وَاِدِيًّا وَلَا عَلَوْنَا تَلَعَهُ إِلَّا بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ».

سوگند به کسی که دانه را شکافت و آدمیان را آفرید، هیچ گامی برنداشتیم و به هیچ دره ای فرود نیامدیم و از هیچ نقطه ای بالا نرفتیم مگر این که به قضا و قدر الهی بود.

پیرمرد گفت:

«عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عَنَّا لِي مِمَّنِ الْأَجْرِ شَيْئًا».

بنابراین رنج ما بی حاصل بود و این مصیبت را باید به حساب پروردگار بگذاریم؛ زیرا هیچ پاداشی نخواهیم داشت.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

«مَهْ أَيْهَا الشَّيْخُ بَلِ اللَّهُ أَعْظَمَ أَجْرَكُمْ فِي مَسِيرِكُمْ وَأَنْتُمْ سَائِرُونَ وَفِي مُنْصَرِفِكُمْ وَأَنْتُمْ مُنْصَرِفُونَ وَلَمْ تَكُونُوا فِي حَالٍ مِنْ حَالَاتِكُمْ مُكْرَهِينَ وَلَا إِلَيْهَا مُضْطَرِّينَ».

آرام باش ای پیرمرد! خداوند پاداش بزرگی به هنگام رفتن و ماندن و بازگشتن برای شما مقرر داشته و هیچ گاه و در هیچ حالی مجبور نبوده اید.

«فَقَالَ الشَّيْخُ: كَيْفَ؟ وَالْقَضَاءُ وَالْقَدْرُ سَاقَانَا؛ پیرمرد گفت: چگونه؟ با این که قضا و قدر ما را در این مسیر قرار داده است.»

حضرت فرمود:

«وَيُحَكِّكَ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا وَقَدْرًا حَتْمًا لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ وَالْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالنَّهْيُ مِنْهُ وَمَا كَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِثَوَابِ الْإِحْسَانِ مِنَ الْمُسِيءِ وَلَا الْمُسِيءُ أَوْلَى بِعُقُوبَةِ الذَّنْبِ مِنَ الْمُحْسِنِ».

وای بر تو! گویا گمان کردی قضا لازم و قدر حتمی در کار است و ما مجبوریم! اگر چنین باشد ثواب و عقاب باطل می گردد، وعده و وعید و امر و نهی مفهومی نخواهد داشت، پس نه گناه کار سرزنش گردد و نه اطاعت کننده

ستایش شود، نه نیکوکار از بدکار سزاوارتر به ستایش است و نه بدکار بیش از نیکوکار در خور نکوهش.

«تِلْكَ مَقَالَهُ عَبْدَهُ الْأَوْثَانِ وَخُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَقَدَرِيَهُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَمَجُوسِهَا».

این گفتار و عقیده بت پرستان و لشکریان شیطان و گواهان باطل و ناینایان در برابر حق است و آنها جبریون و مجوسان این امتند.

(إن الله تعالى أمر تخييرا و كلف يسيرا و لم يعص مغلوبا و لم يطع مكرها و لم يرسل الرسل هزلا و لم ينزل القرآن عبثا و لم يخلق السماوات و الأرض و ما بينهما باطلاً ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار). ۱

خداوند با امر اختیاری و نهی تحذیری تکالیف را آسان قرار داده، نه کسی را به طور کامل در معصیت آزاد گذارده و نه مجبور به اطاعت کرده است، پیامبران را بیهوده نفرستاده، زمین و آسمان و آن چه را که میان آنها است، بیهوده نیافریده است، این گمان کافران است و وای بر آنها از آتش دوزخ.

«فَقَالَ الشَّيْخُ وَمَا الْقَضَاءُ وَالْقَدَرُ اللَّذَانِ مَا سِرْنَا إِلَّا بِهِمَا؟»

پیرمرد بار دیگر پرسید: پس این قضا و قدر که ما را به این راه فرستاد، چه بود؟

حضرت فرمود:

«هُوَ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَالْحُكْمُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ». (۱)

منظور فرمان و حکم خداست. سپس این آیه را تلاوت کرد: پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید.

این سخن امام علی (علیه السلام) به خوبی بیانگر دیدگاه امام درباره آزادی و اختیار انسان است. از سؤال پرسش گر پیداست که او حرکت به سوی شام را قضا و قدر

ص: ۱۰۳

۱- (۲). علامه حلی، کشف المراد، ص ۲۴۶؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۵۵؛ نهج البلاغه، حکمت ۷۸.

تکوینی اجباری پنداشته و از این رو، آن را مخالف با مسئله اجر و پاداش که وابسته به اختیار است، دانسته، ولی چون سخن از افعال و اعمال اختیاری بوده است، امام علی (علیه السلام) آن را به قضا و قدر تشریحی تفسیر فرمود که ما هیچ گامی از روی هوس و یا اجبار و اکراه برنداشتیم، بلکه همه به فرمان خدا و بر اساس برنامه او بود.

در منابع اسلامی به ویژه قرآن و نهج البلاغه، مطالب زیادی وجود دارد که انسان را در برابر اعمال خود مسئول می داند و مسئله آزادی اراده و بهره گیری از تلاش، کوشش، سعی و جهاد را زیربنای موفقیت انسان در رسیدن به هدف ها معرفی کرده است. نام این آزادی، آزادی فلسفی است. (۱)

آزادی عرفانی یا معنوی

نوع دیگر از آزادی، آزادی عرفانی به معنای زهد و وارستگی و بریدن از همه وابستگی های دنیایی است. به تعبیر خواجه حافظ شیرازی:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است

تفاوت مکتب آسمانی انبیاء (علیهم السلام) و مکتب بشری در این است که پیامبران

ص: ۱۰۴

۱- (۱). احمد، خاتمی، سیره سیاسی امام علی (علیه السلام)، ص ۱۴۴.

آمده اند تا افزون بر آزادی اجتماعی، آزادی معنوی را هم در ساختار زندگی انسان جای دهند. از دیدگاه شهید مطهری، بزرگ ترین برنامه انبیاء (علیهم السلام) آزادی معنوی است. معنای اصلی تزکیه نفس، آزادی معنوی است. وی در ادامه می نویسد:

حالا- ببینیم آزادی معنوی یعنی چه؟ انسان، موجودی مرکب و دارای قوا و غرایز گوناگون است. در وجود انسان هزاران قوه نیرومند موجود است. انسان شهوت دارد؛ غضب دارد؛ حرص و طمع دارد؛ جاه طلبی و افزون طلبی دارد. در مقابل نیز عقل دارد؛ فطرت دارد؛ وجدان اخلاقی نیز دارد. انسان ممکن است از نظر معنا، باطن و روح یک آدم آزاد باشد و ممکن است یک آدم برده و بنده باشد، یعنی ممکن است انسان بنده حرص خود باشد؛ اسیر شهوت خود باشد؛ اسیر خشم خود باشد؛ اسیر فزون طلبی خودش باشد و ممکن است از همه این ها آزاد باشد. گفت:

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم... بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

ممکن است انسانی باشد که همان گونه که از نظر اجتماعی آزادمرد است و زیر بار ذلت نمی رود، زیر بار بردگی نمی رود و آزادی خود را در اجتماع حفظ می کند، از نظر اخلاق و معنویت هم آزادی خود را حفظ کرده باشد؛ یعنی وجدان و عقل خود را آزاد نگه داشته باشد؛ این آزادی، همان است که در زبان دین به آن «تزکیه نفس» و «تقوا» گفته می شود. (۱)

امام علی (علیه السلام) با صراحت تقوا را نوعی آزادی می داند. برخلاف تصور برخی ها که تقوا را محدودیت و مانع آزادی می دانند؛ اما او تقوا را مصونیت، آزادی و آزادگی تعریف می کند و این در حقیقت همان آزادی عرفانی و معنوی است.

ص: ۱۰۵

«إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَذَخِيرَةٌ مَعَادٍ وَعِثَّةٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ» (۱)

همانا تقوای الهی، کلید راستی و درستی و اندوخته آخرت و آزادی بشر از هر قید و بردگی و نجات و رهایی از هلاکت است.

حضرت در جاهای گوناگون این آزادی را به «حر» تعبیر می کند.

در نامه تربیتی خود به پسرش امام مجتبی (علیه السلام) می فرماید:

«وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛ (۲) بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.»

در سخن دیگر می فرماید:

»

«لَا يَشْتَرِقَنَّكَ الطَّمَعُ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛ (۳) طمع تو را به اسارت در نیاورد؛ زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است.»

در رباعی منسوب به امام علی (علیه السلام) آمده است:

كدكد العبدان اجبت ان تصبح حراً

اگر دلت می خواهد آزاد زندگی کنی، مثل بندگان و بردگان زحمت بکش، کار کن و چشم از مال فرزندان آدم حتی سخاوت مندانی مانند حاتم طایی ببند. سپس می گوید: بعضی از افراد وقتی برخی از شغل ها به آنها پیشنهاد می شود، می گویند، این شغل دین شأن من است، پست است. می فرماید: هر کاری، هر چه

ص: ۱۰۶

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱.

۲- (۲). نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳- (۳). شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۶، ص ۲۹۸.

هم که تو آن را پست گمان کنی، پست تر از این نیست که دست طمع پیش دیگری دراز کنی؛ چیزی از این پست تر نیست که تو به قصد مردم بروی؛ به این قصد بروی که از مردم چیزی بگیری. تو همین مقدار که از دیگران بی نیاز باشی، از همه مردم برتر هستی.

استاد شهید مطهری می نویسد:

«به نظرم در سخنان جاحظ یا یکی دیگر از علمای اهل سنت که اهل ادب است، دیدم که نوشته بود: «در میان سخنان علی (علیه السلام) نه سخن است که در دنیا ماندی ندارد». از میان آن نه سخن سه سخن مربوط به بحث ماست.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«اَخْتَجِ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ وَاسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ وَأَفْضِلْ عَلَيَّ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ». (۱)

نیازمند هر کس می خواهی باش؛ اما بدان! اگر نیازمند کسی شدی، تو برده او هستی؛ اگر به کسی نیازمند نباشی، مثل او هستی؛ اگر به هر که دلت می خواهد نیکی کنی، تو امیر او هستی. پس نیازمندی به افراد دیگر، نوعی رقیبت و بردگی است؛ اما چه نوع بردگی است؟ بردگی تن است؟ نه، بردگی روح است، بردگی معنوی است. (۲)

حضرت در جای دیگر همین معنا را با صراحت و روشنی بیشتری بیان می کند و می فرماید:

«وَالطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ (۳) طمع، بردگی همیشگی است.» این بدین معناست که طمع، از بردگی بدتر است.

ص: ۱۰۷

۱- (۱). غررالحکم، ج ۲، ص ۵۸۴.

۲- (۲). مرتضی، مطهری، آزادی معنوی، ص ۳۱.

۳- (۳). نهج البلاغه، حکمت ۱۸۰.

در سخن دیگر وارهِیدگان از اسارت شهوت را «حر» می نامد:

«وَمَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ حُرًّا» (۱) آن که از شهوات و خواسته های نفسانی دنیایی وا رهد، «حر» است.

پس کسی که از شهوت پیروی می کند، برده شهوت است؛ أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ. (۲)

قرآن می گوید: آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داده است، بنده هوای نفس خود شده است؟

در یک سخن، امام علی (علیه السلام) آنان را که مردانه وابستگی به دنیا را وا می نهند، «حر» و «آزاده» می نامد:

«أَوْلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا يَعْنِي الدُّنْيَا فَلَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا». (۲)

آیا آزاد مردی پیدا نمی شود که این ته مانده دنیا را به اهلش واگذارد؟ بدانید جان شما بهایی جز بهشت ندارد پس آن را به کم تر از بهشت نفروشید.

اگر خواهی که گردی مرغ پرواز جهان جیفه نزد کرکس انداز (۳)

«لماظه»؛ غذایی است که پس از صرف غذا لای دندان ها می ماند؛ به گونه ای که انسان آن را در می آورد و به بیرون می اندازد و رغبتی به خوردن آن ندارد. حضرت می فرماید: مال دنیا مثل غذای لای دندان است که قابل خوردن نیست و باید آن را دور بیاندازید و میل به خوردن آن نداشته باشید.

ص: ۱۰۸

۱- (۱). تحف العقول، ص ۱۰۰.

۲- (۳). نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

۳- (۴). مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، گلشن راز، ص ۱۰۶.

امام علی (علیه السلام) در سخنی دیگر انسان را از بردگی مال و ثروت و دنیا بر حذر می‌دارد و به حریت و آزادگی دعوت می‌کند و می‌فرماید:

«الدُّنْيَا دَارٌ مَمْرٌ لَا دَارَ مَقَرٍّ وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَرَجُلٌ ابْتَعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا». (۱)

دنیا گذرگاه است نه قرارگاه، مردم در این معبر و گذرگاه بر دو دسته‌اند: برخی خود را می‌فروشند و برده می‌سازند و خویشتن را تبه می‌کنند، و برخی خویشتن را می‌خرند و آزاد می‌سازند.

حقیقت این است که آن جایی که انسان فکر می‌کند بنده و برده دنیا است، در حقیقت بنده مال و ثروت، بنده خصایص روحی خود، بنده خوی حیوانیت خود و بنده حرص است؛ یعنی خود را به بردگی فروخته است؛ درحالی که پول، زمین، گوسفند و ماشین نمی‌تواند انسان را به بردگی بکشد؛ اما اگر انسان دقت کند، در می‌یابد که این خود اوست که خود را به بردگی کشیده است و قوه حرص، طمع، شهوت، خشم، افزون‌طلبی و قوه منفعت‌جویی او را برده کرده است. آزادی معنوی، در حقیقت به معنای آزادی انسان از خود و آزادی از این نوع بردگی‌هاست. هر وقت انسان بر خشم، حرص، شهوت و دنیاطلبی خود مسلط شد، به آزادی معنوی می‌رسد، و این همان معنای آزادی عرفانی و معنوی است.

آزادی اجتماعی

قرآن کریم با منطق روشن بر لزوم و اهمیت آزادی اجتماعی تأکید کرده

ص: ۱۰۹

است: (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا..... وَلَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ...). ۱

بگو ای اهل کتاب! بیاید و بعضی از ما بعضی دیگر را خدایانی جز خدا نگیرد.

بنابر آن چه که در قرآن مجید آمده است، یکی از هدف های انبیاء (علیه السلام) آشنایی انسان با آزادی اجتماعی است؛ بدین معنا که آنان افراد را از اسارت و بندگی و بردگی یکدیگر نجات می دادند. امام علی (علیه السلام) درباره قوم حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید: «

اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِنَةُ عَيْدًا؛ (۱) دستگاه فرعونیان مردم را به بردگی و بندگی گرفتند.

یکی از جلوه های آزادی های اجتماعی، آزادی بیان است که همواره مورد توجه امام و یکی از جلوه های والای حکومت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده است.

آن حضرت در دوران حکومت خود نه تنها آزادی بیان را پاس می داشت و در هیچ شرایطی آن را محدود نکرد، بلکه بسیار تلاش کرد تا آزادی بیان را به عنوان حقی الهی و زیر مجموعه ای از حقوق ذاتی و اولی آدمیان تبیین کند و به مردمان پیامورد که نصیحت و انتقاد، از حقوق مسلم آنان است و باید از آن به درستی بهره گیرند و بدانند که هیچ جامعه ای بدون آزادی بیان و دور از نصیحت و انتقاد راه به سوی کمال نمی برد.

«مَنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ». (۲)

از حقوق خداوند بر بندگان نصیحت کردن یکدیگر به اندازه توان، و یاری یکدیگر برای برپایی حق میان خود آنهاست.

ص: ۱۱۰

۱- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲- (۳). نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

هر چه حق نصیحت و انتقاد متقابل در جامعه ای شکوفاتر باشد، روابط اجتماعی و رویکردهای سیاسی از سلامت بیشتری برخوردار خواهد بود؛ زیرا در سایه آزادی بیان و باز بودن راه نصیحت و انتقاد است که نادرستی ها، نابسامانی ها و ناتوانی ها آشکار و راستی ها، درستی ها و توانمندی ها رشد می کنند و می توان از انحراف ها جلوگیری کرد و بر استواری افزود. در این صورت عرصه برای نیک خواهان گشوده و برای متخلفان و چاپلوسان و تملق گویان تنگ تر می شود.

از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چنین نقل شده است:

«إِنَّمَا يُحِبُّكَ مَنْ لَا يَتَمَلَّقُكَ وَيُثْنِي عَلَيْكَ مَنْ لَا يُسْمِعُكَ» (۱)

کسی تو را دوست دارد که پیش تو چاپلوسی نکند و کسی به درستی ثنای تو گفته است که [سخنان خوشایند و بی اساس] به گوشت نرساند.

محدود کردن آزادی بیان و یا گشودن زبان آنان که کارشان ثناگویی است، خیانتی به خود و دیگران است؛ زیرا در سایه چنین روابط و مناسباتی است که خیانت ها و جنایت ها پوشیده می ماند و گامی برای اصلاح برداشته نمی شود. از دیدگاه امام علی (علیه السلام) دشمن واقعی کسی است که بر خیانت ها و جنایت ها سرپوش می گذارد و آن را خوب جلوه می دهد و با سازشکاری امکان اصلاح کارها را نفی می کند. در سخنان آن حضرت این گونه آمده است:

«إِنَّمَا سُمِّيَ الْعَدُوَّ عَدُوًّا لِأَنَّهُ يَغْدُو عَلَيْكَ فَمَنْ دَاهَنَكَ فِي مَعَابِيِكَ فَهُوَ الْعَدُوُّ الْعَادِي عَلَيْكَ؛ به راستی دشمن را از آن رو دشمن نامند که او بر تو تجاوز می کند؛ پس هر کس در [نشان دادن] عیب های تو سازش روا دارد، همو دشمن تو است. در جای دیگر فرمود:

ص: ۱۱۱

«مَنْ سَاتَرَكَ عَيْبَكَ فَهُوَ عَدُوُّكَ؛ (۱) هر که عیب تو را ببوشاند، پس همو دشمن تو است.»

بر اساس چنین دیدگاهی است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تلاش کرده است تا به مردمان بیاموزد که آزادی و نصیحت و انتقاد متقابل، حق مسلم و اساسی در روابط و مناسبات اجرایی و سیاسی است و خاستگاه این حق، دوستی، محبت و خیرخواهی است.

«النَّصِيحَةُ ثَمَرَةُ الْمَحَبَّةِ؛ (۲) نصیحت، نتیجه محبت است.»

در جایی دیگر فرمود:

«النَّصِيحَةُ تُثْمِرُ الْوُدَّ؛ (۳) نتیجه نصیحت دوستی است.»

از این روست که جامعه سالم و سیاست صالح جز در سایه آزادی بیان و فرهنگ نصیحت و انتقاد سامان نمی یابد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ضمن سفارش هایی در این زمینه فرمود:

«إِنَّمَا سُمِّيَ الصَّادِقُ صَادِقًا لِأَنَّهُ يَصْدُقُكَ فِي نَفْسِكَ وَ مَعَايِكَ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَاسْتَنِمَّ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ الصَّادِقُ.» (۴)

به راستی دوست را از آن رو دوست نامند که درباره تو و عیب هایت به تو راست می گوید؛ پس هر که با تو چنین رفتار کرد، دوستی را با وی تمام کن؛ زیرا که او دوست تو است.

آن حضرت در دوران حکومتش آزادی بیان را پاس می داشت و مردمان را به نصیحت و انتقاد فرا می خواند و از آنان می خواست تا صریح و بی پرده سخن

ص: ۱۱۲

۱- (۱). همان، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲- (۲). حسین بن محمدتقی النوری الطبری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۴۲۹.

۳- (۳). غررالحکم، ج ۱، ص ۴۲.

۴- (۴). همان، ص ۲۶۷.

گویند و ملاحظه کاری ها و محافظه کاری های مرسوم و رایج با مستبدان و خودکامگان را کنار بگذارند:

«فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تَطُنُّوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قِيلٍ لِي وَلَا التَّمَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلُ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَأَنَّ الْعَمَلَ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ».

(۱)

با من آن سان که با جباران و ستمگران سخن می گویند، سخن نگویند؛ آن ملاحظه کاری ها و موافقت های مصلحتی را که در برابر مستبدان اظهار می دارید، در برابر من اظهار نکنید؛ با من ساختگی و سازشکارانه معاشرت نکنید و شنیدن حق را بر من سنگین ندانید؛ نمی خواهم مرا بزرگ انگارید؛ زیرا کسی که شنیدن حق بر او سنگین و یا نشان دادن عدالت بر وی دشوار گردد، عمل به حق و عدالت بر او دشوارتر است.

امام علی (علیه السلام) با چنین بیانی، زبان مردمان را می گشاید و ترس از نصیحت و انتقاد را زیر پا می گذارد و روابط خودکامانه، ستمگرانه و مستبدانه را که در همه تاریخ سد راه آزادی مردمان و بهره وری آنان از حقوق انسانی بوده است، در هم می شکند.

امام علی (علیه السلام) در ادامه سخن خویش مصرانه مردم را به گام نهادن در عرصه بهره گیری از آزادی بیان فرا می خواند:

«فَلَمَّا تَكَفُّوا عَن مَقَالِهِ بِحَقِّ أَوْ مَشُورِهِ بِعَدْلِ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَمَّا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِبِيدُ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَّا رَبَّ غَيْرُهُ».

(۲)

ص: ۱۱۳

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۲- (۲). همان.

پس، از گفتن حق، یا مشورت دادن در عدالت باز نایستید که من برتر از آن نیستم که خطا نکنم و در کار خویش از خطا ایمن نیستم، مگر آن که خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر من تواناتر است و جز این نیست که من و شما همه بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست.

«امام علی (علیه السلام) در راه ایجاد نظام عادلانه و حکومت انسانی حافظ انسانیت و درستی ها اجازه داد تا ملت از هرگونه انتقاد و اعتراض و عتاب حتی نسبت به شخص خودش، در صورتی که مقدمه تحقیق و پژوهش صحیح باشد و به واقعیت برسند، پروا نداشته باشند. هنگامی که برای سرکوبی شورش جمل راهی بصره شد و از ملت برای سرکوبی این گروه منحرف، گردن کش و فسادپیشه کمک می خواست، ممکن بود تبلیغات بدخواهان یا افکار خام مقدس نمایان جاهل این شبهه را برای مردم به وجود آورد که اسلام حافظ خون مسلمانان است و چگونه رواست با مسلمانانی که با رهبری دو یار پیغمبر و یک بانوی خانه اش (عایشه) به پیکار و مبارزه برخاسته اند، مبارزه کرد؟ امام علی (علیه السلام) آنان را در آغاز به تفکر و اندیشه صحیح دعوت کرد، سپس در راه اظهار عقیده به آنان آزادی کامل داد تا دانسته به یاری او بشتابند و شعله های فتنه و فساد را خاموش سازند». (۱) بدین ترتیب آن حضرت چون از مدینه به بصره می رفت، در نامه ای به مردم کوفه نوشت:

«أَمَّا بَعِيدُ فَيَأْتِي خَرَجْتُ [عَنْ] مِنْ حَيِّي هَيْدَا إِمَّا ظَالِمًا وَإِمَّا مَظْلُومًا وَإِمَّا بَاغِيًا وَإِمَّا مَبْعُوثًا عَلَيْهِ وَ [أَنَا] إِنِّي أذْكَرُ اللَّهَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا لَمَّا نَفَرَ إِلَيَّ فَإِنْ كُنْتُ مُحْسِنًا أَعَانِي وَإِنْ كُنْتُ مُسِيئًا اسْتَعْتَبَنِي». (۲)

ص: ۱۱۴

۱- (۱). حسین، نوری، خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۶۰.

۲- (۲). نهج البلاغه، نامه ۵۷.

اما بعد! من از جایگاه خود بیرون شدم، ستم کارم یا ستم دیده؛ نافرمانم یا گروهی از فرمانم سرکشیده؛ من خدا را به یاد کسی می آورم که این نامه ام به او رسد تا چون نزد من آمد، اگر نیکوکار بودم یاری ام کند، و اگر گناه کار بودم، از من بخواهد تا به حق بازگردم.

امام علی (علیه السلام) صراحت بیان و آزادی انتقاد و حق طلبی و عدالت خواهی مردم را از پایه های اصلی و اساسی حکومت خود قرار داده و از کارگزاران خود نیز می خواست تا فضایی فراهم آورند که مردم به راحتی و بدون دغدغه و نگرانی سخنان خود را با آنان در میان بگذارند و انتقاد و اعتراض خود را بیان کنند.

آن حضرت در عهدنامه مالک اشتر چنین نوشت:

«وَأَجْعَلُ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسِمًا تَفَرُّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتُقْعَدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِعٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعِعٍ - ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُزْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ وَنَحَّ عَنْهُمْ الضِّيْقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ». (۱)

ای مالک! بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسیدگی نمایی، در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفرید، فروتن باش و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفت و گو کند، من بارها از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود:

ص: ۱۱۵

«ملتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه ای بازنستاند، رستگار نخواهد شد»، پس درشتی و سخنانان ناهموار آنان را بر خود هموار کن و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد.

امام علی (علیه السلام) پاسداری از آزادی و بردباری را راهی برای گشوده شدن درهای رحمت و برکت خداوند می داند.

آزادی و بردباری در اندیشه امام علی (علیه السلام) بالاترین نمونه آزادی بیان و ارزشمندترین جلوه آن در حکومت و جامعه، امر به معروف و نهی از منکر است که به وسیله آن حکومت از کجی ها و انحراف ها حفظ و سلامت جامعه تأمین و تضمین می گردد و بدون شک لازمه تحقق امر به معروف و نهی از منکر، آزادی بیان به معنای گسترده و همه جانبه آن است.

امام علی (علیه السلام) درباره فلسفه امر به معروف و نهی از منکر فرموده است:

«فَرَضَ اللَّهُ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةٌ لِلْعَوَامِّ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعٌ لِلْسُّفَهَاءِ».^(۱)

خداوند امر معروف و نهی از منکر را برای اصلاح کار همگان و نهی از منکر را برای باز داشتن نابخردان واجب کرد.

اصلاح امور همگان و باز داشتن زمامداران از کجی و انحراف در گرو اجرای امر به معروف و نهی از منکر و آزادی بیان در جامعه است. پیامدهای دوری از امر به معروف و نهی از منکر در مراتب مختلف آن و به ویژه مرتبه بیانی آن که لازمه اش آزادی بیان است، آن قدر خطرناک و ویرانگر است که با هیچ چیز قابل قیاس نیست. آنان که می خواهند اموال مردم را به غارت برند، بندگان خدا را به بندگی، بردگی،

ص: ۱۱۶

بهره‌کشی نابخردانه‌کشند، صالحان را منزوی و فاسقان را میدان دهند، آزادی بیان را می‌پذیرند و امر به معروف و نهی از منکر را به انحراف می‌کشند و از عرصه حکومت بیرون می‌برند تا حاکمان و زمامداران هرگونه خواستند رفتار کنند و به هر روش توسل جویند تا هیچ مانعی در برابر خود نبینند.

علی (علیه السلام) در این باره هشدار می‌دهد و اساسی داد و فرمود:

«وَلَا تَتْرُكُوا الْأُمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ - فَيَوْلِيَ اللَّهُ أُمُورَكُمْ شِرَارَكُمْ - ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا تُسْتَجَابُ لَكُمْ؛ (۱) امر به معروف و نهی از منکر را وامگذارید که بدترین شما حکمرانی شما را بر دست گیرند! آن گاه دعا کنید و از شما نپذیرند.»

مسلم است که سلامت جامعه و اصلاح امور حکومت تنها در سایه آزادی بیان، مبتنی بر آداب و ادب آن، به دست می‌آید و امام علی (علیه السلام) در تمام دوران حکومت خود از آن پاسداری کرد.

در سخنی دیگر ترک‌کننده این فریضه را مرده زنده نما نامیده است:

«وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ؛ و گروهی دیگر نه با زبان، نه با قلب و نه با دست با منکرات مبارزه نمی‌کنند، این‌ها مردگان را زنده کنند.»

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ.»

تمام اعمال نیک حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون قطره‌ای در برابر دریای پهناور است.

»

وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَيْدِلٍ عِنْدَ إِمَامٍ حَيِّئٍ؛ و از همه مهم‌تر سخنی است که برای دفاع از عدالت در برابر پیشوای ستمگری گفته شود». (۲)

ص: ۱۱۷

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۲- (۲). همان، حکمت ۳۷۴.

یکی دیگر از مصادیق آزادی های اجتماعی، آزادی عقیده است. در اندیشه و حکومت امام علی (علیه السلام) هیچ کس به خاطر دین و مذهب و آیین و عقیده خویش از آزادی و از حقوق انسانی و اجتماعی محروم نگردید، بلکه آن حضرت حکومت را پاسدار حرمت و حقوق همگان با هر دین و آیینی می دانست و به کارگزاران خود فرمان داد تا در این راه بکوشند. در عهدنامه مالک اشتر نوشت:

قلب خود را از رحمت بر مردمان و دوستی با آنان و مهربانی با همگان لبریز ساز و همچون جانوری درنده مباش که خوردنش را غنیمت شماری!؛ زیرا مردمان دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو و دسته ای دیگر در آفرینش همانند تو هستند؛ اگر گناهی از ایشان سر می زند یا علت هایی بر آنان عارض می شود یا خواسته و ناخواسته خطایی بر دست شان می رود، پس به خطاهایشان منکر و از گناه شان در گذر، چنان که دوست داری خدا بر تو ببخشد و گناهت را عفو فرماید. (۱)

امام علی (علیه السلام)، در دوران حکومت خود سفارش کرد که با مسلمانان و غیر مسلمانان یکسان رفتار شود؛ با همه آنان با رحمت، دوستی و مهربانی رفتار شود و کسی به دلیل غیر مسلمان بودن از آزادی های فردی و اجتماعی محروم نگردد و با همه مردم مدارا شود.

نکته ای که به آن بسیار باید توجه کرد این است که امام (علیه السلام) با تعبیر «

نَظِيرٌ لَمَكَ فِي الْخَلْقِ» (آنان که در آفرینش همانند تو هستند) همه کسانی را که دین، مذهب و آیینی جز اسلام دارند، نیز شهروند می داند و نه تنها محدودیتی برای آنان قائل نشده، بلکه همه را دارای حقوق انسانی، اجتماعی و دارای حق انتخاب و در خور رفتار و سلوک شایسته بر اساس رحمت و ملایمت و

ص: ۱۱۸

دادورزی و میانه روی از جانب حکومت دانسته است.

جرج جرداق مسیحی در این باره می نویسد:

«امام علی بن ابی طالب(علیه السلام) روش و سیره پیشرو خود را در راهی وسیع و فراخ دنبال کرده و در کنار حقوق معیشتی انسان، حقوق دیگری را برای تکمیل آن بیان می کند. او برای وصول به حقوق دور دست انسانیت، از هر مرز و قیدی می گذرد و عقیده ای خاص، او را از حرکت در مسیر الهی باز می دارد و در تنگنای مرزهای نژادی زیان بار نمی ماند؛ زیرا او می خواهد شرافت و عزت بشر را با همه نژادها، رنگ ها و همه اوضاع و بنیادهای مادی و معنوی آن، تثبیت کرده و تحکیم بخشد.

امام علی بن ابیطالب(علیه السلام) نمی خواهد دین، مذهب و عقیده ای را بر مردم تحمیل کند و میل ندارد در هر چیزی که پیوند دور یا نزدیک با وجدان خالص و زندگی داخلی و خصوصی و گوناگون و رنگارنگ انسان دارد و از درون انسان یا از روابط انسان با محیط سرچشمه می گیرد، دخالت کند. او با این که جانشین پیامبر(صلی الله علیه و آله) و پناه گاه اسلام و امیر مسلمانان بود، ولی از این که عقیده دینی مسلمانان را به مردم تحمیل کند، به شدت بیزار بود و با آن مبارزه می کرد؛ زیرا مردم، آزادند که به هر صورتی که بخواهند به خدا ایمان بیاورند و در انتخاب راه رسیدن به ایمان و اعتقاد آزاد است، به شرط آن که عقیده و ایمان آنان برای جامعه زیانی نداشته باشد و مردم همه عیال خداوندند. (۱)

در اندیشه امام علی(علیه السلام) هیچ کس حق ندارد نظر و عقیده خود را بر دیگران تحمیل کند، حکومت حق ندارد عقیده ای خاص را به مردمان تحمیل نماید؛ زیرا انسان به دلیل انسان بودن موجودی آزاد، مختار و دارای حق انتخاب است و

ص: ۱۱۹

۱- (۱). امام علی(علیه السلام)، صدای عدالت انسانیت، ج ۱، ص ۲۷۶.

خود باید آزادانه و مختارانه راه خویش را انتخاب نماید و پذیرای هدایت شود و ایمان و اعتقاد نیز چیزی نیست که با إکراه و اجبار در قلب بنشیند. امام علی (علیه السلام) هرگز نظر و عقیده خود را - با علم به این که به تمام معنا حق است - به دیگران تحمیل نکرد و فرمود:

«وَلَسْتُ أَرَىٰ أَنْ أُجْبَرَ أَحَدًا عَلَىٰ عَمَلٍ يَكْرَهُهُ؛ (۱) از نظر من پذیرفتنی نیست که کسی را مجبور به انجام کاری کنم که از آن کار کراهت دارم.»

روزی حضرت امام علی (علیه السلام) در حال ایراد خطبه بود که شخصی با حالت جسارت آمیزی بلند شد و خطاب به حضرت گفت:

إِيهَا الْمُدْعَىٰ! مَا لَا تَعْلَمُ وَالْمُقَلَّدَ مَا لَا يَفْهَمُ وَا مَا السَّائِلُ فَأَجِبْ .

حضرت هنگامی که به قیافه آن مرد نگاه کرد، دریافت که شباهتی به مسلمانان ندارد و کتابی بر گردن آویخته و شبیه عرب های یهودی است. یاران حضرت با ناراحتی بپا خاستند تا او را دور کنند، ولی حضرت فرمود: «

ان الطيش لا يقومُ به سَجَجِ اللَّهِ وَلَا تَطْهَرُ بِهِ بَرَاهِينُ اللَّهِ»؛ این شخص پرسشی دارد و از من جواب می خواهد، شما خشمگین شدید؛ در حالی که دین خدا با عصبانیت پایدار نمی ماند. سپس رو به آن مرد کرد و فرمود: سَيْلٌ بِكُلِّ لِسَانِكَ وَمَا فِي جَوَانِحِكَ؛ بپرس با تمام زبانت.»

یعنی هر چه می خواهد دل تنگت بگو. همین یک جمله بر آن مرد تأثیر گذاشت و پس از پرسیدن آن شخص گفت:

أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمدا رسول الله. (۲)

ص: ۱۲۰

۱- (۱). أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۹۰؛ نهج السعادة، ج ۵، ص ۳۹۵.

۲- (۲). حسین، یزدی، آزادی از نگاه استاد مطهری، ص ۱۶۸.

یکی دیگر از مصادیق آزادی های اجتماعی در حکومت امام علی (علیه السلام)، آزادی در بیعت است. حکومت امام علی (علیه السلام) با انتخاب آزاد مردم شکل گرفت. پس از کشته شدن عثمان، مردم در خانه امام علی (علیه السلام) گرد آمدند و یکپارچه خواستار بیعت با امام شدند. این بیعت با شور و شغف و در کمال میل و آزادی بود. آن حضرت اجازه نداد کسی را مجبور به بیعت کنند یا تحت فشار و نفوذ قرار دهند. آن حضرت در خصوص آزادی در بیعت با خود فرموده است:

«وَيَايَعْنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ بِلِطَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ؛ (۱) مردم بدون اکراه و اجبار و با میل و اختیار با من بیعت کردند.»

همه مهاجرین و انصاری که در بیعت عقبه و جنگ بدر شرکت کرده بودند و همه مؤمنانی که در راه دین خدا پیکار کرده بودند و همه آنان که از پیشگامان اسلام بودند و در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خوبی و با سر بلندی از آزمون بیرون آمده بودند و از نیکان و صالحان به شمار می آمدند، با امام علی (علیه السلام) بیعت کردند؛ اما شماری نیز مانند سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، حسان بن ثابت، مغیره بن شعبه، زید بن ثابت، کعب بن مالک، نعمان بن بشیر، رافع بن خدیج، قدامه بن مظعون، عبدالله بن سلام از بیعت با امام خودداری کردند. (۲)

چون امام علی (علیه السلام) از مخالفت و امتناع آنان از بیعت آگاه شد، به هیچ وجه با آنان برخورد نکرد و هیچ کس را در بیعت با خود مجبور نکرد و تحت فشار قرار نداد. زمانی که مالک اشتر از حضرت خداست تا مخالفان خود را - که از بیعت با او سرباز زده بودند - تحت فشار قرار دهد تا بیعت کنند، امام علی (علیه السلام) با هر گونه محدود کردن آزادی در این زمینه مخالفت کرد و همه آنان را آزاد گذاشت و

ص: ۱۲۱

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۱.

۲- (۲). ابوجعفر محمد بن جریر الطبری، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ الطبری)، ج ۴، ص ۴۲۹.

خطاب به آنان فرمود: بر شما باکی نیست و خود امنیت و آزادی آنان را تأمین و تضمین کرد. (۱)

ابن اعثم کوفی می گوید: پس از این که گروهی از بیعت با امام علی (علیه السلام) خودداری کردند، عمار یاسر نزد آن حضرت آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان! همه مردم با میل و اختیار و بدون اکراه و اجبار با تو بیعت کرده اند [و چند نفر بیعت نکرده اند]. پس خودداری کنندگان از بیعت را فراخوان و از آنان بخواه تا با تو بیعت کنند و به همان راهی که همه مردم از مهاجر و انصار رفته اند، بروند.»

امام علی (علیه السلام) فرمود: «

أَنَّهُ وَلَمَا حَاجَهُ لَنَا وَلَمَا يَزْعَبُ فِينَا؛ ما را به بیعت کسی که تمایلی به ما ندارد، نیازی نیست. آن گاه مالک اشتر گفت: «ای امیرمؤمنان! هر چند ما پیشینه آنان را از نظر پیشتازی در اسلام نداریم؛ اما آنان در امور مسلمانان و مصالح همگان بر ما هیچ برتری ندارند و این بیعت، بیعت همگانی است و هر کس با آن مخالفت کند، سرزنش کننده و عیب جو است [و لازم است با وی برخورد شود]. پس آنان را رها مکن تا بیعت کنند و سر به اطاعت نهند؛ زیرا امروز که کار با سخن و زبان راست آید، نباید گذاشت که در آن تأخیر افتد که فردا جز با شمشیر و سنان سامان نیابد.»

ولی امام به هیچ وجه بیعت با خویش را با فشار و شدت آلوده نکرد و گوهر آزادی را زیر پا نگذاشت، چنان که در برابر پیشنهاد مالک اشتر فرمود: «ای مالک! من مردم را بهتر از تو می شناسم، بگذار تا بر اساس رأی خویش روند». (۲)

بدین ترتیب امام علی (علیه السلام) حتی با استناد به بیعت همگانی، کسی را به همراهی با خود وادار نکرد.

ص: ۱۲۲

۱- (۱). أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۸.

۲- (۲). ابو محمد، احمد بن أعثم الكوفی، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، ص ۳۵۹.

نصرین مزاحم منقری می گوید: وقتی خفاف بن عبدالله به پیشنهاد عدی بن حاتم طایی و از سوی امام علی (علیه السلام) به نزد معاویه رفت تا او را با دلیل و برهان به سر عقل آورد و از خیانت دور سازد، در گفت و گو با معاویه به این شاخصه حکومت امام علی (علیه السلام) اشاره کرد و اظهار داشت که آن حضرت هیچ کس را به بیعت با خود وادار نکرد. (۱)

در جنگ جمل مروان بن حکم زخمی شد و به خاندانی از قوم عتزه پناه برد. پس از آن برای وی از امام علی (علیه السلام) طلب امان کردند و حضرت به وی امان داد. زمانی که مردم بصره با امام بیعت کردند، از مروان نیز خواسته شد تا بیعت کند. مروان به امام گفت: من با تو بیعت نخواهم کرد مگر آن که مرا مجبور سازی! امام علی (علیه السلام) فرمود: من تو را به بیعت با خویش مجبور نمی کنم. مروان با آزادی کامل به سوی شام رفت و به معاویه پیوست. (۲)

نمونه دیگر آزادی اجتماعی، آزادی مخالفان است. شاخصه برتر حکومت امام علی (علیه السلام) نیز آزادی مخالفان است. حضرت با مخالفان خود با سعه صدر و بردباری برخورد کرد، آزادی آنها را محدود نکرد و تا زمانی که به حقوق مردمان تجاوز نکردند، با آنان مقابله ننمود.

در اندیشه سیاسی امام علی (علیه السلام) رأس سیاست و حکومت، بردباری و شکیبایی است و همین میزان عزت و موفقیت است. آن حضرت فرمود:

«الْحِلْمُ رَأْسُ السِّيَاسَةِ؛ (۳) بردباری، رأس سیاست است.»

امام علی (علیه السلام) در برخورد با مارقین (خوارج) نیز که تندترین شعار را بر ضد

ص: ۱۲۳

۱- (۱). وقعه صفین، ج ۶۵.

۲- (۲). أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۵۸.

۳- (۳). شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۹۷.

امام سردادند، هرگز حرمت آزادی را نشکست و با آن با رحمت و محبت رفتار کرد. او تلاش کرد تا با مذاکره، گفت و گو و منطق آنان را بر سر عقل آورد و از کج راهه ای که بدان گام نهاده بودند، به مسیر درست بکشاند.

امام (علیه السلام) درباره آنان فرمود:

«فان تَكَلَّمُوا حَجَّجْنَاهم و ان سَكَّتُوا عَمَّناهم» (۱).

اگر لب به اعتراض بگشائید، [با منطق] با آنان گفت و گو می کنیم و اگر لب فرو بندند، در جمع همگان و از اموال عمومی آنها را برخوردار می کنیم. زمانی هم که در میان خطبه خواندن، از هر گوشه مسجد فریاد مخالفت با آن حضرت و نفی حاکمیت را برآوردند، امام خطاب به مخالفان و فریادکنندگان فرمود:

«كَلِمَةُ حَقٍّ يُعْزَى بِهَا او قال: يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ، انه لما حُكِمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنهم يَقُولُونَ لا- امره و لا بد من أميرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنِ، وَيَسْتَمْتِعُ الْفَاجِرُ فَإِنْ سَكَّتُوا تَرَكْنَاهم أَوْ قَالَ عَذَرْنَاهم - وَإِنْ تَكَلَّمُوا حَجَّجْنَاهم وَإِنْ خَرَجُوا عَلَيْنَا فَاتَلْنَاهم» (۲).

سخن حقی برای نسبت دادن است یا گفت: سخن حقی است که برداشت باطل گرایانه ای از آن می شود. آری! حکم، جز از آن خدا نیست؛ اما اینان می گویند: فرمانروایی جز برای خدا روا نیست؛ در حالی که مردم را حاکمی باید [نیکوکار یا تبه کار] تا در سایه حکومت او انسان با ایمان کار خویش کند و فاجر بهره خویش برد. پس اگر آنان لب فرو بندند، ما را با آن کاری نیست و پذیرای عذر آنان هستیم و اگر لب به اعتراض بگشایند ما با دلیل و برهان با آنان گفت و گو می کنیم و اگر بر ما شمشیر کشند [به ناچار] با آنان می جنگیم.

ص: ۱۲۴

۱- (۱). أنساب الأشراب، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲- (۲). همان، ص ۱۲۶.

امام علی (علیه السلام) نه تنها از اعمال و رفتار آنان بر نیاشفت و آنان را طرد نکرد، بلکه آنان را بردبارانه تحمل کرد و تلاش کرد تا آنان را با حقوق و آزادی های قانونی آشنا سازد و با تبیین آگاهانه حد و مرزهای برخاسته از حقوق، آنان را به رفتاری در چارچوب قانون بکشاند. امام علی (علیه السلام) خطاب به آنان فرمود:

«اما لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثًا مَا صَيَحَبْتُمونا لَا نَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تُذَكَّرُوا فِيهَا اسْمُهُ وَلَا نَمْنَعُكُمْ الْفِي مَا دَامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا وَلَا نَقَاتِلُكُمْ حَتَّى تُبَدُّوْنَا».^(۱)

بدانید! شما سه حق بر ما دارید و تا هنگامی که همراه ما هستید، آنها را از شما باز نمی گیریم؛ شما را از مساجد خدا که نام او را آنجا بر زبان می آورید، منع نمی کنیم؛ از درآمدهای عمومی و غنیمت های جنگی تا زمانی که در جنگ همراه ما باشید، محروم نمی سازیم و تا جنگ را با ما آغاز نکرده اید، با شما نمی جنگیم.

به بیان استاد مطهری، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در برابر برخوردهای زشت و ادعاهای سست و اعتراض های نادرست خوارج هرگز از منطق گویا و رفتار زیبای خود دور نشد. خوارج، گروهی خُشک مغز، متحجر، عبادت پیشه و متنسک، تنگ نظر و کوتاه بین، قشری گرا و ظاهربین، فداکار و مبارز، بی باک و نترس، نادان و جهالت پیشه، کج فهم و بد اندیشه بودند. ^(۲) روشن است که تحمل مخالفانی این چنین و رفتار انسانی با آنان و حفظ آزادی و پاسداری از حقوق و حرمت آنها تا چه اندازه دشوار و کمرشکن است. آن حضرت در رویارویی با چنین مردمانی برترین و ماندگارترین صحنه های آزادی گرایی را نشان داد و برای همیشه تاریخ معیارهای والایی به یادگار نهاد.

ص: ۱۲۵

-
- ۱- (۱). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۷۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۳۵.
 - ۲- (۲). مرتضی، مطهری، جاذبه و دافعه علی (علیه السلام)، ص ۱۵۰.

«امیرمؤمنان با خوارج در فضایی آکنده از آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها رعیتش؛ هرگونه اعمال سیاسی برایش مقدور بود؛ اما او آنها را زندانی نکرد، شلاقشان نزد و حتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می نگریست. این رُخداد در تاریخ زندگی امام علی (علیه السلام) دور از ذهن نیست؛ اما چیزی است که در دنیا کم تر نمونه دارد. آنها در همه جا و در اظهار عقیده آزاد بودند و خود حضرت و اصحابش با عقیده آزاد با آنان روبه رو می شدند و صحبت می کردند و طرفین استدلال می کردند و استدلال یکدیگر را جواب می گفتند. (۱)

خوارج در نماز جماعت به امام علی (علیه السلام) اقتدا نمی کردند؛ زیرا او را کافر می پنداشتند، به مسجد می آمدند و با علی (علیه السلام) نماز نمی خواندند و گاهی او را می آزدند. امام علی (علیه السلام) روزی به نماز ایستاده بود و مردم نیز به او اقتدا کرده بودند که یکی از خوارج به نام «ابن الکواء» فریادش بلند شد و آیه ای را از روی کنایه به امام علی (علیه السلام) بلند خواند:

(وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ). ۲

این آیه خطاب به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که به تو و پیغمبران قبل از تو نیز وحی شد که اگر مشرک شوی، اعمالت از بین می رود و از زیان کاران خواهی بود.

ابن الکواء با خواندن این آیه خواست به امام علی (علیه السلام) گوشه کنایه ای بزند که پیشینه تو را در اسلام می دانیم؛ اول مسلمان هستی؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تو را به برادری

ص: ۱۲۶

انتخاب کرد؛ در «لیله المیت» فداکاری کردی؛ خود را هدف شمشیرها قرار دادی، و سرانجام خدمت های تو به اسلام قابل انکار نیست؛ اما خدا نیز به پیامبرش گفت: اگر مشرک شوی، اعمالت به هدر می رود و چون تو اکنون کافر شدی، اعمال گذشته ات را به هدر دادی. امام علی (علیه السلام) در مقابل چه کرد؟ تا صدای او به خواندن قرآن بلند شد، سکوت کرد تا آیه را به آخر رساند. امام علی (علیه السلام) نماز را ادامه داد. باز ابن الکواء آیه را تکرار کرد و امام علی (علیه السلام) نیز سکوت کرد. امام علی (علیه السلام) سکوت می کرد؛ زیرا دستور قرآن است که **وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا...** ۱

هنگامی که قرآن خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش شوید. به همین دلیل وقتی که امام جماعت مشغول قرائت است، مأمومین باید ساکت باشند و گوش نکنند. پس از چند بار که آیه را تکرار کرد و می خواست نماز را به هم بزند، امام علی (علیه السلام) این آیه را خواند: **فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخَفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ**؛ ۲ صبر کن! وعده خدا حق است و فرا خواهد رسید.

این مردم بی ایمان، یقین تو را تکان ندهند و سبکبارت نکنند سپس آن حضرت نماز خود را ادامه داد.

خوارج، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را کافر خواندند و ریختن خون او را مباح اعلام کردند و به صراحت خطاب به آن حضرت گفتند: میان ما و تو جز شمشیر حکم نخواهد کرد، ولی امام (علیه السلام) بر آنان خشم نگرفت و فرمان کشتن آنان را صادر نکرد. خوارج، امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را گمراه شمردند و تندترین اعتراض را به سیاست های آن حضرت روا داشتند؛ اما امام علی (علیه السلام) آزادی گرایانه ترین رفتارها را با آنان داشت.

خوارج، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را تهدید کردند که اگر توبه نکند، او را خواهند کشت؛ اما امام علی (علیه السلام) آنان را از حقوق فردی و اجتماعی و سیاسی محروم نکرد. آن زمان هم که به حضرت گفته شد که آنان بر شما خروج کردند، امام (علیه السلام) پاسخ داد: «

لَا أَقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَقَاتُلُونِي؛ (۱) تا آنان جنگ را آغاز نکنند با آنان نمی جنگم» و فرمودند: تا زمانی که به حقوق مردمان تجاوز نکرده اند و خونی به ناحق نریخته اند، آزاد و از حقوق خویش بهره مندند. (۲)

امام علی (علیه السلام) مخالفانی چون خوارج را حق خواهانی می دانست که به دلیل جمود و خشک مغزی، ظاهربینی و قشری گری، جهالت و بی بصیرتی، در باطل فرو رفته بودند و مقابله امام با آنان نیز به خاطر افکار و اعتقاد آنها نبود، بلکه به خاطر تباه گری و جنایت گری آنها بود. امام (علیه السلام) درباره آنان فرمود:

«لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ؛ (۳) پس از من خوارج را نکشید؛ زیرا آن که به طلب حق درآید و راه خطا بیماید، همانند کسی نیست که باطل طلبد و بیاید و بدان دست گشاید».

اساس سیاست حضرت آزادی گرایی بود. از این رو مخالف را تنها به خاطر این که مخالف است، رد نکرد و آنان را از حقوق و آزادی های انسانی و اجتماعی محروم نکرد.

حضرت مخالفانی چون ناکثین را که نخست با آن حضرت بیعت کردند؛ اما به دلیل آن که به خواسته های نادرست و نامشروع خویش نرسیده بودند، و به مخالفان حضرت پیوستند، با سعه صدر و آزادمنشانه تحمل کرده و تا زمانی که

ص: ۱۲۸

۱- (۱). الکامل فی اللغة و الأدب، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲- (۲). أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۲۸.

۳- (۳). نهج البلاغه، حکمت ۶۰.

آنان دست به عمل نزدند، محدودیتی برای آنان فراهم نکرد؛ با آن که می دانست قصد پیمان شکنی و توطئه گری دارند؛ اما آنان را دستگیر نکرد و به زندانشان نیفکند، شمشیر به رخشان نکشید، بلکه زبان به اندرز آنان گشود و راه بازگشت را تا آخرین زمان به روی آنان باز گذاشت و پیوسته دوستانه و خیرخواهانه با آنان صحبت می کرد؛ اما آنان سرانجام عزم پیمان شکنی و فتنه گری کردند.

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: طلحه و زبیر نزد امام(علیه السلام) آمدند و برای انجام عمره از امام اجازه خواستند. امام(علیه السلام) فرمود: قصد عمره ندارید. آنان سوگند یاد کردند که قصدی جز عمره گذاردن ندارند. امام(علیه السلام) فرمود: نه تنها قصد عمره ندارید، بلکه هدف شما خیانت و پیمان شکنی است. آن دو به خدا سوگند یاد کردند که قصدشان مخالفت با او و شکستن بیعت نیست و جز گذاردن عمره هدفی ندارند. پس با امام(علیه السلام) تجدید بیعت کردند، و با اجازه امام(علیه السلام) عازم مکه شدند. همین که آن دو از نزد امام رفتند، آن حضرت به کسانی که حاضر بودند، فرمود: به خدا سوگند! آن دو را نخواهید دید، مگر در فتنه و جنگی که هر دو در آن کشته خواهند شد.

بدین ترتیب امام علی(علیه السلام) با آگاهی از این که طلحه و زبیر چه قصدی دارند، پس از اقدام عملی آنها را دستگیر نکرد و پیشنهاد کسانی را نیز که از وی خواستند تا فرمان دهد آن دو را پیش از رفتن به مکه به نزد امام(علیه السلام) برگردانند، نپذیرفت. امام علی(علیه السلام) می بایست یکی از دو راه زیر را انتخاب می کرد:

۱. نفی آزادی مخالفان پیش از اقدام عملی و ایمن ماندن از فتنه گری؛

۲. پاسداری از حرمت آزادی و تحمل مشکلات آن و مقابله با بیعت شکنان پس از اقدام عملی.

پس امام علی(علیه السلام) قدرت مندانه حرمت آزادی را پاس داشت و بذر قصاص قبل از جنایت را نکاشت و چهره ای زیبا و انسانی از حکومت موفق

را در تاریخ جلوه گر ساخت و در همه حال به آزادی های اجتماعی، در اندیشه و سیره عملی پای بند بود.

وحدت

قرآن و وحدت

وحدت یکی از مهم ترین اصول و ارزش های دین مبین اسلام است که در قرآن بدان امر شده و از تفرقه نهی شده است. همه مسلمانان و به ویژه حکومت های اسلامی وظیفه دارند تا برای ایجاد وحدت در جامعه و پرهیز از تفرقه و پراکندگی تلاش کنند. مهم ترین آیه ای که به شکل جامع و کامل این حقیقت را بیان نموده است، آیه ۱۰۳ سوره آل عمران است:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. ۱

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را به یاد آورید بیشتر که شما با هم دشمن بودید، او در دل های شما دوستی و محبت را فرود آورد و به لطف خدا همه برادر دینی یکدیگر شدید، در پرتگاه آتش بودید، خدا شما را نجات داد. خداوند این چنین آیاتش را برای راهنمایی شما بیان می کند. باشد که به مقام سعادت و هدایت برسید.

در آیه گفته شده، خداوند مسلمانان را بر اساس عقیده اسلام که وحدت و یگانگی در راه خداست، فرا می خواند و چنگ زدن به ریسمان خدا را وسیله یگانگی می شمارد.

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ) استعاره تمثیلیه است؛ زیرا حالت و موقعیت مسلمانان در تمسک آنان به کتاب خدا و یا در متحد بودن با یکدیگر به حالت کسی تشبیه شده است که از مکانی بلند به ریسمان محکمی چنگ می زند که امنیت دارد و از سقوط او جلوگیری می کند. (۱)

ائمه (علیهم السلام) در روایات متعددی «حبل الله» را به اسلام، قرآن، توحید، ولایت، دین و عهدالله تفسیر کرده اند. بدین ترتیب محور وحدت مسلمانان و جامعه اسلامی، اسلام، قرآن، توحید و ولایت است.

خداوند پس از امر به وحدت و اعتصام به «حبل الله» ما را از تفرقه و پراکندگی نهی فرمود: «ولاتفرقوا».

نکته قابل توجه این است که خداوند در این آیه کلمه «نعمت» را که منظور از آن «وحدت و اتحاد» است، دوبار به کار برده است: (وَإِذْ كُنَّا نَعْمَتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا).

این دلالت بر اهمیت و تأکید آن دارد.

علامه طباطبایی می نویسد:

آیه (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ) متعرض حکم اجتماع است. چنان که از کلمه «جمیعاً» و (وَ لَا تَفَرَّقُوا) استفاده می شود. پس آیات قرآن همان گونه که فرد را مأمور به تمسک و چنگ زدن به کتاب الهی و سنت نبوی می کند، جامعه اسلامی را هم به همان امر دعوت می کند. (۲)

خداوند پس از امر به وحدت و اتحاد و دوری از تفرقه و اختلاف، دو دلیل زیر را بیان می کند: یکی (إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً)؛ دیگری؛ (وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ).

ص: ۱۳۱

۱- (۱). محمد، عبده، تفسیر المنار، ج ۴، ص ۲۰.

۲- (۲). علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۸۰.

علامه در این باره می نویسد:

دو دلیلی که در این باره ذکر شد، اساس یکی بر تجربه استوار است، که مضمون آیه (إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءُ) است و اساس دیگری بر پایه بیان عقلی استوار است، که مضمون آیه (وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ) است. (۱)

مضمون این دو دلیل آن است که خداوند می فرماید: دلیل آن که شما را به اتحاد و اتفاق و اجتماع دعوت می کنیم، همان تجربه های تلخ دشمنی ها و شیرینی دوستی ها و برادری هاست؛ شما پیش از این که به برکت اسلام متحد شوید، با هم دشمنی و جنگ و نزاع داشتید و در حال کفر و در خطر سقوط در عذاب الهی بودید و ما به شما نعمت وحدت و الفت را دادیم پس همواره به یاد داشته باشید.

خداوند با در نظر داشت تجربه های گذشته، می فرماید:

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ). ۲

نکته لطیفی که در آیه (وَ اعْتَصِمُوا) وجود دارد، این است که وحدت نباید شعاری و ظاهری باشد و اگر این گونه باشد، دوامی نخواهد داشت. وحدت باید بین قلب ها باشد، (فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ).

نخستین شعار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) برای پیشبرد دین مقدس اسلام، آوای وحدت بود؛ وحدت بر مبنای وحدت معبود. این شعار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود: «

قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا». خدای آسمانی خدایانی را که هر قوم برای خود ساخته بود و با پرستش آن خود را از دیگران جدا می دانستند، فرو می ریخت. و وحدت عقیده، وحدت هدف و عمل را نیز در پی داشت.

ص: ۱۳۲

امام علی (علیه السلام)، در نهج البلاغه بزرگ ترین دستاورد نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را ایجاد الفت و اتحاد در میان مردم متفرق و پراکنده می داند؛ مردمی که به دلیل تعصب و نادانی به جان هم افتاده و بر لبه پرتگاه سقوط و نابودی ایستاده بودند. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) با آموزه های حیات بخش اسلام، انسان ها را به سوی خدای یکتا رهنمون شد؛ در یک صف قرار داد؛ امتیازهای موهوم را از میان برداشت؛ سیاه و سفید، عرب و عجم، فقیر و غنی و شریف و پایین دستان را فرزندان یک پدر و مادر معرفی کرد و معیار برتری را تقوا، علم و جهاد دانست.

امام علی (علیه السلام) به اصحابش گوشزد می کند تا قدر این نعمت بزرگ الهی را بدانند؛ نعمتی که قرآن کریم درباره آن می فرماید:

«وَأَذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا». (۱)

به یاد بیاورید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید؛ اما خدا به وسیله پیامبر دل های شما را نسبت به یکدیگر مهربان ساخت، و همه به لطف خداوند برادر دینی یکدیگر شدید، در پرتگاه آتش بودید؛ اما خدا شما را نجات داد.

امام علی (علیه السلام) به این دستاورد مهم پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره می کند و می فرماید:

«قَدْ صُرِفَتْ نَحْوُهُ أَفْنِدَةُ الْأَبْرَارِ وَتُبِيَّتْ إِلَيْهِ أَرْمَةُ الْأَبْصَارِ دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّعَائِنَ وَأَطْفَأَ بِهِ [التَّوَائِرَ] التَّوَائِرَ أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا». (۲)

دل های نیکوکاران شیفته او گشت؛ دیده ها به سوی او متوجه شد؛ به برکت

۱- (۱). آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۹۶.

وجودش، خداوند کینه های دیرینه را دفن کرد؛ آتش دشمنی ها را خاموش و مردم را با یکدیگر الفت داد و برادر ساخت.

همچنین می فرماید:

«فَصَيَّرَ دَعْوَةَ أَمْرٍ بِهِ وَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ فَلَمَّ اللَّهُ بِهِ الصَّدْعَ وَرَتَّقَ بِهِ الْفَتْقَ وَأَلْفَ بِهِ الشَّمْلَ بَيْنَ ذَوِي الْأَرْحَامِ بَعْدَ الْعِدَاوَةِ الْوَاعِرَةِ فِي الصُّدُورِ وَالصَّغَائِنِ الْقَادِحَةِ فِي الْقُلُوبِ» (۱)

پیامبر اسلام (علیه السلام) آن چه را که به انجام آن مأمور شده بود، آشکار کرد؛ پیام های پروردگارش را رساند؛ شکاف های اجتماعی را با وحدت پر کرد و فاصله ها را پیوستگی بخشید؛ پس از آن که آتش دشمنی ها و کینه های برافروخته در دل ها راه یافته بود، میان خویشاوندان یگانگی برقرار کرد.

در جایی دیگر می فرماید:

«إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَ مُحَمَّدًا [(صلى الله عليه و آله)] رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) لِإِنجَازِ عِدَّتِهِ وَإِتْمَامِ بُبُوتِهِ مَاخُودًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ مَشْهُورَةً سَمَاتُهُ كَرِيمًا مِيلَادُهُ وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمئِذٍ مَلَأَ مَتَفَرَّقَهُ وَأَهْوَاءُ مُتَشَتِّرَةً وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ بَيْنَ مُشَبِّهِهِ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ أَوْ مُشْتَبِرٍ إِلَى غَيْرِهِ فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) لِقَاءَهُ وَرَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبُلُوَى فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيمًا (صلى الله عليه و آله)» (۲)

تا این که خدای سبحان، برای وفای به وعده خود و کامل کردن دوران نبوت، حضرت محمد (که درود خدا بر او باد) را برانگیخت؛ پیامبری که همه پیامبران نبوت او را پذیرفته بودند؛ نشانه های او شهرت داشت و تولدش بر همه مبارک بود.

روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته های گوناگون و روش های متفاوت بودند، گروهی خدا را به پدیده ها تشبیه کرده، گروهی نام های

ص: ۱۳۴

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۳۱.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱.

ارزشمند خدا را انکار و به بت‌ها نسبت می‌دادند؛ برخی به غیر خدا روی آورده بودند. پس خدای سبحان مردم را به وسیله محمد(صلی الله علیه و آله) از گمراهی نجات داد، هدایت کرد و از جهالت‌های بخت‌سپس دیدار خود را برای پیامبر(صلی الله علیه و آله) برگزید و آن چه نزد خود داشت، برای او پسندید و او را با کوچ دادن از دنیا گرامی داشت و از گرفتاری‌ها و مشکلات‌های بخت‌سپس و کریمانه قبض روح کرد.

امام علی(علیه السلام) در موارد گوناگون دلیل صبر ۲۵ ساله خود را حفظ وحدت و کیان اسلام و دوری از تفرقه و پراکندگی امت اسلامی می‌داند.

آن حضرت در یکی از نامه‌ها، دلیل بیعت با ابوبکر و صبر و سکوت خود را چنین بیان می‌کند:

«پس از یاد خدا و درود! خداوند سبحان محمد(صلی الله علیه و آله) را فرستاد تا بیم‌دهنده جهانیان و گواه پیامبران(صلی الله علیه و آله) پیش از خود باشد، آن گاه که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند، در فکرم می‌گذشت، و در خاطر می‌آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از اهل بیت او بگردانند، یا مرا پس از وی از عهده دار شدن حکومت باز دارند؛ تنها چیزی که نگرانم کرد، شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند.»

آن جا که دیدم گروهی از اسلام [به آموزه‌های جاهلی] بازگشته، می‌خواهند دین محمد(صلی الله علیه و آله) را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شماس است؛ حکومتی که کالای چند روزه دنیا است و به زودی روزهای آن می‌گذرد، چنان که سراب ناپدید شود، یا چونان پاره‌های ابر که زود پراکنده می‌گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا بپاخاستم تا آن که باطل از میان رفت، و دین استقرار یافته و آرام شد.»

امام علی (علیه السلام) اصل «یا همه یا هیچ» را نپذیرفت و برای ایمن بودن از فتنه و فساد و نیز حفظ نظم و وحدت امور مسلمانان از حق خود گذشت و با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرد.

امام علی (علیه السلام) بنیان گذار واقعی وحدت مسلمین بود و با این که امامت و خلافت را حق خود می دانست؛ اما برای حفظ وحدت مسلمین و جلوگیری از تفرقه با هر سه خلیفه بیعت کرد و افزون بر آن با آنها همکاری و همراهی کرد تا دشمنان اسلام و مسلمین نتوانند با استفاده از اختلاف و تفرقه به کیان اسلام و مسلمین ضربه بزنند. این رفتار امام علی (علیه السلام)، بیانگر اوج ایثار و از خود گذشتگی اوست.

عبدالمتعال صعیدی، استاد دانشگاه الازهر و از عالمان برجسته اهل سنت در مقاله ای با نام «علی بن ابی طالب (علیه السلام) و تقریب بین المذاهب» می نویسد:

این فضیلت بزرگ تنها برای علی ابن ابیطالب - رضی الله عنه و کرم الله وجهه - است که اولین بنیان گذار تقریب بین مذاهب بود تا اختلاف رأی و نظر موجب تفرقه و پراکندگی نگردد و غبار دشمنی میان طوائف مختلف بر پا نشود و با وجود اختلاف نظر، وحدت و یگانگی خود را حفظ کنند و برادرگونه زندگی نمایند. هر کس نسبت به نظر برادرش یکی از دو راه را در پیش بگیرد؛ یا برادرش را در پذیرش رأی و نظرش آزاد گذارد، (چه این که هر صاحب نظری یا نظرش صائب است و مأجور و یا بر خطاست و معذور) یا با برادرش به گونه ای شایسته و به دور از تعصب درباره موضوع مورد اختلاف به بحث و گفت و گو می پردازد؛ مقصود از بحث، رسیدن به حقیقت باشد نه غلبه و پیروزی. این یکی از فضائل علی (علیه السلام) است که از فضیلت و شرافت خانوادگی و نزدیکی او به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و پیشگامی او در ایمان، کم تر نیست؛ او بود که با اندیشه، با مال و شمشیر جهاد کرد. نخستین اختلاف میان مسلمین، اختلاف بر سر خلافت بود و

علی - رضی الله عنه - با آن که می دانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است، ولی با ابوبکر و عمر و عثمان مدارا کرد و از هیچ گونه کمک به آنان دریغ نفرمود تا نمونه عالی مدارا و حافظ اتحاد در زمان اختلاف رأی باشد و چون با اصرار مسلمین به خلافت رسید، هیچ کس را وادار به پذیرش خلافت خود نکرد و با یاران خود آن قدر گذشت و مناعت داشت که حتی بر ضد خوارج نیز حکم نکرد و وقتی که شمشیر به رویش کشیدند، دستور داد از قاتلش به خوبی پذیرایی کنند و بیش از یک ضربه به او نزنند. (۱)

امام علی (علیه السلام) در آغاز خطبه شقشقیه - مشهورترین خطبه نهج البلاغه که دانشمندان بزرگ اهل سنت، مانند ابن ابی الحدید، محمد عبده، فخر رازی، ملاسعد تفتازانی، قاضی یوسف و محی الدین خیاط، آن را شرح کرده اند - از خلفای پیشین خود شکایت می کند و آنان را به صفاتی معرفی می کند که تاریخ و روایات هم وجود آن صفات را تأیید می کند.

در بین سخنرانی، مردی روستایی پیش آمد و نامه ای به آن حضرت داد. حضرت علی (علیه السلام) مشغول خواندن نامه شد و از ادامه سخن منصرف شد. ابن عباس که در آن مجلس حاضر بود، گفت: سخن را ادامه دهید. حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «

تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ» و به سخن خود ادامه نداد. گویا امام علی (علیه السلام) می خواست بفرماید:

با وجود آن که آن چه گفتم یک حقیقت تاریخی است، ولی دوست ندارم آن را ادامه دهم؛ زیرا یادآوری این مطالب ایجاد کدورت می کند. جریانی بود که گذشت و تمام شد؛ آن سه نفر مردند و روز قیامت محکمه عدلی برپاست و خدا

ص: ۱۳۷

۱- (۱). عبدالمتعال صعیدی، استاد دانشگاه الأزهر به نقل از کتاب وحدت، گردآوری و تنظیم اداره پژوهش و نگارش وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، آذرماه ۱۳۶۲، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

بهترین داور است. شما هم این مطالب را پی گیری نکنید و درباره آن به بحث و گفت و گو نپردازید.

روشن تر از خطبه شقشقیه، در مطرح نکردن امور اختلاف انگیز، پاسخی است که امام علی (علیه السلام) به مرد اسدی می دهد. وقتی مرد اسدی از او سؤال کرد:

«كَيْفَ دَفَعِكُمْ قَوْمِكُمْ عَنْ هَذَا الْمَقَامِ وَأَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ؟» با این که شما (بنی هاشم) به مقام خلافت سزاوارتر بودید، چگونه شما را کنار زدند؟»

حضرت فرمود:

ای برادر اسدی! تو مردی پریشان و مضطربی که چنین پرسش می کنی؛ اما تو را حق خویشاوندی است و حقی که در پرسیدن داری و بی گمان طالب دانستن هستی، پس بدان که ظلم و خود کامگی از سوی دستگاه خلافت بر ما تحمیل شد؛ در حالی که ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استوارتر بود، جز خودخواهی و انحصارطلبی چیز دیگری نبود که گروهی بخل ورزانه به کرسی خلافت چسبیدند و گروهی نیز سخاوتمندانه از آن دست کشیدند؛ داور خداست و بازگشت همه ما به روز قیامت است. (۱)

ما از این پرسش و پاسخ می فهمیم که در زمانی که خطر بزرگی مانند معاویه جامعه اسلامی را تهدید می کرد، امام علی (علیه السلام) مایل نبود مسائل اختلاف انگیز مطرح شود.

امام علی (علیه السلام) بزرگ ترین عامل عزت و سرفرازی امت های پیشین را اتحاد و اتفاق و بالاترین عامل شکست و ذلت و سقوط آنها را تفرقه و جدایی می داند. امام علی (علیه السلام) در خطبه ۲۳۴ (خطبه قاصعه) به تفصیل به این نکته اشاره می کند:

ص: ۱۳۸

از کیف‌هایی که بر اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امت‌های پیشین فرود آمد، پرهیزید و تاریخ پیشینیان را در خوبی‌ها و سختی‌ها به یاد آورید و بترسید که همانند آنها باشید. پس آن‌گاه که در زندگی گذشتگان مطالعه و اندیشه می‌کنید، عهده‌دار چیزی باشید که عامل عزت آنان بود؛ دشمنان را از سر راهشان برداشت؛ سلامت و عافیت زندگی آنان را فراهم کرد، نعمت‌های فراوان را در اختیارشان گذاشت؛ به آنان کرامت و شخصیت بخشید؛ زیرا آنان از تفرقه و جدایی دوری کردند؛ بر وحدت و همدلی همت گماشتند؛ یکدیگر را به وحدت و داشتند و از کارهایی که پشت آنها را شکست و قدرت آنها را در هم کوبید، پرهیزید.

در تاریخ مؤمنان پیشین بیندیشید که چگونه از آزمایش و امتحان سر بلند بیرون آمدند؟ آیا بیش از همه مشکلات بر دوش آنها نبود؟ آیا بیش از همه مردم در سختی و زحمت نبودند؟ آیا بیشتر از همه مردم جهان در تنگنا نبودند؟ فرعون‌های زمان آنها را به بردگی کشاندند؛ همواره به بدترین شکل شکنجه شدند؛ انواع تلخی‌ها را به کامشان ریختند؛ دوران ذلت، نابودی و شکست‌پذیری تداوم یافت؛ به گونه‌ای که نه راهی برای سرپیچی وجود داشت و نه توان دفاع از خود را داشتند، تا آن‌که آنها با تلاش و استقامت و بردباری در راه خدا، ایستادگی در برابر ناملایمات و تحمل ناراحتی‌ها برای جلب رضایت خدا و قلبی سرشار از ترس از خدا مورد عنایت خداوند قرار گرفتند.

آنان را از تنگناهای بلا و سختی نجات داد؛ ذلت آنان را به عزت و بزرگواری و ترس آنها را به امنیت تبدیل فرمود؛ آنها را حاکم و زمامدار و پیشوای انسان‌ها قرار داد؛ این کرامت و بزرگی از سوی خدا به آنها رسید که خیال آن‌را نیز در سر نمی‌پروراندند، پس بیندیشید که آنها چگونه بودند؟

آن گاه که دارای وحدت اجتماعی، خواسته های مشترک، قلب های نزدیک به هم، دست های مددکار یکدیگر، شمشیرهای یاری کننده و نگاه ها به یک سو دوخته و اراده های واحد و همسو بودند. آیا آنان مالک و سرپرست سایر نقاط زمین نبودند؟ آیا رهبر و پیشوای همه دنیا نشدند؟

پس به پایان کار آنها نیز بنگرید؛ آن زمان که به تفرقه و پراکندگی روی آوردند، الفت و دوستی آنان از بین رفت و سخن ها و دل هایشان گوناگون شد؛ از هم جدا شدند؛ به حزب ها و گروه های دیگر پیوستند؛ خداوند نیز لباس کرامت خود را از تن شان بیرون آورد و نعمت های فراوان و شیرین را از آنها گرفت و داستان آنها در میان شما عبرت انگیز باقی ماند.

از حالات زندگی فرزندان اسماعیل پیامبر، فرزندان اسحاق پیامبر و فرزندان اسرائیل «یعقوب» عبرت گیرید. به راستی چه قدر حالات ملت ها با هم یکسان و در صفات و رفتار با یکدیگر همانند هستند. به روزگاری که آنها از هم جدا و پراکنده بودند، بیندیشید؛ زمانی که پادشاهان کسرا و قیصر بر آنان حکومت می کردند؛ آنها را از سرزمین های آباد، از کناره های دجله و فرات، از جاهای سرسبز و خرم دور کردند و به صحراهای کم گیاه و بی آب و علف، محل وزش بادهای و سرزمین هایی که زندگی در آن جا مشکل بود، تبعید کردند؛ آنان را در جاهای نامناسب، مسکین و فقیر، هم نشین شتران ساختند؛ خانه هایشان پست ترین خانه ملت ها؛ محل زندگیشان خشک ترین بیابان ها بود؛ نه دعوت حقی وجود داشت که به آن روی آورند و پناهنده شوند و نه سایه الفتی وجود داشت که در عزت آن زندگی کنند؛ حالات آنها دگرگون، قدرت آنها پراکنده و جمعیت انبوهشان متفرق بود؛ در بلایی سخت و جهالتی فراگیر فرو رفته بودند؛ دختران را زنده به گور می کردند؛ بت ها را پرستش می کردند؛ قطع رابطه با خویشاوندان و غارتگری های پیاپی در میان شان رواج یافته بود.

حال بنگرید به نعمت های بزرگ الهی که با بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر آنان فرو ریخت و ببیندیشید که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد و با دعوت خود آنها را به وحدت رساند؟ چگونه نعمت های الهی بال های کرامت خود را بر آنان گستراند و جویبارهای آسایش و رفاه را برای شان روان ساخت و تمام برکات آیین حق آنها را در بر گرفت؟... (۱)

امام علی (علیه السلام) در این فراز طولانی از خطبه قاصعه، به بهره گیری و درس آموزی از تاریخ پیشینیان اشاره کرد و وحدت و اتحاد را مایه عزت و سربلندی دولت و ملت، نابودی دشمنان، فراوانی نعمت و فرمانروایی و حکومت بر جهانیان می داند و تفرقه و پراکندگی را مایه سست شدن قدرت، خوار و ذلیل شدن، اسیر دست دشمنان شدن، جنگ و خون ریزی و نابودی ملت می داند و برای اثبات آن، شواهدی از سرگذشت پیشینیان از فرزندان اسماعیل و اسحاق و یعقوب ذکر می کند و به مردم زمان خود هشدار می دهد که زمان ها بسیار به هم شبیه و مثال ها نزدیک به هم هستند؛ یعنی همان گونه که پیشینیان پس از آن همه عزت و شوکت در سایه وحدت و اتحاد به خاطر تفرقه و پراکندگی نابود شدند، شما اعراب نیز پس از آن همه عزت و شوکتی که در سایه وحدت و الفتی که به برکت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ایجاد شد، گرفتار تفرقه شدید.

امام علی (علیه السلام) علل صعود، سقوط، شکست و پیروزی حکومت ها را در یکی از خطبه ها مطرح کرده و یکی از مهم ترین عوامل صعود و پیروزی را وحدت و یکی از مهم ترین عوامل سقوط و شکست را تفرقه دانسته است.

حضرت امام علی (علیه السلام) در خطبه ۲۵ نهج البلاغه می فرماید:

ص: ۱۴۱

به من خبر رسیده که «بُسْرین أُرطاه» بر یمن تسلط یافت. به خداسوگند می دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد؛ زیرا آنها در یاری باطل خود وحدت دارند؛ اما شما در دفاع از حق خود گرفتار تفرقه هستید؛ شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند؛

آنها امانت دار رهبر خود و شما خیانت کارید؛ آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی (آن قدر فرومایه اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شما امانت دهم، می ترسم که بند آن را بدزدید. (۱)

حضرت امام علی (علیه السلام) در این جا چهار عامل مهم پیروزی و چهار عامل مهم شکست و سقوط حکومت ها را بر می شمارند.

چهار عامل پیروزی

۱. وحدت؛

۲. اطاعت و پیروی از رهبری جامعه؛

۳. ادای امانت و وفای به عهد و پیمانی که با رهبر بسته اند؛

۴. اصلاح و آبادانی.

چهار عامل شکست

۱. تفرقه و پراکندگی؛

۲. نافرمانی از دستورهای رهبر و حاکم جامعه؛

۳. خیانت در امانت و شکستن بیعت و پیمان با رهبر؛

۴. فساد در جامعه.

این عوامل بر همه حکومت ها و ملت ها صدق می کند و اختصاص به حکومت و یا ملت اسلامی ندارد. این فرمایش مهم امام علی (علیه السلام) می تواند درس بسیار مهمی برای همه حکومت های بشری به ویژه حکومت اسلامی باشد.

ص: ۱۴۲

امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه امامت را عامل انسجام امت معرفی می کنند:

فَرَضَ اللَّهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرُوكِ... الْإِمَامَةَ نِظَاماً لِلْأُمَّةِ وَالطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْإِمَامَةِ؛ (۱)

خداوند، ایمان را برای رهایی شما از پلیدی شرک... و امامت را برای نظام و انسجام امت و اطاعت از امام را برای بزرگداشت و عظمت امامت قرار داد.

حضرت امام علی (علیه السلام)، امامت را عامل انسجام و وحدت امت می داند؛ زیرا رهبر، سکان دار جامعه است و مشکلات مردم را برطرف می کند و آنها را در مقابل دشمنان متحد می سازد.

در روایت مشهوری که فضل بن شاذان نیشابوری از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است، امامت، عامل قوام و پایداری جامعه، متحد کردن مردم در مقابل دشمنان، باز داشتن از فساد و تباهی و تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان معرفی شده است.

حضرت زهرا (علیها السلام) نیز می فرماید:

«فَرَضَ اللَّهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرُوكِ... وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَةِ». (۲)

پس خداوند ایمان را برای پاک ساختن انسان ها از شرک، و اطاعت از ما را برای نظام بخشیدن به امور مردم، و امامت و رهبری ما را برای جلوگیری از تفرقه واجب فرموده است.

امامت، عامل انسجام است؛ زیرا یکی از کارهای رهبر تشکیل امت است و امت به معنای ملتی است که وحدت هدف داشته باشد. وظیفه رهبر، تشکیل امت و وظیفه امت، اطاعت از امامت است. وحدت امت و امام، سنگ بنای تشکیل حکومت اسلامی است که پایه مکتب شیعه نیز بر آن استوار است.

ص: ۱۴۳

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

۲- (۲). علامه طبرسی، الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۸.

اگر رهبر قاطع باشد، ولی مردم از او پیروی نکنند، رهبر موفق نخواهد شد؛ همان گونه که در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز چنین شد.

حضرت امام علی (علیه السلام)، رعایت حقوق حکومت و مردم را مایه پیوند و هماهنگی و وحدت بین آنها می داند؛ یعنی پیوند امت و امام در سایه رعایت حقوق متقابل تحقق می یابد.

امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه با تمثیل و تشبیه زیبایی به این حقیقت اشاره می کند:

«وَمَكَانُ الْقِيمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النُّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ فَإِنْ انْقَطَعَ النُّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَائِفِرِهِ أَبَدًا». (۱)

مکان و جایگاه زمامدار دین و حکمران کشور، همانند جایگاه بند تسبیح است که دانه ها را جمع آوری و در کنار یکدیگر قرار می دهد. پس هنگامی که بند تسبیح بگسلد، دانه ها متفرق شده، هریک به گوشه ای پراکنده می شوند و دیگر هرگز نمی توان آنها را جمع آوری کرد.

امام رضا (علیه السلام) درباره جایگاه امامت چنین می فرماید:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصِيْلَمَاحُ الدِّينِ وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ رَأْسُ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرِ النَّفْسِ وَالصَّدَقَاتِ وَإِمْنَاءِ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ وَمَنْعِ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَيُتِمُّ حُدُودَ اللَّهِ وَيَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ». (۲)

همانا امامت، نگهبان دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است؛ امامت، ریشه رشد یابنده و شاخه پربرکت و سایه گستر اسلام است. تمامیت نماز،

ص: ۱۴۴

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶.

۲- (۲). کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، کتاب الحججه باب نادر جامع فی فضل الإمام.

زکات، روزه، حج، جهاد، جمع آوری مالیات و صدقات، امضاء و اجرای حدود و احکام و حراست از مرزها با امام است؛ امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می گرداند و حدود الهی را اجرا و از دین خدا دفاع می کند.

بدون تردید نظام و قوام یک جامعه به اتحاد بین امت و رهبر آن جامعه بستگی دارد.

امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه با کمال صراحت، فتنه انگیز و تفرقه افکن را مستوجب قتل می داند و نه تنها تفرقه افکن عینی و موجود را سزاوار چنین عقوبتی می داند، بلکه حتی کسی را که شعار تفرقه دهد و قدم نخستین اختلافات بین مسلمین را بر دارد، سزاوار مرگ می داند.

آن حضرت فرمود:

«وَالزُّمُومَا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ [عَلَى] مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذُّنْبِ أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشُّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ» (۱)

همواره با بزرگ ترین جمعیت ها باشید که دست خدا با جماعت است؛ از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها بهره شیطان است آن گونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود. آگاه باشید! هر کس که مردم را به تفرقه و جدایی دعوت کند، او را بکشید هر چند که زیر عمامه من باشد.

تفرقه موجب فتنه است. خداوند در قرآن فرمود:

«وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ؛ فتنه انگیزی بدتر از کشتن است.» (۲)

ص: ۱۴۵

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۲- (۲). بقره، آیه ۱۹۱.

تشخیص فتنه با رهبری جامعه است؛ همان گونه که حضرت امام علی (علیه السلام) خوارج را که شعار تفرقه انگیز می دادند و فتنه ایجاد می کردند، نابود کرد و فرمود: «

فَأَيْنِي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ ؛ (۱) من چشم فتنه را در آوردم».

رهبر جامعه باید مراقب تفرقه افکنان و فتنه انگیزان در جامعه باشد و با بصیرت و بینایی مردم را از شر فتنه و تفرقه نجات دهد.

قرآن، سنت و روایات معصومین (علیهم السلام) که شرح آن گذشت، ما را به وحدت، الفت و یگانگی دعوت می کنند و هدف تمام دستوره‌های اجتماعی اسلام ایجاد محبت، الفت، برادری و اتحاد میان مسلمین است. امر به نماز جمعه و جماعت؛ سلام کردن؛ مصافحه؛ معانقه؛ تبسم؛ ادخال سرور؛ مشورت؛ نصیحت؛ تعاون؛ اصلاح ذات البین؛ نظافت؛ امانت؛ عدالت؛ صداقت؛ مواسات؛ ترحم؛ عطف؛ احسان به والدین؛ صله رحم؛ مراعات حق همسایه؛ نوازش ایتم؛ برآوردن حاجت های مؤمنین؛ حسن معاشرت؛ مطایبه و مزاح؛ بدرقه و استقبال از مسافر؛ هدیه و سوغات بردن؛ عیادت مریض؛ تشییع جنازه؛ تسلیت به مصیبت دیده؛ تواضع؛ فروخوردن خشم؛ زکات؛ انفاق؛ دعا کردن برای مؤمنین و سپاس گزاری از نیکوکاران؛ مراسم حج را به یک شکل انجام دادن؛ جهاد کردن؛ اهتمام به امور مسلمین؛ روزه گرفتن و درد مستمندان را چشیدن و غیر آن مواردی است که می تواند پایه های وحدت ملی و ایمانی را تقویت کند و آثار و برکات زیادی را به دنبال داشته باشد.

همچنین نهی از هر عمل و صفتی که برای جلوگیری از پراکندگی و اختلاف و درگیری و نزاع میان مسلمین است: گمان بد؛ تجسس؛ دروغ؛ تهمت؛ غیبت؛

ص: ۱۴۶

ناسزا گفتن؛ تکبر؛ خودخواهی؛ استبداد و خودمحوری؛ مسخره کردن؛ نکوهش؛ گذاردن القاب بر روی دیگران؛ سرزنش؛ تحقیر؛ استخفاف؛ شماتت؛ قطع رحم؛ عاق والدین؛ سخن چینی؛ خدعه؛ تزویر؛ غش؛ کم فروشی؛ احتکار؛ طمع؛ ریا و ظاهرسازی؛ ستم و تجاوز؛ نفاق؛ حسد؛ کینه توزی؛ خشونت؛ مجادله؛ نجوا و درگوشی صحبت کردن در جمع؛ خُلف وعده؛ تعصب بی جا؛ دادن نسبت ناروا؛ طولانی شدن قهر؛ جهل و نادانی؛ عمل بر اساس هوی و هوس و موارد دیگری که شارع مقدس از آنها نهی فرموده است، تهدیدهای مهمی برای پایه ها و اساس وحدت ملی و اسلامی کشور هستند و زمینه را برای اختلاف، درگیری و پراکندگی فراهم می کنند.

امنیت

امنیت، همواره یکی از مهم ترین مسائل بشر بوده است حتی انسان های نخستین نیز همواره دنبال امنیت و آرامش بودند و با هر وسیله دفاعی که داشتند سعی می کردند تا این احساس را در خود به وجود بیاورند.

وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) خانه خدا را بنا می کند، دو کار بزرگ را از خداوند درخواست می کند؛ یکی، مبعوث شدن پیامبری از میان فرزندان او و دیگری، امنیت این مکان برای همه مردم و خداوند نیز هر دو دعای او را مستجاب فرمود.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) چنین دعا کرد:

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ)؛ ۱ پرورگارا! از میان فرزندان ما رسولی را مبعوث کن تا آیات تو را برای مردم تلاوت کند.

ص: ۱۴۷

حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) فرمود:

»

أَنَا دَعَوُهُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ «؛ من مصداق استجابت دعای پدرم، ابراهیم(علیه السلام) هستم؛ آن گاه که در زمان بنای کعبه عرض کرد:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ.» (۱)

حضرت ابراهیم(علیه السلام) به خداوند عرضه داشت:

رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا؛ ۲ پروردگارا! این جا را محل امن و آسایش قرار بده.

خداوند نیز دعایش را مستجاب کرد و نعمت امنیت را به این مکان عطا کرد و فرمود:

(فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا)؛ ۳ در آن خانه، آیات ربوبیت هویداست و در آن خانه مقام ابراهیم خلیل(علیه السلام) است، پس هر که در آن داخل شود، در امان است.

خداوند می فرماید:

(أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا)؛ ۴ آیا ندیده اند که ما آن شهر را حرم امن و امان قرار دادیم.

وقتی گروهی از اهل قریش می گویند: ای پیامبر! اگر ما به تو ایمان بیاوریم این ها ما را از سرزمین خود بیرون می کنند و ما در امنیت نیستیم، خداوند در پاسخ می فرماید:

ص: ۱۴۸

۱- (۱). طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۴۹.

أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا؟؛ ۱ آیا ما حرم مکه را برایشان محل آسایش و ایمنی قرار ندادیم؟

خداوند در قرآن مکه را شهری نمونه از نظر امنیت معرفی می کند:

(وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً)؛ ۲ و خدا برای شما مثال زد؛ مثل شهری را (چون شهر مکه) که در آن امنیت کامل حکم فرما بود و مردم آن شهر در آسایش و اطمینان زندگی می کردند.

برپایی بازارها در ماه های حرام بدان دلیل بود که امنیت اقتصادی در آن ماه ها وجود داشت و مهاجمان در ماه های یاد شده به جنگ نمی پرداختند.

از سوی دیگر، امنیت محیط دینی مکه سبب می شد تا قریش با بهره گیری از آن، به هر نقطه ای که می خواهند مسافرت کنند؛ آنان با بهره گیری از این امتیاز که اهل حرم الهی هستند، از هر گزندی از سوی هر غارت گری در امان بودند.

خداوند در سوره قریش به این نکته اشاره دارد:

(رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ)؛ ۳ خدای کعبه را بپرستید؛ زیرا شما را از گرسنگی [نجات داد] طعام داد و از ترس و خطر ایمن ساخت.

جاحظ می نویسد:

قریش هنگام خروج از مکه، اشیایی خاص بر خود آویزان می کردند، تادیگران بدانند که آنان اهل حرم هستند. از این رو، کسی به آنها آسیبی نمی رساند. (۱)

ص: ۱۴۹

خداوند در سوره تین نیز، به این ویژگی های مهم شهر مکه اشاره می فرماید:

(وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ)؛ ۱ سوگند به این شهر (مکه معظمه) امن و امان.

بهشت را نیز به عنوان جای امن و آسایش معرفی می کند:

(ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ)؛ ۲ داخل بهشت شوید؛ در حالی که دارای سلامت و امنیت هستید.

و نیز فرمود:

(يَدْخُلُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ)؛ ۳ از هر میوه ای که بخواهند، آماده است و در امنیت کامل هستند.

امنیت از دیدگاه قرآن کریم، آن قدر مهم است که هم مقدس ترین مکان دنیا (مکه معظمه) و هم والاترین مکان قیامت، یعنی بهشت را با آن توصیف می کند.

امنیت، همواره از آرزوهای دیرینه بشر بوده است. فراهم کردن امنیت فراگیر، امنیت شغلی، امنیت قضایی و امنیت مرزی از وظایف مهم حکومت است. بدون امنیت، توسعه در هیچ بخشی امکان پذیر نیست. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از همان ابتدای به دست گرفتن حکومت به این امر مهم اهتمام داشت و مواضع روشن خود را در اهمیت برقراری امنیت همه جانبه بیان کرد.

امام علی (علیه السلام) ایجاد امنیت و آرامش را همانند حکومت، هرچند ستمگر، ضروری می داند.

امام علی (علیه السلام) در جایی دیگر می فرماید:

مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار

خود مشغول و کافران هم بهره مند شوند؛ مردم در سایه حکومت زندگی کنند؛ به وسیله حکومت بیت المال جمع آوری می گردد؛ به کمک آن با دشمنان می توان مبارزه کرد؛ جاده ها امن و امان و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان هستند. (۱)

سکوت و صبر امام علی (علیه السلام) به خاطر حفظ کیان اسلام، امنیت مسلمانان و جامعه اسلامی بود. وقتی آن حضرت به حکومت رسید، هیچ کس را برای بیعت مجبور نکرد و اجازه نداد که بیعت با وی به کسی تحمیل شود و امنیت فردی و سیاسی کسی مورد تجاوز قرار بگیرد.

پس از بیعت مردم با حضرت امام علی (علیه السلام) چند نفر مخالفت ورزیدند و بیعت نکردند؛ اما امام علی (علیه السلام) اجازه نداد یارانش متعرض آنان شوند و آنان را تحت فشار قرار داده و با زور از آنان بیعت بگیرند.

حضرت امام علی (علیه السلام) حکومت و قدرت را برای هدف دنیایی نمی خواست، بلکه مهم ترین اهداف و وظایف حکومت خود را احیای ارزش های دینی، اصلاح جامعه و برقراری امنیت می دانست:

خدایا! تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود، بلکه می خواستیم تا نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم تا بندگان ستم دیده ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجرا گردد. (۲)

امام علی (علیه السلام) اسلام را مایه امنیت اساسی معرفی کرده است:

ص: ۱۵۱

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ وَسَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ وَنُورًا لِمَنْ اسْتِضَاءَ بِهِ وَفَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ وَلُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّعَ وَتَبَصَّرَ لِمَنْ عَزَمَ وَعَيْبَرَةً لِمَنْ اتَّعَظَ وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ وَرَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ وَجُنَّةً لِمَنْ صَبَرَ» (۱).

ستایش خداوندی را سزاست که راه اسلام را گشود؛ راه نوشیدن آب زلالش را بر تشنگان آسان فرمود؛ ستون های اسلام را در برابر ستیزه جویان استوار کرد و آن را پناه گاه امنی برای پناه برندگان، و مایه آرامش برای وارد شوندگان قرار داد.

اسلام؛ حجت و برهان برای گویندگان و گواه روشن برای دفاع کنندگان؛ نور هدایت گر برای روشنی خواهان؛ مایه فهمیدن برای خردمندان؛ عقل و درک برای تدبیرکنندگان؛ نشانه ای گویا برای جویندگان حق؛ روشن بینی برای صاحبان عزم و اراده؛ پندپذیری برای عبرت گیرندگان؛ عامل نجات و رستگاری برای تصدیق کنندگان؛ آرامش دهنده تکیه کنندگان؛ راحت و آسایش توکل کنندگان و سپری نگه دارنده برای استقامت کنندگان است.

همه بخش های امنیت به طور کامل با یکدیگر ارتباط دارند و هریک بر دیگری به شدت تأثیر گذار است. حضرت امام علی (علیه السلام) در راه برقراری امنیت اجتماعی و سیاسی و نفی هرگونه خودکامگی و استبداد در عرصه حکومت در ضمن خطبه ای می فرماید:

پس با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید؛ چنان که از آدم های خشمگین کناره می گیرند، دوری نجوید؛ با ظاهر سازی با من رفتار نکنید و گمان مبرید که اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید یا در پی

ص: ۱۵۲

بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق یا عرضه کردن عدالت بر او مشکل باشد، عمل به آن دشوارتر خواهد بود. پس از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید؛ زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم، نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید، پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست؛ او مالک ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست؛ ما را از آن چه بودیم خارج و بدان چه صلاح ما بود در آورد؛ به جای گمراهی هدایت و به جای کوری، بینایی به ما عطا فرمود. (۱)

این عبارت حضرت هرگونه حکومت استبدادی را محکوم می کند و با این که خود دارای مقام عصمت و علم لدنی است، به مشورت و بی پروایی در گفتن حق و اجرای عدالت و نیز موضع گیری شفاف امر کرد و از هرگونه محافظه کاری و ریاکاری و احساس ترس از گفتن حقیقت و عدل باز می دارد.

بدین ترتیب زمینه برقراری امنیت فردی و اجتماعی و سیاسی را فراهم می آورد.

در جامعه ای که افراد آن به خاطر ترس از حکومت نتوانند حرف حق خود را بگویند و امنیت کافی برای بیان حقایق وجود نداشته باشد، استعدادها شکوفا نمی شود و جامعه به توسعه همه جانبه نمی رسد و مردم به دروغ و فریب و ریاکاری روی می آورند.

آزادی بیان و امنیت به طور قطع در چهارچوب حفظ نظام اسلامی و در حدود احکام مبین اسلام است؛ زیرا به تعبیر حضرت این اسلام است که امنیت را به وجود آورده است. پس باید در چهارچوب اسلام باشد. کجرفتاری ها و ناهنجاری های اجتماعی و بی بندباری هایی که به نام آزادی رخ می دهد، مایه

ص: ۱۵۳

نابودی امنیت و ضد توسعه کشور است. یکی از بخش های امنیت، امنیت اقتصادی و روابط مربوط به آن است.

امام علی (علیه السلام) در بخشنامه ای به مأموران جمع آوری زکات نوشت:

«با ترس از خدایی که یکتاست و همتایی ندارد، حرکت کن؛ در سر راه هیچ مسلمانی را نترسان؛ با زور از زمین [کشاورزی] او نگذر؛ افزون تر از حقوق الهی از او مگیر؛ هرگاه به آبادی رسیدی در کنار آب فرود آی؛ [بدون اجازه] وارد خانه کسی مشو؛ با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا در میان شان قرار گیری؛ به آنها سلام کن؛ و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن. سپس می گویی:

ای بندگان خدا! مرا ولی و جانشین خدا به سوی شما فرستاده است تا حق خدا را که در اموال شماست، تحویل بگیرم. آیا در اموال شما حقی است که به نماینده او پردازید؟ اگر کسی گفت: نه دیگر به او مراجعه نکن و اگر کسی پاسخ داد: آری، همراهش برو؛ بدون آن که او را بترسانی یا تهدید کنی یا به کار مشکلی وادار سازی؛ هر چه از طلا و نقره به تو رساند، بردار؛ اگر دارای گوسفند یا شتر بود بدون اجازه اش وارد نشو؛ زیرا بیشتر اموال از آن اوست؛ آن گاه که داخل شدی سخت گیری نکن؛ حیوان ها را به دو دسته تقسیم کن و به صاحبش اجازه ده که خود انتخاب کند؛ پس از انتخاب اعتراض نکن؛ باقی مانده را نیز به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند و بر انتخاب او خرده مگیر؛ به همین گونه رفتار کن تا باقی مانده آن، حق خداوند باشد؛ اگر دامدار از این تقسیم و انتخاب پشیمان است و از تو درخواست گزینش دوباره را دارد، او را همانند آغاز کار همراهی کن پس حیوانات را درهم کن و به دو دسته تقسیم نما تا حق خدا را برگیری؛ در تحویل گرفتن حیوانات، حیوان پیر، دست و پا شکسته، بیمار و معیوب را برای زکات نپذیر؛ زکات گرفته شده را به فردی که

اطمینان داری و دلش برای اموال مسلمین می سوزد، بسیار تا آن را به پیشوای مسلمین برساند و او نیز آن را بین آنها تقسیم کند». (۱)

حضرت امام علی (علیه السلام) تأمین و تضمین امنیت اقتصادی همه طبقات جامعه را به مالک اشتر سفارش نموده است.

امام علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر، امنیت همه جانبه و فراگیر تولیدکنندگان، عرضه کنندگان، توزیع کنندگان، بازرگانان، مصرف کنندگان و دیگران را گوشزد می کند و می فرماید:

«تو را سفارش می کنم که بازرگانان و صاحبان صنایع را به نیکوکاری سفارش کن؛ بازرگانانی که در شهر ساکنند یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن هستند. و بازرگانانی را که با نیروی جسمانی کار می کنند؛ چرا که آنان منابع اصلی سود و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش و آورندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار مانند بیابان ها و دریاها، دشت ها و کوهستان ها و جاهایی هستند که مردم در آن زندگی نمی کنند یا توانایی رفتن به آن جا را ندارند.

بازرگانان مردمی آرامند، پس از ستیزه جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت؛ آنان مردمی هستند که فتنه انگیزی ندارند؛ در کار آنها چه در شهری که تو به سر میبری یا در شهرهای دیگر زندگی می کنند، بیندیش با توجه به آن چه که یادآور شدم این را هم بدان که در میان بازرگانان، کسانی هستند که تنگ نظر، بدمعامله، بخیل و احتکارکننده اند که تنها با زورگویی به سود خود می اندیشند و کالا را به قیمتی که می خواهند، می فروشند. این سودجویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیان بار و عیب بزرگی برای زمامدار است، پس از احتکار کالا جلوگیری

ص: ۱۵۵

کن؛ زیرا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از آن جلوگیری می کرد؛ خرید و فروش در جامعه اسلامی باید به سادگی و برابر موازین عدالت و با نرخ هایی که به فروشنده و خریدار زبانی نرساند، انجام گیرد؛ کسی را که پس از بخشنامه تو احتکار کند، مجازات کن تا عبرت دیگران شود؛ اما در کیفر او زیاده روی نکن. (۱)

بخش های گفته شده امنیت، در سایه امنیت قضایی تأمین و تضمین می شود. امام(علیه السلام) درباره امنیت قضایی در عهدنامه مالک اشتر می نویسد:

«سپس از میان مردم برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن؛ کسانی که مراجعه فراوان آنها را به ستوه در نیاورد؛ برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد؛ بر اشتباهاتش پافشاری نکند؛ بازگشت به حق - پس از آگاهی - برای او دشوار نباشد؛ ریشه طمع را از دل بر کن و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد؛ در شبهات از همه با احتیاطتر عمل کند؛ در یافتن دلیل بیشتر از همه پافشاری کند؛ از مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود؛ در کشف امور از همه شکیباتر و پس از آشکار شدن حقیقت در دوری از دشمنی از همه جلوتر باشد؛ ستایش فراوان او را فریب ندهد؛ چرب زبانی او را منحرف نسازد؛ چنین کسانی بسیار اندکند و پس از انتخاب قاضی در قضاوت های او بسیار بیندیش، آن قدر به او ببخش که نیازهای او بر طرف گردد؛ به گونه ای که به مردم نیازمند نباشد؛ از نظر مقام و منزلت او را آن قدر گرامی دار که نزدیکان تو به نفوذ در او طمع نکنند تا از توطئه آنان در نزد تو در امان باشد؛ در دستورهایی که دادم نیک بنگر که این دین در دست بدکاران گرفتار آمده بود و با نام دین به هوی پرستی پرداخته و دنیای خود را به دست می آوردند». (۲)

ص: ۱۵۶

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲- (۲). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

امام علی (علیه السلام) برای انتخاب قاضی شرایط مهمی را به مالک گوشزد می کند؛ زیرا امنیت قضایی، اساس جامعه است و قاضی با قضاوتش روحیه امید و دلگرمی را در جامعه می گستراند، امنیت و آرامش را به ارمغان می آورد، انسان خطا کار و مجرم نیز همواره احساس نگرانی و ناامنی می کند که اگر پایش به دادگاه کشیده شود، قاضی عادل و وجود دارد که به حق حکم کرده و تحت تاثیر هیچ چیز دیگری قرار نخواهد گرفت؛ به گونه ای که نه فشارهای سیاسی او را از صدور حکم عادلانه باز می دارد و نه مال و هوی و هوس او را از اجرای عدالت منصرف می کند.

وقتی خبر تسلط سپاه معاویه بر شهر انبار به امام علی (علیه السلام) رسید، از شدت رنج شکسته شدن حرمت مردم و خدشه دار شدن امنیت آنها و نیز از سستی کوفیان افسرده شد و خطبه مفصلی به نام خطبه «جهادیه» ایراد فرمود.

این خطبه بیانگر حساسیت امام علی (علیه السلام) نسبت به حرمت مردم و جایگاه امنیت آنها است.

امام علی (علیه السلام) در آن خطبه پس از ستایش پروردگار فرمود:

«جهاد در راه خدا دری از درهای بهشت است که خدا آن را به روی دوستان ویژه خود گشوده است.

جهاد، لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است و کسی که جهاد را ناخوشایند بداند و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می پوشاند؛ گرفتار بلا و مصیبت می شود و خوار و ذلیل می گردد؛ دل او را در پرده گمراهی گذارده و حق از او روی می گرداند و به دلیل ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است.

آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان، دعوت کردم و گفتم: پیش از آن که آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید، به خدا

سوگند! هر ملتی که در درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد؛ اما شما سستی به خرج دادید و ذلت و خواری را پذیرفتید تا آن جا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین های شما را تصرف کرد و اینک فرمانده معاویه (مرد غامدی) با لشکرش وارد شهر انبار شد. وی فرماندار من «حسان بن حسان بکری» را کشت و سربازان شما را از مرزهای تان بیرون رانده است.

به من خبر رسید که مردی از لشکر شام به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بود، وارد شد و خلخال، دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را به غارت برد؛ در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع جز گریه و التماس کردن نداشتند؛ لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون این که حتی یک نفر آنان زخمی بردارد، یا قطره خونی از او ریخته شود؛ اگر برای این حادثه تلخ مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من نیز سزاوار است [که چنین شود].

شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند! این رویداد قلب انسان را پر از غم و اندوه می کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود پراکنده اید. ننگ تان باد و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید. به شما حمله می کنند؛ اما شما حمله نمی کنید، با شما می جنگند؛ اما شما نمی جنگید، این گونه معصیت خدا می شود و شما هم راضی هستید.

وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می دهم، می گوئید، هوا گرم است مهلت ده تا سوز گرما بگذرد و آن گاه که در زمستان فرمان جنگ می دهم، می گوئید، هوا خیلی سرد است، بگذار سرما برود.

آیا همه این بهانه ها برای فرار از سرما و گرما بود؟ وقتی شما از گرما و سرما

فرار می کنید به خدا سوگند! از شمشیر بیشتر گریزانید.» (۱)

امام علی (علیه السلام) برای از بین رفتن امنیت افراد جامعه حتی یک زن غیرمسلمان که در پناه حکومت اسلامی زندگی می کند، دل می سوزاند و مرگ یک انسان را پس از شنیدن این خبر سزاوار می داند و افراد خود را برای حاضر نشدن در جهاد چنین نکوهش می کند:

«يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَمَّا رَجَلَ حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ؛ (۲) ای کسانی که به مردان می مانید، ولی مرد نیستند! ای کودک صفتان بی خرد و ای عروسان حجله نشین».

حضرت امام علی (علیه السلام) سپاهیان و ارتشیان را یکی از پایه های مهم حفظ و برقراری امنیت در مرزها و راه های کشور می داند:

«فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ - وَزَيْنُ الْوَالِهَةِ وَعِزُّ الدِّينِ وَسَبِيلُ الْأَمْنِ وَالْخَفْضُ - وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ»؛ (۳)

پس با عنایت خدا سپاهیان، حافظان و پناه گاه مردم، زینت و وقار زمامداران، عزت و شوکت دین هستند و راه ها به وسیله آنان در امنیت است و [انجام] کار مردم جز با سپاهیان ممکن نیست.

آن حضرت به مالک اشتر توصیه می کند که اگر دشمن پیشنهاد صلح داد، آن را بپذیرد؛ زیرا صلح موجب برقراری امنیت در جامعه می شود و تنها در سایه صلح و امنیت، بشر به کمال می رسد و استعدادها شکوفا می شود:

ص: ۱۵۹

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۳- (۳). همان، نامه ۵۳.

«هرگز پیشنهاد صلح از طرف دشمن را که خشنودی خدا در آن است، رد مکن؛ زیرا آسایش رزمندگان و آرامش فکری تو و امنیت کشور در فضای صلح آمیز تأمین می گردد؛ اما پس از آشتی مراقب دشمن باش؛ زیرا گاهی دشمن نزدیک می شود تا غافل گیر کند، پس دوراندیش باش و خوشبینی خود را متهم کن.

حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید یا او را در پناه خود امان دادی، به عهد خویش وفادار باش و آن چه بر عهده گرفتی امانت دار باش و با جان خود از پیمان خود دفاع کن؛ زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست و همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر دارند. تا آن جا که مشرکین زمان جاهلیت نیز به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند، وفادار بودند؛ زیرا آینده ناگوار پیمان شکنی را آزموده بودند پس هرگز پیمان شکن مباش و در عهد خود خیانت مکن و دشمن را فریب مده؛ زیرا کسی جز نادان بدکار بر خدا گستاخی روا نمی دارد و عهد و پیمانی را که با نام او شکل می گیرد، نمی شکند؛ خدایی که با رحمت خود مایه آسایش بندگان و پناه گاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است تا همگان به حریم امن او روی آورند.

پس فساد، خیانت و فریب در عهد و پیمان راه ندارد. مبادا! قرار دادی را امضاء کنی که در آن برای دغل کاری و فریب راه هایی وجود دارد و پس از محکم کاری و دقت در قرارداد، دست از بهانه جویی بردار. مشکلات پیمانی که بر عهده ات قرار گرفته و خدا آن را بر گردنت نهاده و امید به پیروزی آینده تو را به همراه دارد، بهتر از پیمان شکنی است که از کیفر آن می ترسی و در دنیا و آخرت نمی توانی پاسخ گوی پیمان شکنی باشی». (۱)

ص: ۱۶۰

حضرت امام علی (علیه السلام) در این نامه مالک را از هرگونه پیمان شکنی باز می دارد؛ زیرا عهد و پیمان مایه آسایش و امنیت مردم است و پیمان شکنی بی اعتمادی و سپس ناامنی را به دنبال دارد.

بنابراین امنیت یکی از اساسی ترین نیازهای جامعه بشری است؛ زیرا با امنیت جامعه به رشد و توسعه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می رسد و به همین دلیل حکومت اسلامی موظف است افزون بر شناسایی علل و عوامل ایجاد ناامنی در جامعه، پایه های امنیت و آرامش را نیز تقویت کند.

تعلیم و تربیت

یکی از مهم ترین و اساسی ترین اصول و ارزش ها، تعلیم و تربیت افراد جامعه است. حکومت باید زمینه رشد فرد و جامعه را فراهم آورد و استعدادها را برای رسیدن به کمال انسانی و اسلامی شکوفا سازد.

تعلیم و تربیت، هدف بعثت و در رأس آموزه های همه انبیای الهی بوده است. در قرآن کریم نیز آمده است:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا - مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ). ۱

اوست خدایی که پیغمبری بزرگوار و مکتب نرفته را از میان عرب بادیه نشین برانگیخت تا آیات وحی خدا را بر آنان تلاوت کند و آنها را از جهل و اخلاق زشت، پاک سازد و شریعت کتاب آسمانی و حکمت الهی بیاموزد، با آن که پیش از همه در دریای جهالت و گمراهی غرق بودند.

در آیه گفته شده تربیت بر تعلیم مقدم ذکر شده است و در آیه زیر تعلیم مقدم بر تربیت است:

(يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ)؛ ۱ تا آیات تو را برای مردم تلاوت کنند و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزند و آنها را تزکیه کنند.

قرآن نیز هدف از بعثت پیامبران را تربیت می داند:

(كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ). ۲

همان گونه که در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم تا آیات ما را برای شما تلاوت کند و شما را تربیت نماید.

حکومت الهی همه پیامبران برای تعلیم و تربیت جامعه و پرورش انسان کامل بوده است. اقتصاد، صنعت و طبیعت پیش نیاز تربیت انسان نمونه و کامل است و حکومت اسلامی نیز موظف است تا همه امکانات خود را برای رسیدن به این هدف به کار بگیرد. قرآن از قول شعیب پیامبر (علیه السلام) می فرماید:

(إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ ، مَا اسْتَطَعْتُ)؛ من هیچ انگیزه و هدفی جز اصلاح و تربیت انسان ها ندارم.

امام علی (علیه السلام) پس از بیان حقوق متقابل حکومت و مردم، آموزش عمومی و رشد اخلاق و فضایل اخلاقی و تربیت مردم را از حقوق مردم بر حکومت می شمارد:

«حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْ لَا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْ مَا تَعْلَمُوا». (۱)

ص: ۱۶۲

حق شما بر من آن است که از خیرخواهی شما دریغ نوزم؛ بیت المال را برای شما مصرف کنم؛ شما را آموزش دهم تا از جهل و نادانی نجات یابید، و شما را تربیت کنم تا فراگیرید.

علم سرچشمه همه خیرات و جهل و نادانی سرچشمه همه بدی هاست. تربیت صحیح پایه و اساس همه پیشرفت ها است و تنها در سایه تربیت درست، جامعه به کمال می رسد. کمال و سعادت جامعه بالاترین هدف و وظیفه اساسی حکومت اسلامی است. امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي صَلَاحِ [إِصْلَاحِ] الْجُمْهُورِ»؛ (۱)

بالاترین سعادت، تلاش برای اصلاح امور و تربیت همه مردم است.

آن حضرت یکی از وظایف حکومت را اصلاح و تربیت مردم می داند:

»

وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا»؛ اصلاح و تربیت مردم». (۲)

فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ». (۳)

کوتاهی نکردن در موعظه و تلاش برای نصیحت و آنچه پروردگار به او واگذار کرده است، وظیفه امام است. ریشه همه تباهی ها و بدبختی ها نبود تربیت صحیح است. امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«عَدَمُ الْأَدَبِ سَبَبٌ كُلُّ شَرٍّ»؛ (۴) نبود ادب و تربیت علت هر شر و بدی است.

ص: ۱۶۳

۱- (۱). جمال الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، چاپ دانشگاه تهران، ج ۶، ص ۳۹.

۲- (۲). نهج البلاغه، نامه ۴۳.

۳- (۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

۴- (۴). ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، داراحیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۲۵۸.

امام علی (علیه السلام) پس از رخداد تاریخی حکمیت، شامیان و پیروان معاویه را کج فهم و دارای تربیت نادرست توصیف می کند و می فرماید:

«جُفَاهُ طَعَامٌ وَ عَيْدٌ أَفْزَامٌ جُمِعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ وَ تُلْقَطُوا مِنْ كُلِّ شَوْبٍ مِمَّنْ يَبْغِي أَنْ يُفَقَّهَ وَ يُؤَدَّبَ وَ يُعَلَّمَ وَ يُدْرَبَ وَ يُؤَلَّى عَلَيْهِ وَ يُؤْخَذَ عَلَى يَدَيْهِ» (۱).

آن ها سنگدلان، اوباش و اراذل و بردگانی از گروه های مختلفی هستند که از هر سو گرد آمده اند؛ اینان کسانی هستند که سزاوار است بفهمند، ادب شوند، بیاموزند و تربیت شوند؛ کسانی هستند که برای آن ها باید قیام و سرپرستی تعیین کرد و دستشان را گرفت و از تصرف آن ها در اموالشان جلوگیری کرد.

حضرت امام علی (علیه السلام) درباره تربیت مردم می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ بَشَّتُ لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ [بِهَا الْأَنْبِيَاءُ] الْأَنْبِيَاءُ بِهَا أُمَّهَاتُكُمْ وَ أَدَّيْتُ إِلَيْكُمْ مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ أَدَّبْتُكُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَشْتَقِيْمُوا وَ حَدَوْتُكُمْ بِالزَّوْجِرِ فَلَمْ تَشْتَوْسِقُوا».

لله انتم! اتوقعون اماماً غيري يطا بكم الطريق ويرشدكم السبيل؟ الا انه قد ادبر من الدنيا ما كان مقبلاً، و اقبل منها ما كان مدبراً وازمع الترحال عبادالله الاخيار، وباعوا قليلاً من الدنيا لايبقى بكثير من الاخره لايفنى» (۲).

ای مردم! من پند و اندرزهایی را که پیامبران برای امت های خود بیان کردند در بین شما انتشار دادم و وظائفی را که جانشینان پیامبران گذشته در میان مردم خود داشتند، تحقق بخشیدم؛ با تازیانه شما را ادب کردم؛ اما نپذیرفتید؛ به راه راست نرفتید؛ با هشدارهای فراوان شما را فراخواندم، ولی جمع نشدید.

ص: ۱۶۴

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۳۸.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

شما را به خدا! آیا منتظرید رهبری غیر از من با شما همراهی کند و راه حق را به شما نشان دهد؟ آگاه باشید! آنچه از دنیا روی آورده بود، پشت کرد و آنچه پشت کرده بود، روی آورد؛ بندگان نیکوکار خدا آماده کوچ شدند و دنیای اندک و نابود شدنی را با آخرت جاویدان عوض کردند.

زامداران باید پیش از هر کس دانش آموخته و تربیت یافته باشند؛ زیرا کسی که خود دانش آموخته و تربیت یافته نباشد، نمی تواند به تعلیم و تربیت دیگران پردازد.

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا - [فَعَلَيْهِ أَنْ يَبِيدَ أَوْ فَلَيبِيدَ] بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيئُهُ بِسَيْرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيئِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ» (۱)

کسی که خود را رهبر مردم می داند، باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران پردازد، خود را بسازد و پیش از آنکه به گفتار تربیت کند، با کردار بیاموزد؛ زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند، سزاوارتر به تعظیم است از آنکه دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد.

حضرت امام علی (علیه السلام) پیش از این که مردم را به کاری وادارد، خود اول مجری آن بود و پیش از این که از کاری نهی کند، اول خود از آن کار دوری می کرد. حضرت امام علی (علیه السلام) فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعِهِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ أَتَنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا» (۲)

ای مردم! به خدا سوگند! من شما را به اطاعتی بر نمی انگیزم، جز آنکه خود

ص: ۱۶۵

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

پیش از شما آن را انجام داده ام؛ شما را از معصیتی باز نمی دارم، جز آنکه پیش از شما آن را فرو می گذارم.

حاکمان در عمل باید مردم را به سمت اصلاح و تربیت راهنمایی کنند. حکومت با تهدید، زور و فشار نمی تواند آدمیان را به سوی هدایت و تربیت بکشانند؛ زیرا اساس تربیت و رشد، میل و انگیزه و خواست فرد است. حکومت باید زمینه تربیت، رشد و تعالی انسان ها را فراهم سازد. شاید بتوان با روش مستبدانه و خودکامانه مردم را با خود همراه کرد؛ اما چنین حرکتی نه تنها نمی تواند زمینه ساز تربیت آن ها باشد، بلکه موجب پیدایش ریا، نفاق و کفر خواهد شد. امام علی (علیه السلام) در سخت ترین شرایط سیاسی نیز حاضر نشد تا با زور و فشار، مردم را به سوی تربیت بکشانند. آن حضرت می فرماید:

«وَلَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلُكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ؛ (۱) مرا نرسد که شما را به چیزی وادارم که ناخوش می انگارید». آن حضرت معتقد بود که مردم باید خود بخوانند و در مسیر تربیت گام نهند در غیر این صورت، تربیتی حاصل نخواهد شد. آن حضرت در نامه ای به یکی از استانداران خود به نام «قرظه بن کعب انصاری» می نویسد:

«وَلَسْتُ أَرَى انْجِيْبَ احِدًا عَلَى عَمَلٍ يَكْرَهُه؛ (۲) به نظر من درست نیست که کسی را مجبور به کاری کنم که آن کار را دوست ندارد». نمی توان کسی را با اجبار و اکراه به سوی کمال برد. در منطق دین هیچ گونه خودکامگی و قیومیت در تربیت و هدایت راه ندارد. حضرت امام علی (علیه السلام) پس از جنگ نهروان که مردم را برای مقابله با قاسطین و دفع تجاوز آنان فرا خواند و آنان سستی نشان دادند، در خطبه ای به

ص: ۱۶۶

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸.

۲- (۲). احمد یحیی بلاذری، أنساب الأشراف، دارالفکر، ج ۲، ص ۳۹۰.

«وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُضِيءُ لِحُكْمِكُمْ وَ يُقِيمُ أَوْدَاقَكُمْ وَ لَكِنِّي لَا أَرَى إِضْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي». (۱) من به خوبی می دانم که چه چیز شما را اصلاح می کند و از کجی به راستی می آورد؛ اما حاضر نیستم برای اصلاح شما خود را تباه سازم. مبنای تربیت آدمی، ترغیب است. اساس رسالت مصلحان حقیقی نیز، ابلاغ است نه اجبار. امام علی (علیه السلام) به عمار که برای هدایت «مغیره بن شعبه» تلاش می کرد، فرمود:

«وَ قَالَ (عَلِيهِ السَّلَام) لِعِمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ [رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى] وَ قَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَامًا دَعَاهُ يَا عَمَّارُ فَإِنَّهُ [لَنْ يَأْخُذَ] لَمْ يَأْخُذَ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ عَلَى عَمِدٍ [لَبَسَ] لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَيِّئَاتِهِ». (۲) چون عمار پسر یاسر با مغیره بن شعبه بحث می کرد و پاسخ او را می داد، امام به او فرمود: ای عمار! مغیره را رها کن؛ زیرا او از دین به مقداری که او را به دنیا نزدیک کند، برگرفته و از روی عمد حقائق را بر خود پوشیده داشته است تا شبهات را بهانه ای برای لغزش های خود قرار دهد. حکومت بر اساس تهدید، تحمیل و اجبار نمی تواند به تربیت مردم پردازد؛ زیرا تربیت باید به طور کامل بر اساس رغبت و خواست فرد باشد و حکومت باید زمینه های پذیرش و خواست افراد جامعه را برای تربیت صحیح و حقیقی آماده کند و موانع آن را نیز برطرف سازد. حضرت امام علی (علیه السلام) پس از بیان فرهنگ و روابط اجتماعی جاهلی، نخستین گام های تربیتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دگرگون سازی و از بین بردن موانع رشد مردم معرفی می کند:

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ - أَرْسَلَهُ بِالَّذِينَ الْمَشْهُورِ وَ الْعَلَمِ الْمَأْثُورِ - وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَ النُّورِ السَّاطِعِ - وَ الضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ - إِزَاحَهُ لِلشُّبُهَاتِ وَ اخْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ - وَ

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۶۹.

۲- (۲). نهج البلاغه، حکمت ۴۰۵.

تَحْذِيرًا بِالآيَاتِ وَتَخْوِيفًا بِالْمَثَلَاتِ - وَ النَّاسُ فِي فِتْنٍ انْحَزِمَ فِيهَا حِزْبُ الدِّينِ - وَ تَزَعَّرَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ - فَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَ تَشَتَّتَ الْأَمْرُ وَ ضَاقَ الْمَخْرُجُ وَ عَمِيَ الصَّدْرُ - فَالْهُدَى خَامِلٌ وَ الْعَمَى شَامِلٌ - عُصَبَى الرَّحْمَنِ وَ نُصْرَةَ الشَّيْطَانِ - وَ خُذِلَ الْإِيمَانُ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ - وَ تَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَ دَرَسَتْ سُبُلُهُ وَ عَفَتْ شُرُكُهُ - أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَ وَرَدُوا مَنَاهِلَهُ - بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ وَ قَامَ لَوَاؤُهُ - فِي فِتْنٍ دَاسِيَتُهُمْ بِأَخْفَافِهَا وَ وَطِنَتُهُمْ بِأُظْلَافِهَا - وَ قَامَتْ عَلَى سَيْنَابِكِهَا «٣» فَهَمَّ فِيهَا تَائِهُونَ - حَائِزُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ - فِي خَيْرِ دَارٍ وَ شَرِّ جِيرَانٍ - نَوْمُهُمْ سُهْوٌ «٤» وَ كُحْلُهُمْ دُمُوعٌ - بِأَرْضٍ عَالِمَهَا مُلَجِّمٌ وَ جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ. «(١)» شهادت می دهم که محمد(صلی الله علیه و آله) بنده خدا و فرستاده اوست؛ خداوند او را با دینی آشکار و نشانه ای پایدار و قرآنی نوشته شده و استوار؛ نوری درخشان؛ چراغی تابان؛ فرمانی آشکار کننده فرستاد تا شک و تردیدها را نابود سازد و با دلائل روشن استدلال کند؛ با آیات الهی مردم را از کارهای زشت بازدارد و از کیفرهای الهی بترساند. خدا، پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) را زمانی فرستاد که مردم گرفتار فتنه ها، رشته های دین پاره شده، ستون های ایمان و یقین ناپایدار بود؛ در اصول دین اختلاف داشته و امور مردم پراکنده بود؛ راه رهایی دشوار، پناهگاهی وجود نداشت؛ چراغ هدایت بی نور و کور دلی همگان را فراگرفته بود؛ خدای رحمان معصیت می شد و شیطان را یاری می کردند؛ ایمان بی یاور مانده بود؛ ستون های آن ویران و نشانه های آن انکار شده بود؛ راه های آن ویران و جاده های آن کهنه و فراموش گردید؛ مردم دوران جاهلی شیطان را اطاعت می کردند؛ به راه های او می رفتند؛ از آبشخور شیطان سیراب می شدند؛ با دست مردم دوران جاهلیت نشانه های شیطان آشکار و پرچم او برافراشته گردید؛

ص: ۱۶۸

فتنه ها مردم را لگد مال و با سم های محکم خود نابودشان کرد و پا برجا ایستاده بود؛ اما مردم حیران و سرگردان، بی خبر و فریب خورده در کنار بهترین خانه (کعبه) و بدترین همسایگان (بت پرستان) زندگی می کردند؛ خواب آنها بیداری و سرمه چشم آن ها اشک بود؛ در سرزمینی که دانشمند آن لب فرو بسته و جاهل گرامی بود، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به اصلاح و تربیت مردم پرداخت:

«اللَّهُمَّ دَاخِيَ الْمِدْحَوَاتِ وَدَاعِمِ الْمَسِيئَاتِ وَجَابِلِ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا شَقِيَّتِهَا وَسَيِّئَاتِهَا اجْعَلْ شَرَائِفَ صِلَمَاتِكَ وَنَوَامِي بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحِ لِمَا انْعَلَقَ وَالْمُعَلِّنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَالِدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ وَالِدَّمَاعِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ قَائِمًا بِأَمْرِكَ مُسْتَوْفِزًا فِي مَرْضَاتِكَ غَيْرَ نَاكِلٍ عَنْ قُدَمٍ وَلَا وَاهٍ فِي عَزْمٍ وَاعِيًا لَوْحِيكَ حَافِظًا لِعَهْدِكَ مَا ضَيَّأَ عَلَى نَفَاذِ أَمْرِكَ حَتَّى أَوْرَى قَبَسَ الْقَابِسِ وَأَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْخَابِطِ وَهُدَيْتَ بِهِ الْقُلُوبَ بَعْدَ حَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَالْآثَامِ».

(۱)

بار خدایا! ای گستراننده هر گستره؛ ای نگه دارنده آسمان ها؛ ای آفریننده دل های با فطرت؛ دل های رستگار و دل های شقاوت زده. گرامی ترین درودها و افزون ترین برکات خود را بر محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده ات که خاتم پیامبران گذشته (علیهم السلام) و گشاینده درهای بسته و آشکارکننده حق با برهان است، بفرست؛ او که دفع کننده لشکرهای باطل و در هم کوبنده شوکت گمراهان است؛ آن گونه که بار سنگین رسالت را بر دوش کشید و به فرمانت قیام کرد و به سرعت در راه خشنودی تو گام برداشت؛ به گونه ای که حتی یک قدم هم به عقب برنگشت؛ اراده او سست نشد و در پذیرش و گرفتن وحی نیرومند بود؛ حافظ و نگهبان عهد و پیمان تو بود و در اجرای فرمان تو تلاش کرد تا آن جا که نور حق را

ص: ۱۶۹

آشکار و راه را برای جاهلان روشن کرد و دل‌هایی که در فتنه و گناه فرو رفته بودند، هدایت شدند.

از موانع و مقتضات مهم تربیت، موانع و مقتضیات سیاسی است. سیاست و حکومت در تربیت نقش بسزایی دارد. امام علی (علیه السلام) فرمود:

«الْمُلْكُ كَالنَّهْرِ الْعَظِيمِ تَسْتَمِدُّ مِنْهُ الْجِدَاوِلُ، فَإِنْ كَانَ عَذْبًا عَذِبَتْ، وَإِنْ كَانَ مِلْحًا مِلِحَتْ» (۱).

زامدار همچون رودخانه پهناوری است که رودهای کوچک از آن جاری می‌شود. پس اگر آب رودخانه پهناور گوارا باشد، آب رودهای کوچک نیز گوارا خواهد بود و اگر شور باشد، آب آنها نیز شور خواهد بود.

سیاست‌های حکومت در یک جامعه بر دو گونه است؛ یا بستر مناسبی برای تربیت است؛ یا مانعی بر سر راه تربیت است؛ سیاست‌های معتدل و مبتنی بر رفق، مدارا، رحمت و محبت از مقتضیات تربیت و سیاست‌های غیرمعتدل و مبتنی بر تندگی، خشونت و سختگیری و هرگونه افراط و تفریط از موانع تربیت است.

بر همین اساس در نهج البلاغه اصل اعتدال‌گرایی در برنامه‌ها و سیاست‌ها، رفتارها و عملکردهای تربیتی مورد توجه قرار گرفته است. حضرت امام علی (علیه السلام) که حاکم جامعه اسلامی بود، به استانداران و کارگزاران خود گوشزد می‌کرد تا اعتدال‌گرایی را سرلوحه کار خود قرار دهند. آن حضرت اعتدال را نتیجه خردورزی و نادانی را نتیجه افراط و تفریط می‌دانست.

«لَمَّا يُرَى الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفَرِّطًا؛ (۲) همیشه جاهل یا افراط‌گر و یا تفریط‌کننده است.» در جای دیگر نیز، این حال افراط و تفریط را این گونه یادآور می‌شود:

ص: ۱۷۰

۱- (۱). ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، دارالحياء التراث العربی، ج ۲۰، ص ۲۷۹.

۲- (۲). نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

لَقَدْ عَلِقَ بِيَتَايَطِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَهُ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَ [هُوَ ذَلِكَ الْقَلْبُ وَذَلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ أَضْدَادًا مِنْ خِلَافِهَا فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَإِنْ هَيَّاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ وَإِنْ أَشِيَعَدَّهُ [الرِّضَا] الرِّضَى نَسِيَ التَّحْفُظَ وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ وَإِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ اسْتَلَبَتْهُ الْغَرَّةُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّهُ الْجَزَعُ وَإِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْعَاهُ الْغِنَى إِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْعَاهُ الْغِنَى وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّهُ الْجَزَعُ وَإِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَتْ بِهِ الضَّعْفُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشُّبْعُ كَطَّئَتْهُ الْبِطْنَةُ فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ. (۱)

به رگ های درونی انسانی پاره گوستی به نام «قلب» آویخته شده است که شگرف ترین اعضای درونی اوست؛ چیزهایی سرشار از حکمت و غیر آن در آن وجود دارد.

چنان چه امیدی در دل پدید آید، طمع آن را خوار گرداند؛ اگر طمع بر آن هجوم آورد، حرص آن را تباه سازد؛ اگر نومیدی بر آن چیره شود، تأسف خوردن آن را از پای درآورد؛ اگر خشمناک شود، کینه توزی آن فزونی یابد و آرام نگیرد؛ اگر به خشنودی دست یابد، خویشتن داری را از یاد برد؛ اگر ترس آن را فراگیرد، پرهیز کردن آن را مشغول سازد؛ اگر به گشایشی برسد، دچار غفلت زدگی شود؛ اگر مالی به دست آورد، بی نیازی آن را به سرکشی کشاند؛ اگر مصیبت ناگواری به آن رسد، بی صبری رسوایش کند؛ اگر به تهیدستی مبتلا گردد، بلاها او را مشغول سازد؛ اگر گرسنگی بی تابش کند، ناتوانی آن را از پای درآورد؛ اگر زیادی سیر شود، سیری آن را زیان رساند. پس هرگونه کُند روی برای آن زیانبار و

ص: ۱۷۱

هرگونه تندروی برای آن فساد آفرین است.

مربی باید افراط و تفریط را به خوبی بشناسد؛ مرزها را خوب تشخیص دهد و کسانی را که خواهان تربیت هستند، به سوی اعتدال حرکت دهد.

امام علی (علیه السلام) در نخستین خطبه حکومتی خود، به این حقیقت اشاره کرده است:

«الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَآثَارُ النَّبُوَّةِ وَمِنْهَا مَنْفَعُ السُّنَّةِ وَإِلَيْهَا مَصِيرٌ» . (۱)

انحراف به چپ و راست، گمراهی و ضلالت است. راه میانه و مستقیم، جاده وسیع حق است. قرآن، آیین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همین طریق را توصیه می کند و سرانجام همین جاده، مقیاس و معیار سنجش کردار همگان است.

امام علی (علیه السلام) در جای دیگر نیز می فرماید:

«مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَبَشَّرُوهُ بِالنَّجَاهِ وَمَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَشِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَحَذَرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ» . (۲)

آن که میانه را پیش گیرد، بستانیدش و به نجات مژده دهندش و آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند و از تباهی اش بر حذر دارند.

اعتدال گرایی در زندگی فردی، اجتماعی و در فرایندهای اقتصادی و دین داری، زمینه تربیت صحیح را فراهم می کند. حضرت امام علی (علیه السلام) فرمود:

«كُنْ سَيِّمِحًا وَلَا تَكُنْ مُبِدِّرًا وَكُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُفْتَرًا؛ (۳) بخشنده باش نه اسراف کننده و اندازه نگه دار و بر خود سخت مگیر».

ص: ۱۷۲

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۲- (۲). همان، حکمت ۲۲۲.

۳- (۳). نهج البلاغه، نامه ۲۱.

آن حضرت در نامه ای به زیاد بن ابیه، معاون عبدالله بن عباس (استاندار بصره) نوشت:

»

فَدَعَ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا؛ (۱) میانه رو باش و از زیاده روی دست بردار).

حضرت امام علی (علیه السلام) به کارگزاران خود سفارش کرد تا در اداره امور، اعتدال گرا باشند و از افراط و تفریط دوری کنند.

«وَلْيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ؛ (۲) و باید کاری را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فرو ماند».

آن حضرت در نامه ای به عمرو بن سلمه ارحبی، او را به رعایت اعتدال در رفتار با غیرمسلمانانی که در قلمرو حکومت او زندگی می کردند، توصیه کرد و فرمود:

«أَمَّا بَعِيدُ فَإِنَّ دَهْرًا قَيْنَ أَهْلِي بَلَدِكَ شَكَّوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً وَاحْتِقَارًا وَجَفْوَةً وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يُدْنَوْا لِيَشْرَوْكِهِمْ وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَيُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَابًا مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بِطَرْفٍ مِنَ الشَّدَةِ وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّأْفَةِ وَأَمْزِجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». (۳)

پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت، قساوت و تحقیر مردم و سنگدلی تو شکایت کردند، من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم؛ زیرا مشرکند، نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بد رفتاری هستند؛ زیرا با ما هم پیمانند. پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم آمیز و رفتاری توأم با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه روی را در نزدیک یا دور کردن آنان رعایت کن.

ص: ۱۷۳

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۳۳.

۲- (۲). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳- (۳). نهج البلاغه، نامه ۱۹.

آن حضرت اعتدال را اساس دین می داند و می فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ وَسُبُلُهُ قَاصِدَةٌ مَنْ أَخَذَ بِهَا لِحِقٍّ وَغَنِمَ وَمَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَ نَدِمَ». (۱)

آگاه باشید! قوانین دین یکی و راه های آن معتدل، مستقیم و نزدیک است؛ هر که بدان چنگ زند، به کاروان حق پیوندد و از آن بهره مند شود و هر که از آن باز ایستد، گمراه شود و پشیمان گردد.

آن حضرت اجرای عدالت را در گرو رعایت اعتدال می داند:

«عَلَيْكَ بِالقَصْدِ فِي الْأُمُورِ فَمَنْ عَدَلَ عَنِ القَصْدِ جَارَ وَمَنْ أَخَذَ بِهِ عَدَلَ». (۲)

بر تو باد به میانه روی در کار؛ زیرا هر که از میانه روی برگرداند، ستم کند و هر که بدان پای بند گردد، به عدالت رفتار کند.

افراط و تفریط، انسان را از حق دور می کند و به باطل و ستم آلوده می گرداند.

امام علی (علیه السلام) درباره دوستان و دشمنان به دور از اعتدال خود، فرمود:

«وَسَيَهْلِكُ فِي صَتْنَفَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الحُبُّ إِلَى غَيْرِ الحَقِّ وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ البُغْضُ إِلَى غَيْرِ الحَقِّ وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ النَّمَطِ الْأَوْسَطِ فَالزُّمُوهُ وَالزُّمُوهَا». (۳)

از نظر من به زودی دو گروه هلاک می گردند؛ دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود و دشمنی که در کینه توزی با من زیاده روی کند و راه باطل برگزیند، بهترین مردم از نظر من گروه میانه رو هستند، از آنها جدا نشوید.

در جای دیگر نیز فرمود:

«هَلِكُكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ؛ دُو كَسْ بِه خَاطِر مَن تَبَاه شَدَنَدُ:

ص: ۱۷۴

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰.

۲- (۲). عبدالواحد امدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۲۰.

۳- (۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

دوستی که اندازه نگاه نداشت و دشمنی که بغض مرا در دل کاشت».

حضرت امام علی (علیه السلام) خود را یک انسان معتدل معرفی می کند و توصیه می کند، که همه باید به این میزان توجه کنند:

«نَحْنُ التُّمْرِقَةُ الْوُسْطَى [الَّتِي يَلْحَقُ بِهَا التَّالِي بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَالْإِثْمَاءُ يَرْجِعُ الْغَالِي ؛ ما در جایگاه میانه ایم؛ [پس] عقب افتادگان باید به ما بپیوندند و تندروان غلو کننده باید به سوی ما باز گردند.»

در دیوان منسوب به امام علی (علیه السلام) نیز آمده است:

نحن نوم النمط الاوسطا لسنا كمن قصر او افراطا (۱)

ما شیوه میانه را می جوئیم؛ از کسانی نیستیم که کوتاهی یا فزون کاری کنند.

وَطَرِيقَنَا الْقَصْدُ؛ (۲) راه و روش ما میانه روی است».

او که خود مظهر کمالات انسانی و نمونه انسان کامل است، همه را به میانه روی و اعتدال فرا می خواند و می فرماید:

«مَنْ أَرَادَ السَّلَامَةَ فَعَلَيْهِ بِالْقَصْدِ؛ (۳) هر که خواهان سلامت است، باید میانه روی را پیشه خود سازد.»

سلامت فکری، روحی و روانی، سلامت سیاسی و اجتماعی، سلامت مادی و اقتصادی همه در پرتو اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط است. یک مؤمن باید میانه رو باشد.

نیز فرمود:

«الْمُؤْمِنُ سِيرَتُهُ الْقَصْدُ؛ (۴) راه و رسم مؤمن، میانه روی است.»

ص: ۱۷۵

۱- (۱). دیوان امام علی (علیه السلام)، ص ۲۳۲.

۲- (۲). جمال الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم، چاپ دانشگاه تهران، ج ۴، ص ۵۴.

۳- (۳). جمال الدین محمد خوانساری، همان، ج ۵، ص ۲۶۶.

۴- (۴). جمال الدین محمد خوانساری، همان، ج ۱، ص ۷۴.

آن حضرت در توصیف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«الْمُؤْمِنُ سَيْرُهُ الْقَصْدُ وَ سَيِّئَتُهُ الرُّشْدُ وَ كَلَامُهُ الْفَضْلُ وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ؛ (۱) راه و رسم او (رسول خدا) اعتدال، روش او صحیح و متین و سخنانش روشنگر حق از باطل و حکمش عادلانه بود».

بنابراین بر همه - حکومت، حاکمان، کارگزاران و عموم مردم - لازم است تا با پیروی از سنت و سیره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) همواره در امور فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و عبادی از افراط و تفریط دوری کنند و اساس برنامه ها و تصمیم گیری ها و سیاست ها را بر پایه اعتدال و میانه روی تنظیم کنند تا راه راست و نجات را بیابند. حکومت باید در تمام سیاست گذاری ها و عملکردها از این مرز خارج نشود و دستورهای حکومتی خود را همان گونه که حضرت امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه به کارگزاران خود سفارش فرموده، بر اساس این اصل مهم صادر کند و در مسائل فرهنگی و تربیتی نیز زمینه هرگونه افراط و تفریط را از بین ببرد و بسترهای لازم را برای رعایت اصل اعتدال و شکوفایی استعدادهای انسانی و تربیت دینی مهیا سازد.

نتیجه

فلسفه تشکیل حکومت ها تحقق اصول، ارزش ها و اهداف مقدس است؛ این اصول و ارزش ها ممکن است در انواع حکومت ها متفاوت باشند. از دیدگاه نهج البلاغه عدالت از مهم ترین اصول و پایه و اساس شکل گیری حکومت است؛ زیرا فلسفه بعثت پیامبران و نزول کتاب های آسمانی و تشکیل حکومت دینی است که حضرت در جاهای مختلف نهج البلاغه آن را بیان می کند. آزادی انسان ها

ص: ۱۷۶

در عرصه های سیاسی، اجتماعی و معنوی نیز یکی از مهم ترین آرمان ها و اهداف حکومت الهی است که حضرت به آن اشاره می کند. وحدت و یکپارچگی، قوام و دوام یک جامعه را به دنبال دارد و اختلاف و پراکندگی مایه سقوط و نابودی یک اجتماع و حکومت است. امنیت نیز یکی از ارزش های مهم و اصلی است که حکومت ها باید برای ایجاد آن تلاش کنند. مسئله تعلیم و تربیت نیز هدف نهایی حکومت هاست؛ چرا که اساس و پایه همه این امور ساختن و به کمال رساندن انسان است.

ص: ۱۷۷

۱. مفهوم عدالت در نهج البلاغه را بیان کنید.
۲. فوائد اجرای عدالت از دیدگاه امام علی (علیه السلام) را بنویسید.
۳. از دیدگاه امام علی (علیه السلام) جود برتر است یا عدل. چرا؟
۴. آزادی از نگاه امام علی (علیه السلام) چیست؟
۵. آزادی معنوی از دیدگاه امام علی (علیه السلام) را بیان کنید.
۶. آزادی بیان در نهج البلاغه چگونه بیان شده است؟
۷. آزادی سیاسی در نهج البلاغه را تشریح نمایید.
۸. نقش حکومت در ایجاد وحدت را توضیح دهید.
۹. چهار عامل پیروزی از دیدگاه امام علی (علیه السلام) را بنویسید.
۱۰. امنیت از دیدگاه امام علی (علیه السلام) چگونه محقق می شود؟
۱۱. حکومت در تعلیم مردم چه نقش مهمی دارد؟
۱۲. امام علی (علیه السلام) درباره نقش تربیتی حکومت چه مسائلی را بیان می کند؟
۱۳. اعتدال در تربیت چه جایگاهی دارد؟

اشاره

اهداف آموزشی

۱. آشنایی با ساختار حکومت
۲. تبیین شرایط حاکم اسلامی
۳. آشنایی با وظایف حاکم اسلامی
۴. آشنایی با نقش مردم در حکومت
۵. آشنایی با حقوق متقابل مردم و حاکم

مقدمه

یکی از رویکردهای مهم در یک حکومت، ساختار آن است. در نظام اسلامی، حاکم و زمامدار نقش اساسی دارد؛ به همین دلیل، حاکم باید شرایط خاصی داشته باشد. تا بتواند وظایف مهمی را که بر عهده اوست، انجام دهد. درایت، معرفت، عدالت، قوت و سلامت نفس از مهم ترین شرایط اوست. اجرای دین و شریعت، تأمین معیشت مردم، قضاوت و داوری از وظایف مهم حکومت اسلامی است. نقش، حضور و مشارکت جدی مردم نیز در بقاء و تداوم حکومت امری ضروری و لازم است. در حقیقت حاکم و مردم حقوقی بر یکدیگر دارند که رعایت آنها ثبات و دوام حکومت و رعایت نکردن آنها سقوط و نابودی حکومت را در پی دارد. در این فصل به تفصیل در این رابطه سخن خواهیم گفت.

اداره امور مردم از سنگین ترین امانت ها و زمامداری، آزمونی سخت و مسئولیتی بس بزرگ است و تنها کسانی می توانند از این آزمون سربلند بیرون آیند و حق این امانت را اداء کنند و مسئولیت خویش را انجام دهند که شرایط پذیرش این مسئولیت را داشته باشند و زمامدارانی می توانند حقوق مردمان را به درستی ادا نمایند و حکومت را به اهداف آن نزدیک کنند که دارای درایت، معرفت، عدالت، قوت و سلامت باشند و اگر غیر از این باشد، تباهی و خودکامگی، گمراهی و بیدادگری، دولت و ملت را نابود می سازد.

امام علی (علیه السلام) در این باره چنین هشدار داده است:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَمَّا يَبْغَى أَنْ يَكُونَ الْوَالِيَّ عَلَى الْفُرُوجِ وَالِدِّمَاءِ وَالْمَعَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامِهِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَلَمَّا الْجَاهِلُ فَيَضِيحُ لَهُمْ بِجَهْلِهِ وَلَمَّا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَلَا الْمُزْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَلَا الْمَعْطَلُّ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكُ الْأُمَّةَ». (۱)

شما خوب می دانید که نه جایز است که بخیل بر ناموس، جان، غنیمت ها و احکام مسلمانان ولایت یابد و امامت آنان را عهده دار شود تا در مال آنان حریص گردد؛ نه نادان تا با نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد؛ نه ستم کار، تا به ستم عطای آنان را ببرد؛ نه حیف و میل کننده اموال، تا به گروهی بیخشد و گروهی را محروم سازد؛ نه آن که به خاطر حکم کردن، رشوه ستاند تا حقوق را پایمال کند و آن را چنان چه باید، نرساند؛ نه آن که سنت را ضایع، و امت را به هلاکت دراندازد.

ص: ۱۸۰

بنابراین داشتن شرایط یاد شده برای یک حاکم اسلامی ضروری است و نبود این شرایط در زمامداران، به حکومت جاهلانه و گمراهانه تبدیل می شود.

درایت

با توجه به اهمیت مدیریت انسانی، از شرایط اساسی زمامداری، درایت و خردمندی است و کسی نمی تواند بدون خردورزی و برداشت های صحیح از امور گوناگون و فهم عمیق مسائل جامعه را به خوبی اداره کند.

شرط تصمیم گیری های درست و بموقع در اداره امور، درایت و خردمندی است. بدون تشخیص درست مسائل و برداشت آگاهانه از امور، چگونه می توان به تصمیمی درست دست یافت و حقوق مردم را پاس داشت و پرچم حکومت دینی را برافراشت؟ امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به درایت در امور سفارش کرد و فرمود:

»

اعْقِلُوا الْخَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَاهُ لِمَا عَقَلَ رِوَايَهُ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ؛ (۱) چون خبری را شنیدید، آن را نیک بفهمید و در آن بیندیشد، نه این که بشنوید و نقل کنید؛ زیرا نقل کنندگان علم بسیارند، ولی اندیشه کنندگان در آن اندک اند.»

انسانی که اهل درایت نیست، بی اندیشه سخن می گوید و بدون فهم عمیق عمل می کند، پیوسته در اشتباه به سر می برد و خود و دیگران را به سوی تباهی سوق می دهد. امام علی (علیه السلام) در ضمن خطبه ای چنین فرموده است:

«وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أُبْدَاهُ وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَاوَاهُ وَإِنَّ الْمُنافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ لَا يَدْرِي مَا ذَا لَهُ وَمَا ذَا عَلَيْهِ وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ

ص: ۱۸۱

تَعَالَى وَهُوَ نَقِيُّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالِهِمْ سَلِيمِ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ فَلْيَفْعَ». (۱)

هر آینه زبان مؤمن در پس قلب اوست و قلب منافق در پس زبان او؛ زیرا مؤمن هنگامی که آهنگ گفتن کند، نخست در درون خود در آن بیندیشد؛ اگر نیک بود، بر زبان آرد؛ اگر بد بود، پنهانش دارد؛ اما منافق هر سخن که بر زبانش آید، بگوید و نداند که چه به سود اوست و چه بر زیان او. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ایمان بنده ای استوار نگردد تا دل او استوار شود؛ دل او استوار نشود تا زبان او استوار نگردد». پس هر یک از شما که تواند خدا را دیدار کند؛ در حالی که دست به خون و مال مسلمانان نیالوده و زبان به ریختن آبرویشان نگشوده باشد، باید چنین کند.

انسان تنها با درایت و تدبیر می تواند خود و دیگران را از لغزش و پشیمانی در امان نگه دارد، پس داشتن درایت در اداره امور جامعه حیاتی است. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است:

«الْفِكْرُ فِي الْأَمْرِ قَبْلَ مَلَابَسَتِهِ يُؤْمِنُ الزَّلَّلَ؛ (۲) اندیشیدن در هر کار پیش از ورود به آن، [انسان را] از لغزش ایمن می سازد».

بیشترین لغزش ها در ادراک امور نتیجه نبود خردورزی و درایت است. امام علی (علیه السلام) یادآور شده است:

»

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَقَبْحِ الزَّلَّلِ؛ (۳) پناه می بریم به خدا از خفتن عقل و زشتی لغزش ها.

درایت و خردمندی در هر امری لازم و در اداره امور از نخستین شرایط است که بدون آن هیچ چیز سامان نمی یابد.

ص: ۱۸۲

۱- (۱). همان، خطبه ۱۷۶.

۲- (۲). شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۶۹.

۳- (۳). نهج البلاغه، حکمت ۲۲۴.

امیر مؤمنان (علیه السلام) چنین رهنمود داده است:

«يَحْتَاجُ الْإِمَامُ إِلَى قَلْبٍ عَقُولٍ وَلِسَانٍ قَوْلٍ وَجَنَانٍ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ صَبْرًا؛ (۱) پیشوا و رهبر به قلبی اندیشمند و زبانی گویا و دلی که بر اقامه حق استوار باشد، نیازمند است.»

معرفت

حکومت اسلامی، حکومتی است که حکمیانه اداره می شود و شرط تحقق چنین نظامی، معرفت، بصیرت و حکمت زمامدار است و در غیر این صورت به فرموده امام علی (علیه السلام) حکومت جهالت و ضلالت بر جامعه حاکم خواهد شد:

»

لَمَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي... وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ؛ (۲) جایز نیست که نادان زمامدار مسلمانان گردد تا به نادانی خویش آنان را به گمراهی برد.»

داشتن علم و معرفت از شرایط اساسی زمامداری است و سزاوارترین مردم به اداره امور، عالم ترین آنان است. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز به صراحت فرمود:

»

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ؛ (۳) ای مردم! سزاوارترین مردم به خلافت، قوی ترین آنان بدان و داناترین آنها به فرامین خداوند است.»

معرفت و حکمت، نقش بسزایی در مدیریت دارد، و نزدیک ترین کسان به پیام آوران الهی در اداره جوامع بر اساس آموزه های آنان، عالم ترین مردم به آموزه های آنان است. علی (علیه السلام) در حکمتی نورانی فرموده است:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ؛ (۴) همانا نزدیک ترین مردم به

ص: ۱۸۳

۱- (۱). شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۴۷۲.

۲- (۲). نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۳- (۳). همان، خطبه ۱۷۳.

۴- (۴). همان، حکمت ۹۶.

پیامبران (علیه السلام)، داناترین آنان است، بدان چه آورده اند.»

انسان فاقد معرفت و حکمت پیوسته به افراط و تفریط عمل می کند و چنین انسانی، مدیریتی نامتعادل دارد و همه امور را دست خوش آشفتنگی و تزلزل می کند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

«لَا يُرَى الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا؛ (۱) جاهل را نمی بینی مگر این که یا افراط می کند یا تفریط.»

نقطه مقابل این نوع مدیریت، مدیریت دانایان است که اعتدال را سرلوحه کار خود قرار می دهند. چنان که امیر بیان علی (علیه السلام) نیز فرموده است:

«الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.» (۲)

دانای فهمیده و زیرک کسی است که مردم را از آرزوش خدا مأیوس نسازد؛ از مهربانی و رحمت او آنها را نا امید نکند و از عذاب ناگهانی وی ایمن شان ندارد.

معرفت و حکمت، دید انسان را در اداره امور جامعه وسعت می بخشد و او را از تنگ نظری و کوتاه بینی به دور می دارد؛ به رفتاری معتدل و حکیمانه می کشاند؛ اما نبود معرفت و حکمت در حکومت، جز پیمودن راه جهالت و کشاندن مردم به گمراهی و عملکردی تنگ نظرانه و بیدادگرانه نتیجه دیگری ندارد.

امام علی (علیه السلام) در وصف آنانی که داوری و حکومت میان مردم را بر عهده می گیرند؛ اما معرفت و حکمت کافی ندارند، چنین فرموده است:

«دشمن ترین مردم در نزد خدا، دو کس باشند: یکی آن که خداوند او را به خود وانهاده؛ او از راه راست به دور افتاده؛ دل او شیفته بدعت است؛ مردم را به گمراهی

ص: ۱۸۴

۱- (۱). همان، حکمت ۷.

۲- (۲). همان، حکمت ۹۰.

می کشاند؛ دیگران را به فتنه دراندازد و راه رستگاری پیشینیان را به روی خود مسدود سازد؛ در مرگ و زندگی گمراه کننده پیروان خویش و برگیرنده بار گناه دیگران است؛ اما خود، گناهان خویش را پایندان. دیگری، کسی است که کوله باری از نادانی فراهم ساخته، خود را در میان جماعت نادان امت درانداخته، شتابان در تاریکی فتنه تازان کور در بستن پیمان سازش میان مردم آدمی نمایان که او را دانا نامیده اند و او نه چنان است؛ چیزی را بسیار فراهم آورده که اندکش بهتر از بسیار آن است؛ خویشتن را از آبی گنده سیراب کرده و چه بسا چیزهای بی فایده در گنجینه خاطر خود انداخته؛ در میان مردم به داوری نشیند و خود را عهده دار گشودن مشکل دیگری بیند؛ اگر کار سر بسته ای نزد او ببرند، نمونه ای چند از رأی خود آماده گرداند و آن را صواب داند؛ کارها بر او مشتبه گردیده؛ عنکبوتی را ماند که در بافته های تار خود خزیده؛ نداند که بر خطاست یا به حقیقت رسیده؛ اگر به صواب رفته باشد، ترسد که راه خطا پیموده؛ اگر به خطا رفته، امید دارد آن چه گفته صواب بوده است؛ نادانی است که راه جهالت پوید؛ کوری است که در تاریکی گمشده خود جوید؛ آن چه گوید، نه از روی قطع و یقین گوید؛ به گفتن روایت ها پردازد و چنان که گاه را بر باد دهند، او را زیر و رو سازند. به خدا سوگند! نه راه صدور حکم را دانسته است؛ نه منصبی را که به عهده اوست، شایسته است؛ آن چه را خود نپذیرد، علم به حساب نیاورد؛ جز مذهب خویش، مذهبی را حق شمارد؛ اگر حکمی را نداند، آن را بپوشاند تا نادانی اش نهفته بماند؛ خون بی گناهان از حکم ستم کارانه او در خروش و فریاد میراث بر بادرفندگان همه جا در گوش است». (۱)

امام علی (علیه السلام) گوشه هایی از عملکرد نادان هایی را که در کرسی اداره امور نشسته

ص: ۱۸۵

و کورانی را که سررشته دار مردم شده اند، بیان می کند تا زشتی و تباهی حکومت جاهلان و گمراهان به خوبی روشن شود و از سوی دیگر جز عالمان و فرهیختگان نباید در رأس امور قرار گیرند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) چنان به حاکمیت معرفت و حکمت در حکومت اهمیت می داد که به کارگزاران خود چنین سفارش می کرد:

«وَأَكْثَرُ مَدَارِسِهِ الْعُلَمَاءِ وَمُتَأَنِّهِ الْحُكَمَاءِ - فِي تَثْبِيْتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَهْلُ بِلَادِكُمْ وَإِقَامِهِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ مِنْ قَبْلِكُمْ» (۱)

درباره آن چه کار شهرهایت را استوار دارد و نظمی را که مردم پیش از تو بر آن بوده اند، با دانشمندان زیاد گفت و گو کن و با حکیمان زیاد سخن بگو.

عدالت

عدالت، شرط اساسی برای تصدی امور حکومت است چنان چه این شرط نباشد، شرایط دیگر نیز نخواهد بود؛ زیرا حیات همه امور به عدالت است. چنان که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز اشاره فرموده است:

»

الْعَدْلُ حَيَاةٌ؛ (۲) عدالت، زندگی است.»

هیچ چیز مانند بی عدالتی در حکومت، خانمانسوز و بنیان برانداز نیست؛ به گونه ای که کم ترین بی عدالتی نیز ویرانگر است. بنابراین توجه به صفت عدالت در زمامداران امری اساسی است. برپایی حکومت؛ همدلی ملت؛ آسودگی امت و استواری دولت به عدالت است؛ عدالت، اساس سلامت جامعه و نشاط مردم و عامل قوت سیاست و مشارکت همگانی؛ توانمندی دین در راهبری و روی آوردن مردم به دین داری است. با تحقق عدالت انگیزه خدمت به درستی فراهم

ص: ۱۸۶

۱- (۱). همان، نامه ۵۳.

۲- (۲). شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۶۴.

می شود و رحمت، محبت و برکت جامعه را فرا می گیرد؛ تحقق عدالت جز با زمامدارانی عدالت پیشه و دادگر به دست نمی آید؛ امانت حکومت و مدیریت جز با عدالت ادا نمی شود. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرموده است:

«ثَلَاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ مِنَ الْأَثَمَةِ صِلَحٌ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا [اضْطَلَعَ بِأَمَانَتِهِ؛ إِذَا عَدَلَ فِي حُكْمِهِ، وَلَمْ يَحْتَجِبْ دُونَ رَعِيَّتِهِ، وَأَقَامَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ]». (۱)

هر پیشوایی که سه ویژگی زیر را داشته باشد، می توان گفت به امانت خود وفادار است: ۱. در صدور حکم عدالت را در نظر بگیرد؛ ۲. در دسترس مردم باشد؛ ۳. قوانین الهی را درباره اشخاص دور و نزدیک یکسان برپا دارد.

پس از شکایت مردم از عملکرد عثمان بن عفان و درخواست مردم برای گفت و گو با وی، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در سخنانی خطاب به عثمان بن عفان به جایگاه عدالت در حکومت اشاره کرد و فرموده:

«فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هَدَىٰ وَهَدَىٰ فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَأَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ وَإِنَّ السُّنَنَ لَكَثِيرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ». (۲)

بدان! برترین بندگان خدا نزد او پیشوایی است عادل، هدایت شده و راهبر که سنت شناخته شده را برپا دارد؛ بدعتی را که ناشناخته است، از بین ببرد؛ سنت ها روشن و نشانه هایش هویداست؛ بدعت ها آشکار و نشانه هایش برپاست؛ بدترین مردم نزد خدا پیشوایی است ستمگر، خود گمراه و گمراه کننده دیگران که سنت پذیرفته شده را بمیراند و بدعت واگذارده را زنده گرداند.

امام علی (علیه السلام) شرط عدالت را اصیل ترین شرط زمامداری می داند و مهم ترین

ص: ۱۸۷

۱- (۱). علاءالدین بن حسام الدین المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۵، ص ۷۶۴.

۲- (۲). نهج البلاغه، حکمت ۱۶۴.

امور را وابسته به آن معرفی کرده و فرموده است:

«لَا يَصِلُحُ الْحُكْمُ وَلَا الْحَيْدُ وَلَا الْجُمُعَةُ إِلَّا بِإِمَامٍ عَدْلٍ؛ (۱) داوری و حکومت و اقامه حدود و نماز جمعه جز با پیشوایی عادل درست نمی شود».

زاممداران عادل، جامعه را به امنیت، رفاه و برکت می رسانند و سرچشمه خیر برای مردمانند و زمامداران فاجر وسیله هلاکت مردمانند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ضمن خطبه ای هنگام اردو کشی به شام برای پیکار با معاویه بن ابی سفیان و قاسطین چنین فرموده است:

«اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَأَطِيعُوا وَأَطِيعُوا إِمَامَكُمْ فَإِنَّ الرَّعِيَّةَ الصَّالِحَةَ تَنْجُو بِالْإِمَامِ الْعَادِلِ أَلَا وَإِنَّ الرَّعِيَّةَ الْفَاجِرَةَ تَهْلِكُ بِالْإِمَامِ الْفَاجِرِ».

(۲)

از خدا بترسید و از امام خود فرمان برید که مردم صالح به وسیله پیشوای عادل نجات می یابند و بدانید که مردم فاجر به وسیله پیشوای فاجر هلاک می شوند.

بنابر اندیشه سیاسی امام علی (علیه السلام) جز آنان که عدالت را بر خود گماشته اند و عدالت حاکم بر اندیشه و کردار و رفتار آنان است، کسی نمی تواند حق و عدل را به درستی برپا دارد. آن حضرت فرموده است:

«قَدْ أَلَزَمَ نَفْسَهُ الْعِدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَمَلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ لَا يَدْعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا وَلَا مَظْنَةً إِلَّا قَصَدَهَا قَدْ أُمِّكَنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلَهُ وَيَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنزِلُهُ».

(۳)

عدالت را بر خود گماشته؛ نخستین نشانه آن این است که هوی و هوس را از دل برداشته؛ حق را ستاید و به کار بندد؛ کار نیکی نیست که ناکرده گذاشته؛ و در

ص: ۱۸۸

۱- (۱) . بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۵۶.

۲- (۲) . بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۸۷.

۳- (۳) . نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

جایی گمان فایده‌تی نبرده جز آن که برای رسیدن بدان همت گماشته؛ خود را در اختیار کتاب خدا نهاده؛ آن را راهبر و پیشوای خود قرار داده؛ هر جا گوید بارگشاید و هر جا که فرمان دهد، فرود آید.

توان

هر کس به هر پست از مقام‌های زمامداری که می‌رسد، باید توان و شایستگی لازم برای آن مقام را داشته باشد؛ یعنی توان تحمل بار سنگین امانت اداره مردم؛ گشادگی سینه؛ توانایی تحمل مخالفان؛ شجاعت لازم در تصمیم‌گیری و ایستادگی؛ صلاحیت و استواری در امور؛ مصمم بودن در راهبری؛ توان ایستادگی در برابر مشکلات و ناملازمات؛ صبر و استقامت بر مصیبت‌ها و نعمت‌ها؛ صبر در برابر معصیت‌ها؛ صبر بر طاعت خدا؛ و توانایی حفظ حدود خدا و مرزها؛ پاسداری از حقوق مردم و قوانین مقررات داشته باشد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْمَأْمَرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ؛ (۱) ای مردم! سزاوارترین افراد برای حکومت کسی است که بدان توانا تر باشد».

کسی که توان لازم برای اداره امور را ندارد و به آسانی زیر بار کار یا این و آن می‌رود و زمام امور از کف او بیرون می‌رود، گرفتار تزلزل و پریشانی و تصمیم‌ها و اقدامات متناقض می‌گردد.

امام علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر چنین یادآور شده است:

«وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا وَلَا يَنْشَتُّ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا». (۲)

بر سر هر یک از کارهایت مهتری از آنان بگمار که نه بزرگی کار او را ناتوان

ص: ۱۸۹

۱- (۱). همان، خطبه ۱۷۳.

۲- (۲). همان، نامه ۵۳.

سازد و نه بسیاری آن وی را پریشان نماید.

انسانی که سعه صدر لازم را برای اداره امور نداشته باشد، سنگینی بار امانت مدیریت را تاب نمی آورد، نمی تواند حق مردم را ادا کند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به صراحت فرموده است:

«مَنْ ضَاقَ صَدْرُهُ لَمْ يَضْبِرْ عَلَيَّ أَدَاءَ حَقِّ؛ (۱) کسی که سینه اش تنگ باشد، بر ادای حق تاب نیاورد».

گشادگی سینه از ابزار مدیریت است و بی گمان آن که سینه اش تنگ باشد، توان لازم برای اداره امور را نخواهد داشت. امام علی (علیه السلام) فرموده است:

«أَلَّهُ الرَّئِاسَةَ سَعَةُ الصَّدْرِ، (۲) وسیله و ابزار ریاست و مدیریت، گشادگی سینه است».

نابرداری و کم تحملی رشته کار را از کف انسان بیرون می برد و انسان نمی تواند مخالفان را تحمل نماید و حقوق مردم را ادا و انصاف را برپا دارد. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) کارگزاران خود را به شکیبایی و بردباری و دادورزی در اداره امور سفارش کرده و چنین فرموده است:

»

فَأَنْصِرْ فُؤَا النَّاسِ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَأَصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ؛ (۳) پس داد مردم را از خود بدهید و با آنان انصاف روا دارید و در برآوردن حاجت های آنان شکیبایی ورزید».

شکیبایی و بردباری از شرایط اصلی حکومت است؛ به گونه ای که بدون آن توان مدیریت نخواهد داشت. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

»

الْحِلْمُ رَأْسُ السِّيَاسَةِ؛ (۴) بردباری، سر ریاست و سیاست است».

ص: ۱۹۰

۱- (۱) . کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲- (۲) . نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶.

۳- (۳) . همان، نامه ۵۱.

۴- (۴) . شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۷.

بردباری زمامداران مایه استواری حکومت و ارجمندی سیاست آنان است و چیزی چون بردباری و شکیبایی در اداره امور راهگشا نیست. پیشوای بردباران امام علی (علیه السلام) بردباری را چنین کارساز معرفی فرموده است:

»

وَلَا عِزَّ كَالْحِلْمِ؛ (۱) هیچ عزتی چون بردباری نیست.»

با این فاکتورهای مدیریتی، حکومت سامان می یابد و اعتدال همه امور را فرا می گیرد و عدالت به درستی رخ می نماید. پیشوای عدالت خواهان امام علی (علیه السلام) در حکمتی والا چنین فرموده است:

«وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ وَغَوْرِ الْعِلْمِ وَزَهْرَةِ الْحُكْمِ وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ فَمَنْ فَهِمَ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ وَمَنْ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ وَمَنْ حَلُمَ لَمْ يُفَرِّطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيداً.» (۲)

و عدالت بر چهار رکن استوار است: فهمی ژرف نگرنده؛ دانشی پی به حقیقت برنده؛ نیکو داوری کردن و در بردباری استوار بودن.

پس آن که به ژرفای دانش رسید از آبشخور شریعت سیراب گردید و آن که بردبار بود، تقصیر نکرد و میان مردم با نیک نامی زندگی نمود.

شکیبایی و پایداری در اداره امور، بستر هموار شدن راه ها و دریچه رسیدن به هدف هاست و بدون چنین توان در مدیریت، کسی را نجات و رستگاری نیست. حاکمان حکیم بر اساس شکیبایی و بزرگواری و حق مداری مدیریت می کنند که این امور راز کامیابی است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ضمن خطبه ای مفصل (۳) چنین فرموده است:

ص: ۱۹۱

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

۲- (۲). همان، حکمت ۳۱.

۳- (۳). پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۸۱.

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَجِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَدُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَمَدَّنَا وَأَخَذَ بِحُجْرَتِهِ هَادٍ فَنَجَا رَاقِبَ رَبِّهِ وَخَافَ ذَنْبَهُ قَدَّمَ خَالِصًا وَعَمِلَ صَالِحًا
اِكْتَسَبَ مَيْدُخُورًا وَاجْتَنَبَ مَخِذُورًا رَمَى غَرَضًا وَأَحْرَزَ عَوْضًا كَابَرَ هَوَاهُ وَكَذَّبَ مُنَاهُ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيئَةً نَجَاتِهِ وَالتَّقْوَى عِمْدَةً وَفَاتِهِ
رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ وَلَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ اغْتَنَمَ الْمَهْلَ وَبَادَرَ الْأَجَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ». (۱)

خداوند رحمت کند انسانی را که حکمی (حکمتی) را شنید و نیک فهمید؛ به رستگاری خوانده شد و بدان رو آورد؛ در پی راهنمایی افتاد و رهید؛ خدا را حاضر دید و از گناه ترسید؛ توشه پیش فرستاد؛ کرده نیک برای ذخیره انجام داد؛ از آن چه پرهیز باید، دوری گزید؛ در پی حق رفت و بدان رسید؛ آرزو را سرکوب کرد و با هوس خویش جنگید؛ شکیبایی را مرکب نجات و پرهیزگاری را برگ روز وفات دانست؛ راه روشن را پیش گرفت؛ طریق راست را مسیر خویش گرفت؛ فرصت زندگی را غنیمت شمرد و بر أجل پیشی گرفت و کار نیک ذخیرت کرد.

با چنین توانایی هایی است که می توان در راه راست گام نهاد و امانت حکومت را پاس داشت. امام علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر در بیان صفات و ویژگی های زمامداران و توانایی های لازم برای اداره مردم و ادای حقوق آنان فرموده است:

«وَلَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقِهِ مِا أَلْزَمَهُ اللَّهُ [تَعَالَى] مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ وَتَوَطُّينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ وَالصَّبْرِ
عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ». (۲)

و والی از عهده آن چه خدا بر او واجب کرده برنیاید، مگر با کوشش و از خدا یاری جستن و خود را برای اجرای حق آماده نمودن و شکیبایی و ورزیدن در انجام کار، خواه بر او دشوار آید یا آسان نماید.

ص: ۱۹۲

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۷۶.

۲- (۲). همان، نامه ۵۳.

پاک بودن زمامداران از آلودگی های نفسانی و خصلت های غیر انسانی از شروط واجب برای زمامداری در حکومت است و کسی نمی تواند با وجود چنین خصلت ها و آلودگی هایی، مدیریتی حکیمانه داشته باشد، خصلت ها و آلودگی هایی همچون دنیا دوستی؛ خودخواهی؛ خود محوری؛ انحصار طلبی؛ خودرأیی؛ ریاست طلبی؛ قدرت پرستی؛ مقام دوستی؛ جاه طلبی؛ خودستایی؛ شهرت طلبی؛ آزمندی؛ آرزوگرایی؛ جوپذیری؛ سازشکاری؛ پرده دری؛ خودبینی؛ تنگ نظری؛ بی وفایی؛ باطل گرایی؛ طمع ورزی؛ بدخلقی؛ خشک مغزی؛ کینه توزی؛ حقارت پذیری؛ خشونت ورزی؛ فخرفروشی؛ لجاجت ورزی؛ حلیه گری؛ بدبینی؛ انتقام گیری؛ بی اعتمادی؛ شتاب ورزی؛ ناامیدی؛ دون همتی؛ ریاکاری؛ ظاهر بینی؛ بی حیایی؛ محبت کور و افراطی؛ خودنمایی؛ اشرافیگری و جز این ها.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) وجود خصلت های ناپسند و آلودگی ها را موجب تباهی حکومت و گمراهی مردم و نابودی آنان می داند، پس فرمود:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَمَّا يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالِدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامِهِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَلَمَّا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَلَمَّا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَلَا الْمُزْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحَقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَلَا الْمُعْطَلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ». (۱)

و شما خوب می دانید که نه جایز است بخیل بر ناموس و جان و غنیمت ها و احکام مسلمانان ولایت یابد و امامت آنان را عهده دار شود تا بر مال های آنان حریص گردد؛ نه نادان تا با نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد؛ نه ستم کار تا به ستم،

ص: ۱۹۳

عطای آنان را ببرد؛ نه حیف و میل کننده اموال تا به مردمی بیخشد و مردمی را محروم سازد؛ نه آن که به خاطر حکم، رشوه ستاند تا حقوق را پایمال کند؛ آن را چنان که باید نرساند و نه آن که سنت را ضایع سازد و امت را به هلاکت دراندازد.

دنیادوستی یعنی برقرار کردن نسبت پست و نفسانی با امری از امور عالم، ریشه و اساس همه خطاها و گناهان است؛ چنان که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) این حقیقت را - که نخستین بار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان فرمود (۱) - یادآور شده است:

»

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ (۲) دوستی دنیا سرچشمه همه خطاهاست.»

پیشوای پارسایان، امام علی (علیه السلام) همه معصیت ها، نافرمانی ها، تمام کج فهمی ها و انحراف ها را در برقرار کردن نسبت پست و نفسانی با عالم یعنی دنیای نکوهیده معرفی کرد و راه نجات و رستگاری را در زهد و ترک دنیا و پارسایی می داند و فرمود:

«مَنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا». (۳)

در خواری دنیا نزد خدا همین بس که جز به دنیا نافرمانی او نکنند و جز با وانهادن دنیا به پاداشی که نزد خداست، نرسند.

دنیادوستی به شکل های گوناگون جلوه می کند و هیچ آفتی چون آن زمامداری را به تباهی نمی کشاند و سلامت امور را زایل نمی گرداند. خطرناک ترین جلوه آن این است که دین وسیله دنیادوستی و بهره مندی های حیوانی گردد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر درباره حکومت هایی که دین را وسیله مقاصد دنیایی خود کرده بودند و به نام اسلام پناهی، دنیاخواهی می کردند و به جای امانتداری خود کامگی می نمودند، چنین یادآور شده است:

ص: ۱۹۴

۱- (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۶.

۲- (۲). تحف العقول، ص ۱۵۰.

۳- (۳). نهج البلاغه، حکمت ۳۸۵.

«فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا؛ (۱) در این باره نیک بنگر که این دین در دست بدکاران گرفتار بود؛ در آن، کار از روی هوس می رانند و به نام دین، دنیا را می خوردند».

پیشوای آزادگان امام علی (علیه السلام) جلوه کامل پارسایی و وارستگی از دنیا و بندهای آن، در نامه ای به «عثمان بن حنیف» - استاندار بصره - درباره وانهادن دنیا و آنان که در اسارت آن به هلاکت رسیدند، چنین نوشته است:

«إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلِكَ عَلَى غَارِبِكَ قَدْ انْسَلَمْتُ مِنْ مَخَالِبِكَ وَأَفَلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ وَاجْتَنَبْتُ الدَّهَابَ فِي مَدَاحِضِكَ - أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ عَزَّرْتَهُمْ بِمَدَاعِبِكَ أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِزَخَارِفِكَ فَهَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ وَمَصَامِينُ اللُّحُودِ وَاللَّهُ لَوْ كُنْتَ شَخْصًا مَرْئِيًّا وَقَالَبًا حَسِيًّا لَأَقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادِ عَزَّرْتَهُمْ بِالْأَمَانِيِّ وَأُمَمٍ أَلْقَيْتَهُمْ فِي الْمَهَاوِي وَمَلُوكٍ اسْلَمْتَهُمْ إِلَى التَّلَفِ وَأَوْرَدْتَهُمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ إِذْ لَمَّا وَرَدَ وَلَا صِدْرَ هَيْهَاتَ مَنْ وَطِئَ دَحْضَكَ زَلِقَ وَمَنْ رَكِبَ لُجْجَكَ غَرِقَ وَمَنْ ازُورَ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَّقَ وَالسَّلَامُ مِنْكَ لَا يُبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مَنَاخُهُ وَالدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمٍ حَانَ انْسِلَاخُهُ اعْزَبِي عَنِّي فَوَاللَّهِ لَا أَذِلُّ لَكَ فَتَسْتَدْلِينِي وَلَا أَسْلَسُ لَكَ فَتَقُودِينِي» (۲)

ای دنیا! از من دور شو که مهارت را بر دوشت نهاده است گسسته؛ من از چنگالت به در جسته ام و از ریسمان هایت رسته و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام. کجایند مهترانی که به بازیچه های خود فریشان دادی؟ کجایند، مردمی که با زیورهایت دام فریب بر سر راهشان نهادی؟ آنک در گورها گرفتار و در لابلای لحدها ناپدیدار. به خدا اگر کالبدی بودی دیدنی یا قالبی ستودنی - تو را و نمی گذاشتم. و حد خدا را درباره ات اجرا می کردم. به کیفر بندگانی که آنان را با

ص: ۱۹۵

۱- (۱). همان، نامه ۵۳.

۲- (۲). همان، نامه ۴۵.

آرزوها دستخوش فریب ساختی؛ مردمانی که در هلاکت جان های شان در انداختی و پادشاهانی که به دست نابودی شان سپردی و در چنگال بلائی شان در آوردی؛ به گونه ای که نه راهی برای در شدن و نه گریزگاهی برای بیرون آمدن دارند؛ هرگز! آن که پا در لغزشگاهت نهاد به سر درآمد؛ آن که در ژرفای دریایت فرو رفت به درنیامد؛ آن که از ریسمان هایت رهید، توفیق رفیقش گردید؛ آن که از گزند تو ایمن است، باکش نبود؛ اگر جای تنگش مسکن است و دنیا در دیده او چنان است که گویی روز پایان آن است. از دیده ام نهران شو! به خدا سوگند! رامت نشوم که مرا خوار بداری و گردن به بندت ندهم تا از این سو بدان سویم کشانی.

رهایی از دام های دنیا و وارستگی از وابستگی به زیورهای آن شرط زمامداری است؛ زیرا دوستدار دنیا و نارهیده از آن، همه چیز را در خدمت دنیای خود می خواهد و مردم را نیز در راه رسیدن به خواسته های دنیایی خویش به خدمت می گیرد و خود و دیگران را به هلاکت می کشاند.

الگوی پارسایان، امام علی (علیه السلام) چنین سفارش فرموده است:

«يَا أُسَيْرِي الرَّغْبَةَ أَفْضَلُ رُؤَا فَإِنَّ الْمَعْرَجَ عَلَى الدُّنْيَا لَمَا يَزُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَيْرِيفُ أَثْيَابِ الْحَيْدَثَانِ؛ (۱) ای اسیران آز! باز ایستید که گراینده دنیا را آن هنگام بیم فرا آید که بلاهای روزگار دندان به هم سایند».

هر کجا لغزیدن و فرو افتادنی دیده می شود، رد پایی از دنیادوستی و طمع ورزی دیده می شود، به بیان آموزگار وارستگی امام علی (علیه السلام):

»

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ؛ (۲) قربان گاه خردها را بیشتر آن جا توان یافت که برق طمع ها بر آن تافت».

ص: ۱۹۶

۱- (۱). همان، حکمت ۳۵۹.

۲- (۲). همان، حکمت ۲۱۹.

خودکامگی، انحصارطلبی و قدرت پرستی خرد نورانی و عقل ربانی را زایل می کند و آدمی را از صورت و سیرت انسانی بیرون می برد و از او جانوری درنده خوی می سازد که جز به دریدن [حرمت آدمیان] و تجاوز [به حقوق مردم] و خوردن [دارایی های آنان] نمی پردازد.

امام علی (علیه السلام) در این باره به مالک اشتر چنین هشدار داده است:

«وَإِذَا أَحَدَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبْهَهُ أَوْ مَخِيلَهُ فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَيَكْفُفُ عَنْكَ مِنْ غَوْبِكَ وَيَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ» (۱).

اگر قدرتی که از آن برخورداری، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست، بنگر که چیست و قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود، آن قدرت نیست که چنین نگرستن سرکشی تو را می خواباند و تیزی تو را فرو می نشاند و خرد رفته ات را به جای باز می گرداند.

با کم ترین ظهور خود محوری، ریاست طلبی و مقام دوستی در عرصه زمامداری، حکومت جهالت و ضلالت رخ می نماید که جلوه ای از حیوانیت آدمی و سلطه گری، بیدادگری و تباه گری از لوازم آن است.

امام علی (علیه السلام) این حقیقت را به مالک اشتر گوشزد کرده و فرموده است:

«وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ؛ (۲) برای مردم همچون جانوری آزاردهنده و درنده خوی مباش که خوردن شان را غنیمت بشماری».

خودرأیی، جاه طلبی و تنگ نظری، بزرگ ترین آفت زمامداری و مایه زوال

ص: ۱۹۷

۱- (۱) . همان، نامه ۵۳.

۲- (۲) . همان، نامه ۵۳.

سلامت امور است و حکومت را به سوی هلاکت سوق می دهد. (۱)

امیر بیان علی (علیه السلام) به صراحت فرموده است:

«مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ؛ (۲) هر که خود رأی گردید، به هلاکت رسید».

وظایف حاکم

- اجرای دین و شریعت

یکی از وظایف حکومت، اجرای دین و شریعت و احکام نورانی اسلام است. این حقیقت هم در قرآن و هم در نهج البلاغه ذکر شده است، که به شرح برخی از مصادیق آن می پردازیم.

برپایی نماز جمعه و جماعت، سنگ بنای تشکیلات حکومتی اسلامی است. قرآن کریم می فرماید:

(الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ). ۳

کسانی که وقتی در روی زمین به آنها اقتدار (و حکومت) می دهیم، نماز به پا می دارند و زکات را به مستحقان می دهند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و می دانند که عاقبت کارها به دست خداست.

بر اساس این آیه، اجرای احکام و شریعت اسلامی از وظایف حکومت است. نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر از احکامی هستند که باید حکومت اسلامی آنها را اجرا کند.

ص: ۱۹۸

۱- (۱). حکومت حکمت، ص ۱۶۱.

۲- (۲). همان.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در اولین جمعه ای پس از مهاجرت به مدینه، نماز جمعه را برپا کرد. پس از آن حضرت نیز کسانی که زعامت امت و تدبیر امور آن ها را به عهده داشتند، همواره نماز جمعه را اقامه کردند. از این رو، نماز جمعه سنگ بنای تشکیلات حکومت اسلامی است. اقامه نماز جمعه از ویژگی های سیاسی حکومت است.

امام علی (علیه السلام) در نامه ۵۲ نهج البلاغه ضمن بیان معنای اوقات نماز یومیه، به فرمانداران شهرها دستور می دهد که نمازشان را با مردم بخوانند؛ یعنی اقامه نماز یک دستور حکومتی است. حضرت به فرمانداران خود بخشنامه می کند.

حضرت امام علی (علیه السلام) در دستورالعمل حکومتی که به مالک اشتر می دهد، به برپایی نماز جماعت تأکید می کند:

«وَلْيَكُنْ فِي خِصَمِهِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ إِقَامَهُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خِصَمُهُ فَأَعِطِ اللَّهَ مِنْ يَدِنِكَ فِي لَيْلَتِكَ وَنَهَارِكَ وَوَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ بِالْغَا مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُتَفَرِّغًا وَلَا مُضَيِّعًا فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أَصَلِّي بِهِمْ فَقَالَ صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَوْعَفِهِمْ وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (۱)

نیکوترین وقت ها و بهترین ساعت های شب و روزت را برای خود و خدای خود انتخاب کن، اگر چه همه وقت برای خداست، آن گاه که نیت درست و رعیت در آسایش باشند. از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است، پس در بخشی از شب و روز تن را به پرستش خدا اختصاص ده، و آن چه تو را به خدا نزدیک می کند، بی هیچ عیب و نقصانی انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی.

ص: ۱۹۹

هنگامی که نماز را به جماعت می خوانی، نه با طولانی کردن نماز مردم را بپراکنی و نه آن که آن را تباه سازی؛ زیرا در میان مردم بیمار یا صاحب حاجتی وجود دارد؛ آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا به یمن می فرستاد، از او پرسیدم: با مردم چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: در حد توان ناتوانان نماز بگذار و با مؤمنان مهربان باش.

امام علی (علیه السلام) یکی از اهداف حکومت خود را برگرداندن نشانه های دین می داند؛

«لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ؛ و نماز از علائم و نشانه های بزرگ دین اسلام است».

«الصلوة عِلْمُ الْإِسْلَامِ؛ نماز، پرچم و علامت اسلام است».

زکات نیز یکی از مالیات های حکومت های اسلامی است. حاکم جامعه اسلامی و مأموران وی مسئول جمع آوری و تقسیم آن هستند. زکات برای تزکیه اموال مسلمانان و برای رفع نیازمندی های افراد و جامعه اسلامی تشریح شده است و حاکم اسلامی باید آن را به مصارف مورد نیاز برساند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای گردآوری زکات، مأمور ویژه می فرستاد. خلفا نیز پس از وی چنین کردند.

روش امام علی (علیه السلام) هم در دوران خلافت چنین بود:

(خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ). ۱

(ای رسول ما) از مؤمنان صدقه بگیر، تا نفوس آنها را پاک و پاکیزه گردانی و آنها را به دعای خیر یاد کن، که دعای تو موجب تسلی خاطر آنهاست.

روایات صحیحی ای که از زراره و محمد بن مسلم نقل شده است، تفسیر آیه زیر است: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْعَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). ۲

صدقات (زکوات) مال نیازمندان، مستمندان و مأمورین گردآوری و نگه داری زکات و «افرادی است که دل‌های شان به اسلام گرایش پیدا کند» و آزاد کردن بردگان و بدهکاران» و «هرکار خیر در راه خدا» و «در راه ماندگان» فریضه ای است از جانب خداوند و خداوند دانا و حکیم است.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: آیا به مسلمانان فقیر که شیعه نیستند، زکات داده می شود؟ آن حضرت فرمود: امام به همه آنها زکات می دهد، برای این که همه اطاعت و پیروی او را پذیرفته اند.

زراره می گوید: به آن حضرت عرض کردم: اگر چه آنان عارف به حق (شیعه) نباشند؟ آن حضرت فرمود: بلی.

اگر امام بخواهد تنها به طرفداران حق زکات بدهد، چه بسا محل و موردی برای زکات پیدا نشود؛ اما باید به نیازمندی که اهل حق نیستند نیز زکات پردازد تا آنان به دین رغبت پیدا کنند و در اطاعت از امام پایدار بمانند.

خمس و انفاق نیز در اختیار امام است؛ زیرا امام، رهبر و حاکم جامعه اسلامی است.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پس از تقسیم مسائل اقتصادی جامعه به اماره، عمارت، اجاره، تجارت و صدقات فرمود:

«فَأَمَّا وَجْهَ الْإِمَارَةِ فَقَوْلُهُ: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ).

اما وظایف حکومت بر اساس گفتار خداوند تعالی این است که می فرماید: بدانید! آن چه از کار به دست آورید، خمس آن برای خداست. (۱)

و در جایی دیگر می فرماید:

ص: ۲۰۱

۱- (۱). محمد بن الحسن العاملی، وسایل الشیعه، دارالفکر، ج ۶، ص ۳۴۱، باب ۲ از ابواب ما یجب فیه.

[أَمْرُهُ] أَمْرُهُ أَلَّا يَجِبَهُمْ وَلَمَّا يَعْضَهُهُمْ وَلَمَّا يَزْغَبْ عَنْهُمْ تَفْضُلًا بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُمْ الْبِخَوَانُ فِي الدِّينِ وَالْأَعْوَانُ عَلَى اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ وَإِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَحَقًّا مَعْلُومًا وَشُرَكَاءَ أَهْلِ مَسْكَنِهِ وَضِعْفَاءَ ذَوِي فَاقِهِ وَإِنَّا مُؤَفِّوُكَ حَقَّكَ فَوْفَهُمْ حُقُوقَهُمْ وَإِلَّا تَفْعَلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُومًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبُؤْسَى لِمَنْ خَصِمُهُ عِنْدَ اللَّهِ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ وَالْغَارِمُونَ وَابْنُ السَّبِيلِ وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَرَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَلَمْ يُنْزِهِ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَأَخْزَى وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ وَأَفْضَعَ الْغِشِّ غِشُّ الْأَيْمَةِ وَالسَّلَامِ. (۱)

به او سفارش می کنم با مردم تندخو نباشد؛ به آنها دروغ نگوید؛ به مردم چون بر آنها حکومت دارد، بی اعتنایی نکند؛ زیرا مردم برادران دینی، و یاری دهندگان در استخراج حقوق الهی اند.

بدان! برای تو در این زکاتی که جمع می کنی، سهمی معین، حقی روشن و شریکانی از مستمندان و ضعیفان داری، همان گونه که ما حق تو را می دهیم، تو نیز باید حقوق آنان را بدهی، اگر چنین نکنی در روز رستاخیز بیش از همه دشمن داری، و ای برکسی که فقیران و مساکین، درخواست کنندگان و آنان که از حق شان محرومند، بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان، دشمن او باشند و در پیشگاه خدا از او شکایت کنند.

کسی که امانت الهی را خوار شمارد، دست به خیانت آلوده کند، و خود و دین خود را پاک نسازد، درهای خواری را در دنیا به روی خود بگشاید، در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود و همانا! بزرگ ترین خیانت! خیانت به ملت، و رسواترین دغل کاری، دغلبازی با امامان است. والسلام.

ص: ۲۰۲

از وظایف حکومت اسلامی جمع آوری مالیات های اسلامی و توزیع عادلانه آن ها بین نیازمندان جامعه است.

یکی دیگر از وظایف حکومت اسلامی در اجرای شریعت، برپایی مناسک حج است. اگر مسلمانان در این امر مهم کوتاهی کنند، حاکم اسلامی موظف است مسلمانان را به شرکت در مراسم حج وادار کند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«لَوْ عَطَّلَ النَّاسُ الْحَجَّ لَوَجَبَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى الْحَجِّ؛ (۱) اگر مردم حج را فرو گذاشتند، بر امام واجب است آنان را به شرکت در مراسم حج مجبور کند».

بر اساس این روایت، حاکم موظف است مسلمانان را در شرایط ویژه ای مجبور به شرکت در مراسم حج کند.

امام علی (علیه السلام) در اهمیت و جایگاه اقامه این فریضه الهی می فرماید:

۱.

وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنْبِيَاءِ يَرُدُّونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ وَ [يُؤَلِّهُونَ يَأْلَهُونَ إِلَيْهِ] وَلَهُ وُكُوفَةُ الْحَمَامِ وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهِ عِلْمًا لِتَوَاضَعُ بِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَإِدْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُبْحَانَ سَمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَتَشَبَّهُوا بِمَلَأَائِكْتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ يُحْرِزُونَ الْأَرْيَاحَ فِي مَتَجِرِ عِبَادَتِهِ وَيَتَّبِعُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ جَعَلَهُ سُبْحَانَهِ وَتَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا وَلِلْعَالَمِينَ حَرَمًا [وَفَرَضَ حَقَّهُ وَأَوْجَبَ حَجَّهُ وَكَتَبَ] عَلَيْهِ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ فَقَالَ سُبْحَانَهِ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ». (۲)

و واجب کرد بر شما حج خانه محترم را؛ همان خانه ای که آن را قبله گاه

ص: ۲۰۳

۱- (۱). محمد الحسن الحر العاملي، همان، ج ۸، ص ۱۵ باب ۵ وجوب حج، حدیث ۱.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱.

انسان ها قرار داد که چونان تشنگان به سوی آن روی می آورند و همانند کبوتران به آن پناه می برند.

خدای سبحان کعبه را مظهر تواضع بندگان در برابر عظمت خویش و نشانه اعتراف آنان به بزرگی و قدرت خود قرار داد و در میان انسان ها شنوندگانی را برگزید تا دعوت او را برای حج اجابت کنند و سخن او را تصدیق کنند و پای برجای پای پیامبران الهی (علیهم السلام) نهند؛ همانند فرشتگانی که برگرد عرش الهی طواف می کنند و سوده‌های فراوان در این عبادتگاه و محل تجارت زائران به دست آورند و به سوی وعده گاه آمرزش الهی بشتابند.

خدای سبحان کعبه را برای اسلام نشانه گویا و برای پناهندگان خانه امن و امان قرار داد، ادای حق آن را واجب کرد و حج بیت الله را واجب شمرد و بر همه شما انسان ها مقرر داشت تا به زیارت آن بروید. و فرمود:

(آن کس که توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن کس که انکار کند، خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.) (۱)

حضرت امام علی (علیه السلام) به قثم بن عباس، فرماندار مکه نوشت:

«فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ - وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ...؛ (۲) در اقامه حج، راهنمای مردم باش و روزهای خدا را به یاد آنها بیاور.»

یکی دیگر از احکام شریعت که حکومت در صورت لزوم موظف به اجرای آن است، جهاد است. در آیات بسیار و روایات متواتری وجوب فضیلت و حدود و شرایط آن ذکر شده است مانند:

ص: ۲۰۴

۱- (۱). آل عمران، آیه ۹۷.

۲- (۲). نهج البلاغه، نامه ۶۷.

(جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ)؛ ۱ ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها بسیار سخت بگیر.

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ)؛ ۲ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ ترغیب کن.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْجِهَادَ وَعَظَّمَهُ وَجَعَلَهُ نَصْرَهُ وَنَاصِرَهُ وَاللَّهُ مَا صَلَحَتْ دُنْيَا وَلَا دِينٌ إِلَّا بِهِ» (۱).

خداوند سبhan جهاد را واجب کرد و آن را گرامی داشت و نصرت و یاری خود را در آن قرار داد. به خدا سوگند! هرگز دین و دنیا به صلاح نمی گراید مگر به وسیله جهاد.

حضرت امام علی (علیه السلام) در خطبه «جهادیه» فرمود:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصِّهِ أَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِيَّةُ وَجَنَّتَهُ الْوَثِيقَةُ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ الذُّلَّ وَشَمَلَهُ الْبَلَاءُ وَدَيَّتْ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءِ وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ وَأَدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَسِيمِ الْخَسْفِ وَمُنِعَ النَّصْفِ. (۲)

پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است که خدا آن را به روی دوستان ویژه خود گشوده است.

جهاد، لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند بداند و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می پوشاند؛ گرفتار بلا و مصیبت می شود؛ خوار و ذلیل می گردد؛ دل او در پرده گمراهی مانده، و

ص: ۲۰۵

۱- (۳). محمد بن الحسن العاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹.

۲- (۴). نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

حق از او روی می گرداند و چون جهاد را ترک کرده است، به خواری محکوم و از عدالت محروم است.

قرآن می فرماید:

(وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَتْطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ)؛ ۱ برای مبارزه با دشمنان آن چه در توان دارید، از نیرو و سواره نظام آماده کنید، تا با آن دشمن خدا و دشمن خود را به هراس افکنید.

جهاد بر دو قسم است: ۱. ابتدایی؛ ۲. دفاعی.

جهاد ابتدایی، مبارزه با مشرکین و کفار برای دعوت آنها به اسلام و یکتاپرستی و عدالت است و جهاد دفاعی، مبارزه با دشمنان و مهاجمان برای دفاع از حوزه اسلام و سرزمین های اسلامی و برای دفاع از جان، مال، حیثیت و فرهنگ مسلمانان است. البته اگر دقت کنیم، جهاد ابتدایی هم به نوعی جهاد دفاعی است؛ دفاع از حقوق خداوند و انسان های مستضعف. جهاد ابتدایی، دفاع از توحید و قسط و عدالت و در حقیقت دفاع از انسانیت است. هدف از تشریح فریضه جهاد همین هدف والاست، نه کشورگشایی و سلطه جویی بر مردم. گرچه برخی از فقیهان، جهاد ابتدایی را تنها در زمان معصوم جایز می دانند؛ اما با تفسیری که از جهاد ابتدایی شد، زمان غیر معصوم را نیز شامل می شود؛ زیرا در روایات واژه امام عادل آمده است.

در کتاب مبانی فقهی حکومت اسلامی آمده است:

روایات متعدد و فتاوی بزرگان فقه شیعه بر ضرورت حضور امام عادل و یا نماینده وی در جهاد ابتدایی دلالت دارد. (۱)

ص: ۲۰۶

۱- (۲). حسین علی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، نشر تفکر، ص ۲۶.

در همین کتاب آمده است:

جهاد ابتدایی، وجوب آن، بنابر آن چه گفته اند، مشروط به وجود امام است؛ اما علی الأقوی، امام، منحصر به امام معصوم نیست و امام عادل کافی است که طبعاً شامل فقیه جامع شرایط نیز می شود. (۱)

در جایی دیگر از این کتاب آمده است: البته مصداق امام عادل در زمان ظهور و حضور ائمه (علیهم السلام) همانان و کسانی هستند که از جانب آنان به این مقام منصوبند؛ اما جهاد ابتدایی در روایات و کلمات اصحاب آمده همان عنوان امام عادل در مقابل امام جائز است نه امام معصوم در مقابل غیر معصوم. (۲)

وجوب جهاد دفاعی در تمام اشکال آن (دفاع از جان، مال، آبرو و حیثیت اجتماعی مسلمانان) بدون تردید از واجبات و وظایف حکومت اسلامی و جامعه اسلامی است.

امام علی (علیه السلام) یکی از وظایف مالک اشتر را جهاد با دشمنان بیان می کند:

«جَبَايَهَ خَرَايجَهَا وَجِهَادَ عَدُوِّهَا وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا». (۳)

[ای مالک!] دریافت مالیات و جهاد با دشمنان و اصلاح اهل آن جا و آبادانی سرزمین [از مهم ترین وظایف توست].

بنابراین جهاد یکی از واجبات مهم الهی است و حکومت اسلامی نیز همواره باید آمادگی داشته باشد تا در صورت لزوم این امر الهی را اجرا نماید.

یکی دیگر از احکام شریعت که حکومت وظیفه اجرای آن را دارد، امر به معروف و نهی از منکر است البته این یک فریضه عمومی است؛ اما بعضی از

ص: ۲۰۷

۱- (۱). همان، ص ۲۳۸.

۲- (۲). همان، ص ۲۱۸.

۳- (۳). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

مراحل آن، وظیفه حکومت است و دیگران، جز با اجازه و إذن حاکم و دولت نمی توانند آن را انجام دهند.

حضرت امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ وَشَتَائِنِ الْفَاسِقِينَ؛ (۱) جهاد چهار بخش دارد: ۱. امر به معروف؛ ۲. نهی از منکر؛ ۳. صدق و راستی در معرکه نبرد؛ ۴. دشمنی با فاسقان».

در نهج البلاغه آمده است:

«وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَمَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى؛ (۲) و کسی که با شمشیر از منکری جلوگیری کند، تا کلمه خداوند بر فراز آید و کلمه ستمگران به زیر کشیده شود، کسی است که به راه هدایت دست یافته است».

البته این کار به وسیله حاکم یا با اجازه او باید انجام شود؛ زیرا خودسرانه عمل کردن موجب هرج و مرج و اختلال در نظام می شود و مفسده ایجاد می کند.

این وظیفه حکومت اسلامی در قرآن هم ذکر شده است:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْمَأْرُضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؛ ۳ آنانی که اگر در زمین به آنان اقتدار و حکومت دهیم، نماز به پا می دارند و زکات می پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند».

همچنین در نهج البلاغه آمده است:

«فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ وَمِنْهُمْ

ص: ۲۰۸

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۳۱.

۲- (۲). نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مَتَمَّسَكَ بِخَصِيْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعَ خَصِيْلَةٍ وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ - [فَذَاكَ فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءُ].

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجْلِ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ. (۱)

گروهی منکر را با دست و زبان و قلب انکار می کنند، پس آنان تمامی خصلت های نیکو را در خود گرد آورده اند؛ گروهی دیگر منکر را با زبان و قلب انکار می کنند؛ اما دست به کاری نمی برند؛ پس چنین کسی دو خصلت از خصلت های نیکو را گرفته و دیگری را رها کرده است و برخی دیگر منکر را تنها با قلب انکار می کنند؛ اما با دست و زبان خویش اقدامی نمی کنند؛ پس دو خصلت را که شریف تر است، تباہ ساخته و یک خصلت را به دست آورده اند و برخی دیگر منکر را رها ساخته اند، چنین کسی مرده ای میان زندگان است.

تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر چونان قطره ای (۲) بر دریای موج و پهناور است و همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می کنند و نه از مقدار روزی می کاهد و از همه این ها برتر، سخن حقی در مقابل حاکمی ستم کار است.

«عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُنُودُ الصَّالِحِينَ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا يُقَامُ الْفَرَائِضُ

ص: ۲۰۹

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

۲- (۲). نفته، یعنی آب دهانی که آن را «تف» می کنند.

وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحِلَّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَتُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ...» (۱)

همانا امر به معروف نهی از منکر، راه انبیاء و روش صالحین است؛ فریضه بزرگی که با آن واجبات دیگر برپا می گردد و مذاهب (راه ها و محل رفت و آمد مردم) امنیت می یابد، کسب و کار حلال می گردد و حق ستم دیدگان به آنان باز گردانده می شود، زمین آباد می گردد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و امور به صلاح می گراید.

روشن است که این روایت بیانگر نتایج مهم این فریضه که اقامه دیگر فرائض در جامعه، رد مظالم، امنیت راه ها، آبادانی زمین، گرفتن حق ستم دیدگان از ستمگران است، اشاره می کند و این گونه امور جز با قدرت فراگیر و سلطه حکومت اجرا نمی شود و بر حکومت اسلامی است که با تشکیل و تأسیس سازمان یا نهادی به این امر مهم بپردازد.

امام علی (علیه السلام) که حاکم کشور اسلامی بود، هر روز به بازار می رفت و امر به معروف و نهی از منکر می کرد. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«قال امیر المؤمنین (علیه السلام) وَكَانَ عَلِيٌّ (علیه السلام) - بِالْكُوفَةِ يَعْتَدِي كُلَّ بُكْرَةٍ فَيَطُوفُ فِي أَسْوَاقِ الْكُوفَةِ سُوقًا سُوقًا وَمَعَهُ الدَّرَّةُ عَلَى عَانِقِهِ وَكَانَ لَهَا طَرْفَانِ وَكَانَتْ تُسَمَّى السَّبِيْبَةَ قَالَ فَيَقِفُ عَلَى أَهْلِ كُلِّ سُوقٍ فَيُنَادِيهِمْ يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ قَدِّمُوا لِاسْتِخَارَةِ وَتَبَرُّكُوا بِالسُّهُولِ وَاقْتَرِبُوا مِنَ الْمُتَبَاعِينَ وَتَزَيَّنُوا بِالْحِلْمِ وَتَحَافُوا عَنِ الظُّلْمِ وَأَنْصِتُوا الْمَظْلُومِينَ وَلَمَّا تَقَرَّبُوا الرَّبِّيَا وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ قَالَ فَيَطُوفُ فِي جَمِيعِ أَسْوَاقِ الْكُوفَةِ ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَقْعِدُ لِلنَّاسِ.»

(۲)

ص: ۲۱۰

۱- (۱). شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۱۸۰، باب امر به معروف و نهی از منکر، حدیث ۲۱.

۲- (۲). مستدرک، ۴۳۲/۲، آداب تجارت، باب ۳، حدیث ۴، دعائم الإسلام ۵۳۸/۲، کتاب آداب القضاة، حدیث ۱۶۱۳.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در کوفه، پیش روی شما، هر روز صبح از مرکز خلافت خود بیرون می آمد و بازارهای کوفه را در حالی که تازیانه ای که دو سر داشت و به آن «سیبه» می گفتند، همراه خود داشت، بازار به بازار می گشت و در مقابل بازاریان می ایستاد و خطاب به آنان می فرمود:

ای کاسب ها! از خدا بترسید! بازرگانان وقتی صدای آن حضرت را می شنیدند، هر چه در دست داشتند به زمین گذاشته از صمیم قلب به سخنان آن حضرت گوش می دادند. امام علی(علیه السلام) می فرمود: طلب خیر را - بر همه چیز - مقدم دارید با معامله آسان و آسان گرفتن در خرید و فروش به اموال خود برکت دهید و با خریداران با مهربانی و شفقت برخورد کنید؛ (اخلاق) خود را با بردباری زینت دهید و از قسم خوردن دوری کنید و از دروغ گویی دور باشید؛ از ظلم دوری کنید و با ستم دیدگان با عدل و انصاف برخورد کنید؛ در فکر ربا نباشید؛ در اندازه گیری و وزن کردن کم نگذارید و از مقدار آن کم نکنید؛ اجناس مردم را بی ارزش و حقیر و کم مقدار نسازید و خود را از مفسدین روی زمین قرار ندهید.

حضرت امام علی(علیه السلام) با همین روش به همه بازارها، یکی پس از دیگری سر می زدند و سپس برای رسیدگی به کارهای مردم به جایگاه خود بر می گشتند.

بنابراین آن چه گفته شد، مکتب اسلام دارای قوانین و احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی است که جز با تشکیل حکومت اسلامی قابل تحقق نیست. به همین دلیل تشکیل حکومت اسلامی - چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت - ضرورت دارد؛ زیرا شریعت اسلامی محدود به زمان و مکان خاص نیست، بلکه همیشگی است. جامعیت این مکتب و جاودانگی آن بیانگر لزوم تشکیل حکومت اسلامی است. حاکم اسلامی موظف است تمام دستورها و احکام اسلام را اجرا کند؛ زیرا اجرای شریعت از وظایف حکومت اسلامی است.

یکی از مهم ترین وظیفه حکومت اسلامی، فراهم آوردن زمینه رفاه، آسایش و تأمین معیشت مردم است. حکومت باید با فقرزدایی و تأمین معاش مردم، آسایش و آرامش آنان را فراهم نماید.

حضرت امام علی (علیه السلام) به رفاه عمومی توجه داشت و آبادانی سرزمین ها و تأمین زندگی شرافتمندانه مردم را از وظایف خود می دانست. آن حضرت می فرماید:

«وَنُظَاهِرُ الْأِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَتُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ». (۱)

(خدایا!) هدف من آشکار کردن اصلاح در شهرهاست، تا بدین وسیله بندگان ستم کشیده ات به امنیت برسند و احکام امت را که معطل مانده اند، جاری گردد.

حضرت امام علی (علیه السلام) توجه به اصلاحات را مایه امنیت، آرامش و اجرای شریعت می داند و در دستور حکومتی به مالک اشتر نیز به آن اشاره دارد:

«وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا؛ (۲) یکی از وظایف تو اصلاح امور بندگان خداست».

در جای دیگر نیز می فرماید:

«مَا أَصْبَحَ بِالْكُوفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا أَذْنَاهُمْ مَنزِلُهُ لِيَأْكُلَ الْبُرِّ وَيَجْلِسَ فِي الظِّلِّ وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ». (۳)

کسی در کوفه نیست که در رفاه به سر نبرد، حتی پائین ترین افراد نیز نان گندم می خورند و سر پناه دارند و از آب فرات می آشامند.

آن حضرت به ضروریات اولیه زندگی که حکومت باید آنها را برای مردم فراهم نماید، اشاره می کند.

ص: ۲۱۲

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲- (۲). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳- (۳). علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۲۷.

حضرت امام علی (علیه السلام) در دستور حکومتی خود به مالک اشتر، به دریافت مالیات، آباد کردن زمین ها، افزایش درآمدها و توزیع عادلانه درآمدها که زمینه ساز رفاه همگانی است، اشاره می کند و می فرماید:

مالیات و بیت المال را به گونه ای واریسی کن که به صلاح مالیات دهندگان باشد؛ زیرا بهبودی مالیات و مالیات دهندگان عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعه است و تا امور مالیات دهندگان اصلاح نشود، کار دیگران نیز سامان نخواهد یافت؛ زیرا همه مردم نان خور مالیات و مالیات دهندگان هستند، تو باید برای آبادانی زمین، بیشتر از جمع آوری مالیات تلاش کنی؛ زیرا خراج جز با آبادانی فراهم نمی گردد و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب و بندگان خدا را نابود و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد.

پس اگر مردم از سنگینی مالیات یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه ها یا کمی باران یا خراب شدن زمین در سیلاب ها یا خشکسالی شکایت کردند، در گرفتن مالیات تخفیف بده تا امورشان سامان گیرد و هرگز تخفیف دادن در خراج تو را نگران نسازد؛ زیرا این تخفیف، اندوخته ای است که در آبادانی شهرهای تو و آراستن ولایت تو نقش دارد و رعیت تو را می ستایند و تو از گسترش عدالت میان مردم خشنود خواهی شد و به افزایش توان آنان تکیه خواهی کرد، بدان چه در نزدشان اندوختی و به آنان بخشیدی، و با گسترش عدالت در بین مردم و مهربانی با رعیت به آنان اطمینان خواهی داشت، آن گاه اگر در آینده کاری پیش آید و به عهده شان بگذاری با شادمانی خواهند پذیرفت؛ زیرا عمران و آبادانی قدرت تحمل مردم را زیاد می کند.

همانا ویرانی زمین به دلیل تنگ دستی کشاورزان است و تنگ دستی کشاورزان نتیجه غارت اموال آنان به وسیله زمامدارانی است که به آینده حکومت خود

اعتماد ندارند و از تاریخ گذشتگان عبرت نمی گیرند. (۱)

امام علی (علیه السلام) توجه فراوانی به فراهم کردن رفاه، بالا رفتن درآمدها و آباد کردن زمین ها دارد و این کارها را وسیله جلب اعتماد مردم به حکومت و کارگزاران می داند.

زمانی که مردم چنین اعتمادی به کارگزاران داشته باشند، در تمام مراحل پشتوانه حکومت و حاکمان خواهند بود.

اگر مردم ببینند که حاکمان دلسوز آنها هستند و برای معیشت و آسایش آن ها از هیچ تلاشی فروگذار نمی کنند و در سختی ها همراه و یاور آن ها هستند و عدالت را پیشه خود ساخته اند، حمایت و اعتماد عمومی مردم زیاد می شود و مردم در صلح، جنگ، خوشی و ناخوشی حکومت را یاری می کنند و با جان و مال خود از حکومت دفاع می کنند.

وقتی آن ها ببینند که حاکمان و کارگزاران به وعده هایی که داده اند، پای بند نیستند و سطح زندگی آنها با مردم تفاوت بسیاری داشته باشد، نه تنها به مسئولان اعتماد نمی کنند، بلکه احساس دشمنی بین آنها پدیدار می گردد.

حضرت امام علی (علیه السلام) یکی از مهم ترین راه های رسیدن به رفاه را توسعه کشاورزی و احیای زمین می داند و با استناد به سخن خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

أَمَا وَجَّهَ الْعِمَارَةَ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: (هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا)

فاعلمنا سبحانه انه قد امرهم بالعمارة ليكون ذلك سبباً لمعاشهم بما يخرج من الأرض من الحبِّ وَالثَّمَرَاتِ وَمَا شَاكَلَ ذَلِكَ مِمَّا جعله الله تعالى معاشاً للخلق». (۲)

دلیل تلاش برای آباد کردن زمین، سخن خدای متعال است: «اوست که شما

ص: ۲۱۴

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲- (۲). محمد بن الحسن الحر العاملي، وسائل الشيعه، درالفكر، ج ۱۳، ص ۱۹۵.

را از زمین پدید آورد و از شما خواست که در آن آبادانی کنید». پس خدای سبحان ما را آگاه ساخت که مردم را به آباد کردن فرمان داده است، تا دانه و میوه و نظایر آنها را که از زمین بیرون می آید و خدا آنها را روزی بندگان خود قرار داده است، وسیله زندگی و رفاه آنان باشد.

توزیع عادلانه بیت المال و ثروت های همگانی بین مردم، از مهم ترین وظایف حاکمان اسلامی است.

حضرت امام علی (علیه السلام) پرداخت حقوق مالی مردم را از حقوق مردم بر حاکم می داند:

«فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ..... تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْنَا؛ (۱) شما را بر من حقی است؛ حقی را که از بیت المال دارید، بپردازم».

«إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ... وَإِضْدَارُ الشُّهُمَانِ عَلَيَّ أَهْلَهَا». (۲)

همانا بر امام نیست؛ جز آن چه از امر پروردگار به عهده او گذاشته شده است و رساندن سهم های بیت المال به شایستگان آن.

حضرت امام علی (علیه السلام) درباره تأمین معیشت کامل و همه جانبه، فراخ کردن روزی و بالا بردن سطح درآمد و آثار مثبت آن را به مالک اشتر گوشزد می کند و می فرماید:

«تُمْ أَشْبِغُ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ وَغِنَى لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمَّعُوا أَمَانَتَكَ». (۳)

پس روزی کارگزارانت را فراخ ده! که فراخی روزی نیرویشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند و بی نیازشان سازد تا به مالی که در اختیار دارند، دست درازی

ص: ۲۱۵

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴.

۳- (۳). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

نکنند و حجتی بود بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند یا در امانت خیانت ورزیدند.

حضرت امام علی (علیه السلام) به یکی از مهم ترین نکاتی اشاره می کند که برخی از جوامع به آن مبتلا هستند و آن این است که اگر می خواهید کارگزاران رشوه خواری و دست درازی و طمع به مال دیگران نکنند، باید نیازهای آنها را بر طرف کرد و سطح درآمد و حقوق آن ها را بالا برد تا بتوانند معیشت و زندگی شان را به خوبی اداره کنند، اگر درآمد کسی کم تر از خرج او باشد، ممکن است به کارهای حرام آلوده گردد.

حضرت امام علی (علیه السلام) در ادامه می فرماید: اگر حکومت معیشت آن ها را کامل کرد و روزی آنها را فراخ نمود، بر آنها جاسوسانی قرار ده؛ با این وجود، اگر دست به خیانت زدند و رشوه خوردند و یا سرقت کردند، آنگاه آنها را سخت کیفر کن. چنان چه پس از رسیدگی به مشکلات و برطرف شدن نیازها مرتکب خلاف شوند، با آنها برخورد کن. هرچند فقر و مشکلات دلیل ارتکاب خلاف نیست، ولی زمینه ساز آن است.

ثُمَّ تَفَقَّدُوا أَعْمَالَهُمْ وَأَبْعَثُوا الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهُدَكُمْ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَيْدُوهُ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ وَتَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا. عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا فَبَسَطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي بَدَنِهِ وَأَخَذَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَدْلِيِّ وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ. (۱)

سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن و جاسوسانی راست گو و وفاییده بر آنان بگمار؛ زیرا مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان سبب امانت داری و مهربانی با رعیت خواهد بود.

ص: ۲۱۶

از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن و آن چه از اموال که در اختیار دارد، از او باز پس گیر، سپس او را خوار دار و خیانت کارش بشمار و طوق بدنامی به گردنش بیافکن.

امام علی (علیه السلام) در فرمانی که به مالک اشتر می دهد، او را به رسیدگی وضع معیشت و رفاه مستضعفان و نیازمندان بسیار سفارش می کند. در این نامه و در دو بخش جداگانه، این مسئله را گوشزد می کند و می نویسد:

«ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسِيكَةِ - الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ - وَفِي فَيْءِ اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ - وَلِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ [مَا يُضِيحُهُ - وَلَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَتِهِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ - إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ - وَتَوَطُّبِنِ نَفْسِكَ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ وَالصَّبْرِ - فِيمَا حَفَّ عَلَيْهِ وَثَقُلَ].» (۱)

گروه دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندان هستند که باید آنها را یاری کرد. برای تمام اقشار گوناگون یاد شده در پیشگاه خدا گشایشی است و همه آنان به مقداری که امور آنها اصلاح شود، حقی مشخص بر زمامدار دارند و زمامدار به انجام آن چه خدا بر او واجب کرده است نمی تواند موفق باشد، مگر با کمک خواستن از خدا، صبر و بردباری، آمادگی برای انجام وظیفه و ادای حق.

حاکم اسلامی افزون بر حقی که خداوند برای این طبقه پایین و مستمند جامعه قرار داده است، بیشتر به آنها توجه کند؛ زیرا این طبقه آسیب پذیرتر و نیازمند به کمک بیشتری هستند.

حضرت امام علی (علیه السلام) می فرماید: گرچه این کار بسیار سخت است؛ اما

ص: ۲۱۷

حکومت باید با تلاش، کوشش و کمک خواستن از خداوند، صبر و مقاومت وظیفه خود را در برابر این قشر انجام دهد و در قسمت دیگر این نامه نیز به این طبقه اشاره می کند و رسیدگی به آنان را به طور مفصّل به مالک سفارش می کند. امام علی (علیه السلام) نه تنها به مالک اشتر، بلکه به تمام حاکمان حکومت اسلامی در طول تاریخ چنین توصیه می کند و می فرماید:

«سپس خدا را! خدا را! طبقات پایین و محروم جامعه را که هیچ چاره ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان، محرومانی که در برابر کاستی ها خویشتن داری از خود نشان می دهند و گروهی که برای برطرف کردن نیاز خود دست به گدایی می زنند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است، بخشی از بیت المال و در هر شهری بخشی از غله های زمین های غنیمتی اسلام را به طبقات پایین اختصاص بده؛ زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک ترین آن ها سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن هستی؛ مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، انجام کارهای فراوان و مهم هرگز عذری برای ترک مسئولیت های کوچک تر نخواهد بود؛ همواره به فکر آنان باش، و از آنان روی بر مگردان به ویژه به کسانی که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کم تر به تو دسترسی دارند، بیشتر رسیدگی کن؛ برای رسیدگی به این گروه، افراد مورد اطمینان، خدا ترس و فروتن را انتخاب کن، تا درباره آنها تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند؛ برای حل مشکلات آنها به گونه ای عمل کن تا عذری در پیشگاه خدا داشته باشی؛ زیرا این گروه در میان مردم بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند؛ حق آنان را به گونه ای پرداز که در نزد خدا معذور باشی؛ از یتیمان خردسال و پیران سالخورده که راه چاره ای ندارند و دست نیاز بر نمی دارند، پیوسته دل جویی کن؛ زیرا دل جویی از آنان که مسئولیتی سنگین بر دوش زمامداران است.

اگرچه حق تمامش سنگین است؛ اما خدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت را می طلبند، نفس را به شکیبایی و امی دارند و به وعده های پروردگار اطمینان دارند». (۱)

حضرت امام علی (علیه السلام) تأکید می کند که کارگزاران باید فرصتی به نیازمندان بدهند تا آزادانه و راحت با آن ها صحبت کنند و مشکلات خود را بیان کنند.

حضرت امام علی (علیه السلام) به شدت از مرکزگرایی انتقاد می کند و می فرماید:

مبادا تنها اطراف خود و مرکز حکومت را ببینی، بلکه باید به نقاط دور دست هم توجه داشته باشی.

حضرت امام علی (علیه السلام) افراد مستمندی را که با کرامت و عزت نفس تقاضا نمی کنند، یادآور می شود و می فرماید:

«...وَاجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسِمًا - تُفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَذِهْنَكَ مِنْ كُلِّ شُعْلٍ ثُمَّ تَأْذُنْ لَهُمْ عَلَيْكَ - وَتَجْلِسْ لَهُمْ مَجْلِسًا تَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي رَفَعَكَ - وَتُقْعَدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ - وَشُرْطِكَ تَخْفِضُ لَهُمْ فِي مَجْلِسِكَ ذَلِكَ جَنَاحَكَ - وَتَلِينُ لَهُمْ كَنَفَكَ فِي مُرَاجَعَتِكَ وَوَجْهَكَ - حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَعَتِّعٍ - ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ وَنَحَّ عَنْهُمْ الضِّيقَ وَالْمَأْنَفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ وَأَعْطِيَ مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئًا وَامْنَعُ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ». (۲)

پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند تا خود به امور آنان رسیدگی نمایی؛ در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده، فروتن باش و سربازان، یاران و نگهبانان خود را از سر راه شان دور کن تا سخن گوی آنان بدون ترس با تو گفت و گو کند؛ درشتی و سخنانان ناهموار آنان را بر خود هموار کن و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از

ص: ۲۱۹

۱- (۱) نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه ۵۳.

خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید و تو را پاداش اطاعت ببخشد؛ آن چه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.

امام علی (علیه السلام) درباره وضع معیشتی لشکریان، به ویژه خانواده های رزمندگانی که به جبهه می روند، می فرماید:

برگزیده ترین فرماندهان سپاه تو، کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک کند و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیار آنها گذارد؛ به اندازه ای که خانواده های آنها در پشت جبهه و خود نیز در آسایش کامل باشند تا در نبرد با دشمن سربازان اسلام تنها به جنگ بیندیشند.

همانا مهربانی تو با سربازان دل های شان را به سوی تو می کشاند و همانا روشنی چشم زمامداران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبت مردم نسبت به والی است که محبت دل های رعیت جز با پاکی قلب ها پدید نمی آید و خیرخواهی آنان نیز زمانی است که با رغبت و شوق دور والی را گرفته و حکومت بار سنگینی بر دوش رعیت نگذاشته باشد و طولانی شدن مدت زمامداری بر ملت ناگوار نباشد.

امام علی (علیه السلام) وقتی می شنود که «عثمان بن حنیف» حاکم بصره در میهمانی شرکت کرده است که مستمندان و نیازمندان در آن جا نبودند، پس از توبیخ او می فرماید:

پس از یاد خدا و درود! ای پسر حنیف! به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره تو را به میهمانی خویش فراخواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی، خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو می نهادند، گمان نمی کردم میهمانی مردمی را بپذیری که به نیازمندان آنها ستم شده و ثروتمندان آنها بر سر سفره دعوت شده اند، پس اندیشه کن که در کجایی بر سر کدام سفره نشسته ای؟ پس غذایی که حلال و حرام بود آن را نمی دانی

دور بیانداز و آن چه را به پاکیزگی و حلال بودن آن یقین داری، مصرف کن.

آگاه باش! هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند و از نور دانشش روشنی می گیرد، گاه باشد امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید؛ اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی مرا یاری دهید.

پس سوگند به خدا! من از دنیای شما طلا و نقره ای نیاندوخته و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام؛ بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیفزودم و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم؛ دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است. آری! از آن چه آسمان بر آن سایه افکنده تنها فدک (۱) در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور خداست. مرا با فدک و غیر فدک چه کار است؟ در صورتی که جایگاه فردای آدمی گور است که، آثار انسان نابود و اخبارش در تاریکی آن پنهان می گردد؛ گودالی که هر چه بر وسعت آن بیفزایند و دست های گورکن فراخس نماید، سنگ و کلوخ آن را پر کرده و خاک انباشته رخنه هایش را مسدود کند؛ من نفس خود را با پرهیزکاری می پرورانم تا در روز قیامت که هراسناک ترین روزهاست، در امان و در لغزشگاه های آن ثابت قدم باشم.

من اگر می خواستم می توانستم از عسل پاک و از مغز گندم و بافته های ابریشم برای خود غذا و لباس فراهم آورم؛ اما هیئات که هوای نفس بر من چیره

ص: ۲۲۱

۱- (۱) پس از فتح خیبر دیگر یهودیان آن سامان با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صلح کردند و باغستان «فدک» را به آن حضرت بخشیدند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را به فاطمه زهرا (علیها السلام) اهدا فرمود و سندی برای آن تنظیم کرد و ۵ سال در حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دست فاطمه (علیها السلام) قرار داشت؛ اما در زمان حکومت ابابکر آن را غصب کردند.

گردد و حرص و طمع مرا وادارد تا غذاهای لذیذ را برگزینم؛ در حالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیر نخورد؛ من سیر بخوابم و در اطراف من شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد یا چنان باشم که شاعر گفت:

«این درد! تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی». «و در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد».

آیا به همین که مرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) گویند رضایت دهم و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم؟ در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم؟

آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف و یا چون حیوان رها شده ای که شغلش چریدن و پرکردن شکم بوده و از آینده خود بی خبر است. آیا مرا بیهوده آفریده اند؟ آیا مرا به بازی گرفته اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟ (۱)

این فرمایش مردی است که حاکم یک کشور پهناور و اسلامی است و با این که همه امکانات در اختیار اوست؛ اما خود را از قید و بند و وابستگی به آن رهیده است؛ چنین شخصیتی می تواند نیمه های شب کیسه نان بر دوش کشد و به خانه محرومان و فقرا برود؛ چنین انسان الهی می تواند مشک آب بیوه زنی را به خانه اش رساند و آتش تنور خانه او را روشن کند و برای او نان بپزد؛ چنین روح بزرگی است که نخلستان و باغ درست می کند و محصول آن را میان مستمندان تقسیم می کند و چنین امامی است که خود نان خشک می خورد و مهمانش را به بهترین غذا پذیرایی می کند.

این اسوه همه حاکمان و زمامدارانی است که می خواهند بر مردم حکومت و

ص: ۲۲۲

زاممداری کنند؛ اگر حاکمی خود چنین نباشد، چگونه می تواند به فکر رفاه و معیشت و زندگی طبقه پایین جامعه باشد؟ مسئولان و کارگزاران نظام اسلامی باید خود را مخاطبان این نامه بلند امام علی (علیه السلام) بدانند؛ چرا که هر چند مخاطب خاص این نامه «عثمان بن حنیف» است؛ اما در حقیقت همه حاکمان به ویژه حاکمان جامعه اسلامی در طول تاریخ مخاطبان این سخن گوهر بار و گرانسنگ امام علی (علیه السلام) هستند.

قضاوت

یکی از وظایف مهم و بزرگ حکومت اسلامی، قضاوت و حکم کردن و داوری بین مردم است. منصب قضا یکی از شئون ولایت و امامت است و به همین دلیل حاکم اسلامی قضا را نصب می کند.

از رهگذر قضاوت عادلانه، امنیت بر جامعه حاکم می شود. مهم ترین پایه امنیت ملی، امنیت قضایی است؛ یعنی هر انسان مظلوم و صاحب حقی احساس کند که نهادی وجود دارد تا حق او را از ظالم و ستمگر می ستاند و ظالم و ستمگر همواره احساس ناامنی کند که اگر با چنین دستگاهی روبه رو شود، سخت مورد تعقیب و کیفر قرار خواهد گرفت.

ماندگاری و دوام یک حکومت، به قوه قضائیه آن است؛ زیرا عدالت که اساس مُلک و عامل حفظ و دوام حکومت است و ظلم که عامل نابودی و ویرانی حکومت است، از این قوه برمی خیزد. خداوند به انبیاء و اولیا خود دستور می دهد که همواره به حق قضاوت و به عدالت حکم کنند.

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ). ۱ همانا خداوند به شما امر می کند تا امانت را به صاحبانش برگردانید و

چون بین مردم حاکم شوید، به عدالت داوری کنید.

همچنین خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ ۱ (ای رسول ما) اگر میان آنها حکم کردی، به عدالت حکم کن؛ زیرا خدا آنان را که به عدل حکم می کنند، دوست می دارد.

وقتی حضرت داود بین دو نفر بی تأمل و سریع قضاوت کرد، خداوند به او فرمود:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ»؛ ۲ ای داود! ما تو را در روی زمین مقام خلافت و حکومت دادیم تا میان خلق خدا به حق حکم کنی و هرگز از هوای نفس پیروی نکنی.

اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

»

یا شیخ! قَدْ جَلَسْتُ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ؛ (۱)

«امیرالمؤمنین به شریح قاضی فرمود: ای شریح! تو در جایگاهی (مسند قضاوت) نشسته ای که به جز پیغمبر و یا شخص شقی و فاجر نمی نشیند».

اجرای احکام قصاص، حدود و دیات که رمز حیات و آرامش جامعه است، در اختیار حاکم اسلامی است.

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد:

«مَنْ يُقِيمُ الْحُدُودَ؟ فَقَالَ (علیه السلام)

إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ؛ (۲) چه کسی حدود را اقامه می کند؟ آن حضرت فرمود: اقامه حدود به دست کسی است که حکم از آن اوست».

ص: ۲۲۴

۱- (۳) . محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، ح ۲.

۲- (۴) . محمد بن الحسن الحر العاملی، همان، ج ۸، ص ۳۳۸، باب از تبواب مقدمات حدود، ح ۱.

از امام علی (علیه السلام) نقل شده است که آن حضرت فرمود:

«لَا يَصْلُحُ الْحُكْمُ وَلَا الْحُدُودُ وَلَا الْجُمُعَةُ إِلَّا بِإِمَامٍ؛ (۱) حکم کردن و اجرای حدود و اقامه نماز جمعه صحیح نیست مگر به وسیله امام».

چون امر قضاوت بسیار مهم است و نظام کشور اسلامی و حفظ حقوق آنان جز با تشکیلات قضایی امکان پذیر نیست، افرادی که این منصب را به عهده می گیرند باید صلاحیت و تخصص این کار را داشته باشند.

خداوند در قرآن در اهمیت امر قضاوت می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا). ۲

ای اهل ایمان! نگه دار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید، هر چند بر ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد. برای هر کس که شهادت می دهید، چه غنی باشد و چه فقیر، از هیچ یک طرفداری نکنید، که خدا به رعایت حقوق آنها سزاوارتر است. پس در قضاوت پیروی هوای نفس نکنید تا مبادا از راه حق خارج شوید و اگر زبان را از شهادت به حق و عدالت بگردانید یا نگه دارید، همانا خدا به هر چه می کنید آگاه است.

امام علی (علیه السلام) در مورد شرایط قضات می فرماید:

ثُمَّ اخْتَرِ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضَعُ يَدَهُ فِي الْأُمُورِ وَلَا تَمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتِمَادَى فِي الزَّلَّةِ وَلَا يَحْصِرُ مِنَ الْفَنَىٰ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تَشْرَفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَىٰ فَهَمٍ دُونَ أَقْصَاهُ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ

ص: ۲۲۵

۱- (۱). مستدرک، ۳/۲۲۰، باب ۲۵ از انواب مقدمات حدود، ح ۱.

وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقْلَهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَةِ الْخِصْمِ وَأَضْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشِفِ الْأُمُورِ وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّصَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ ثُمَّ أَكْثَرُ تَعَاهَدَ قَضَائِهِ وَ [أَفْسَحَ أَفْسَحَ لَهُ فِي الْبَدْلِ مَا] يُرِيحُ يُرِيحُ عِلَّتَهُ وَتَقَلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ وَأَعْطَاهُ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لِمَدِينِكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ لِيَأْمَنَ بِعَدْلِكَ اغْتِيَالَ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَتُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا. (۱)

سپس از میان مردم! برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن؛ کسانی که مراجعه فراوان آنها را به ستوه در نیاورد و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمگین نسازد؛ بر اشتباهات خود پافشاری نکند؛ بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد؛ طمع را از دل ریشه کن و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد؛ در شبهات از همه با احتیاطتر عمل کند و در یافتن دلیل اصرار او از همه بیشتر باشد؛ از مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود؛ در کشف امور از همه آزمندتر باشد؛ کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند!

پس از انتخاب قاضی هر چه بیشتر در قضاوت های او بیندیش؛ آن قدر به او ببخش که نیازهای او بر طرف گردد و به مردم نیازمند نباشد؛ از نظر مقام و منزلت آن قدر او را گرامی دار که نزدیکان تو به نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در امان باشد؛ در دستورهایی که دادم، نیک بنگر که همانا این دین در دست بدکارانی گرفتار آمده بود که با نام دین به هوی پرستی پرداخته و دنیای خود را به دست می آوردند.

ص: ۲۲۶

امام علی (علیه السلام) در این نامه به مسائل بسیار مهمی درباره ویژگی های قاضی، رفع نیاز معیشتی قاضی که می تواند منجر به صدور حکم به ناحق شود و امنیت قاضی در نزد حاکم اشاره کرده است. دستگاه قضایی باید به این گونه مسائل توجه لازم و ویژه ای داشته باشد؛ زیرا خوش بینی و حسن نظر یک ملت به حکومت از خوش بینی آنها به دستگاه قضاء سرچشمه می گیرد.

امام علی (علیه السلام) در مورد کسی که مسئولیت قضاوت را به عهده می گیرد، ولی صلاحیت آن را ندارد، در یک خطبه مستقل و مفصل پیامدها و آثار منفی زیاد آن را بیان می فرماید:

«دشمن ترین آفریده ها، نزد خدا دو نفرند؛ مردی که خدا او را به حال خود گذاشته، و از راه راست دور افتاده است؛ دل او شیفته بدعت و مردم را گمراه کرده، به فتنه انگیزی می کشاند؛ راه رستگاری پیشینیان را گم کرده، و طرفداران خود و آیندگان را گمراه ساخته است؛ بار گناه دیگران را بر دوش کشیده و گرفتار زشتی های خود نیز شده است.

مردی که ابهاماتی را به هم بافته و در میان انسان های نادان جامعه جایگاهی پیدا کرده است؛ در تاریکی فتنه فرو رفته و از مشاهده صلح و صفا کور است؛ آدم نماها او را عالم نامیدند؛ در حالی که این گونه نبود؛ چیزی را بسیار جمع آوری می کند که اندک آن به از بسیار است تا آن که از آب گندیده سیراب شود و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد؛ در میان مردم با نام قاضی به داوری می نشیند؛ حل مشکلات دیگری را به عهده می گیرد؛ اگر مشکلی پیش آید با حرف های پوچ و تو خالی و رأی و نظر دروغین می خواهد آن مشکل را حل کند؛ سپس اظهارات پوچ خود را باور می کند؛ وی عنکبوتی را می ماند که در شبها و بافته های تار خود چسبیده و نمی داند که درست حکم کرده یا بر خطاست؟ اگر بر صواب باشد، می ترسد که خطا کرده و اگر

بر خطاست، امید دارد که رأی او درست باشد؛ نادانی است که راه جهالت می پوید؛ کوری است که در تاریکی گم شده خود را می جوید؛ از روی علم و یقین سخن نمی گوید؛ روایات را بدون آگاهی نقل می کند؛ چون تند بادی که گیاهان خشک را بر باد دهد، روایات را زیرو رو می کند که بی حاصل است.

به خدا سوگند! نه راه صدور حکم مشکلات را می داند و نه شایستگی قضاوت را دارد؛ آن چه را که نپذیرد، علم به حساب نمی آورد و جز راه و رسم خویش مذهبی را حق نمی داند؛ اگر حکمی را نداند، آن را می پوشاند تا نادانی او آشکار نشود؛ خون بی گناهان از حکم ظالمانه او در جوشش و فریاد میراث بر باد رفتگان بلند است.

به خدا شکایت می کنم از مردمی که در جهالت زندگی می کنند؛ در گمراهی می میرند؛ در میان آن ها چیزی خوارتر از قرآن نیست، که اگر آن را آن گونه که باید بخوانند و متاعی سود آورتر، گران بهاتر از قرآن نیست، اگر آن را تحریف نکنند و در نزد آنان چیزی زشت تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست. (۱)

البته روشن است که هشدارهای تکان دهنده آن حضرت خطاب به زمان حکومت اسلامی و متصدیان قضاوت در آن حکومت بود، نه قضاوت در حکومت های طاغوتی و ظلم.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«ادْرُوا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مِمَّا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ كَانَ لَهُ مُخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ، فَإِنَّ الْأِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ» (۲)

تا می توانید مجازات و حدود را از مسلمانان دور کنید و اگر راهی برای خلاصی او هست، او را رها کنید؛ زیرا امام اگر در عفو و گذشت خطا کند،

ص: ۲۲۸

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۷.

۲- (۲). سنن ترمذی، ج ۲، ص ۴۳۸، ابواب حدود، باب ۲، ح ۴۴۷.

بہتر از این است کہ در مجازات اشتباہ کند.

انسجام نظام و سلامت حکومت و جامعہ در گرو سلامت تشکیلات قضایی و نیرومند بودن آن است و این ہدف بہ دست نمی آید، مگر با استقلال قضایی و برخوردار بودن او از توان و قدرت علمی، سیاسی و اقتصادی کامل، تا کسی در جذب او چشم طمع نبندد و تہدید و اجبار و التفات و محبت در وی کارگر نیفتد.

پس لازم است تا قضایی ہموارہ در فکر و ارادہ مستقل و در موضع و تصمیم گیری ہایش قوی و قاطع باشد و تحت تأثیر هیچ یک از قدرت های سیاسی، اقتصادی و غوغاسالاری و جنجال ها و ہوجی گیری ها قرار نگیرد. بہ ہمین دلیل قوہ قضائہ را بہ عنوان یک قوہ مستقل بہ شمار آورده اند تا تحت تأثیر هیچ قوایی نباشد تا بتواند سیطرہ خود را بر ہمہ مراتب قوہ اجرائیہ گسترش دہد و ہمہ وزیران و استانداران و کارگزاران از آن حساب ببرند.

در تاریخ آمدہ است شخص امیرالمؤمنین علی (علیہ السلام) نیز در زمان خلافت خویش با این کہ امام و حاکم جامعہ اسلامی بود، با طرف یہودی خود در جلسہ قضاوت شریح، شرکت کرد. این خود درسی بزرگ و بیانگر این نکتہ است کہ اگر قوہ قضائہ از چنین قدرت و استقلال برخوردار نباشد، قدرت های سیاسی و اقتصادی جامعہ بر قضایی و تشکیلات قضایی سیطرہ می یابند.

داستان شرکت علی (علیہ السلام) در جلسہ قضاوت با طرف یہودی بسیار جالب و شنیدنی است. در بحارالانوار این چنین ذکر شدہ است:

«امام علی (علیہ السلام) در ماجرای قضائی، ہمراہ فردی یہودی نزد شریح حاضر شد. آن حضرت فرمود: «این زرہ، زرہ من است و آن را نہ فروختہ ام و نہ بہ کسی ہدیہ کردہ ام».

یهودی گفت: زره از آن من و در دست من است.

شریح از امام (علیه السلام) دلیل خواست، حضرت فرمود:

قنبر و حسین (علیه السلام) شهادت می دهند که این زره مال من است.

شریح گفت: شهادت فرزند برای پدرش پذیرفته نیست، شهادت بنده نیز برای مولایش مورد قبول نیست، این ها هر دو طرف تو را می گیرند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

«وای بر تو ای شریح! خطا را مرتکب شدی؛ من امام و پیشوای تو هستم و تو با اطاعت من، متدین به دین الهی هستی و می دانی که من سخن باطل و بیهوده نمی گویم، ولی تو سخن مرا بیهوده و ادعای مرا باطل می پنداری!

آن گاه از من بینه خواستی. یک بنده و یکی از سروران جوانان بهشت، بر اساس نظر من گواهی دادند، ولی شهادت آن دو را نپذیرفتی، آن گاه ادعا می کنی که اینان در این قضیه به نفع خود شهادت می دهند! آن گاه فرمود:

من عقوبت تو را جز این نمی بینم که سه روز را در میان یهودیان به قضاوت بگذرانی، او را بیرون ببری.

شریح را به قبا بردند و سه روز در بین یهودیان ماند، آن گاه بازگشت. فرد یهودی چون این ماجرا را شنید، گفت:

این امیرالمؤمنین است که به نزد قاضی آمده و قاضی نیز علیه وی حکم کرده است. سپس مسلمان شد و گفت: بلی! این زره، زره شماست. در جنگ صفین از شتر خاکستری رنگ شما به زمین افتاد و من آن را برداشتم. [\(۱\)](#)

امام علی (علیه السلام) به عنوان حاکم، به شریح قاضی توصیه می کند که برای قضاوت

ص: ۲۳۰

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۶، تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام)، باب ۱۰۵، ح ۶.

«انظُرْ إِلَى أَهْلِ الْمَعَكِ وَالْمَطَلِ وَالِاضْطِهَادِ وَمَنْ يَدْفَعُ حُقُوقَ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْمُقْمَدَرَةِ وَالْيَسَارِ وَمَنْ يُدْلِي بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الْحُكَّامِ فَخُذْ لِلنَّاسِ بِحُقُوقِهِمْ مِنْهُمْ وَبِعِ الْعَقَارَ وَالِدِّيَارَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يَقُولُ: مَطْلُ الْمُسْلِمِ الْمُسْتَرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ وَلَا عَقَارٌ وَلَا دَارٌ فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَحْمِلُ النَّاسَ عَلَى الْحَقِّ إِلَّا مَنْ وَرَعَهُمْ عَنِ الْبَاطِلِ ثُمَّ وَاسِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ بَوَاجِهَكَ وَمَنْطِقَكَ وَمَجْلِسَكَ حَتَّى لَا يَطْمَعَ قَرِيبُكَ فِي حَيْفِكَ وَلَا يِنَاسَ عِدُوكَ مِنْ عَدْلِكَ وَرَدَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدْعَى مَعَ بَيِّنَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْلَى لِلْعَمَى وَأَثْبَتُ فِي الْقَضَاءِ. وَاعْلَمْ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ عُدُولٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا مَجْلُوداً فِي حَدٍّ لَمْ يَتَّبِعْ مِنْهُ أَوْ مَعْرُوفاً بِشَهَادَةِ الزُّورِ أَوْ ظَنِيناً. وَإِيَّاكَ وَالصَّجَرَ وَالتَّادِيَّ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ الَّذِي أَوْحَيْبَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ الْمَاجِرَ وَأَحْسَنَ فِيهِ الذُّخْرَ لِمَنْ قَضَى بِالْحَقِّ وَاجْعَلْ لِمَنْ أَدْعَى شُهُوداً غَيْباً أَمْداً بَيْنَهُمْ فَإِنْ أَحْضَرَهُمْ أَحَدٌ لَهُ بِحَقِّهِ وَإِنْ لَمْ يُحْضِرْهُمْ أَوْجَبَتْ عَلَيْهِ الْقَضِيَّةُ. وَإِيَّاكَ أَنْ تُنْفَذَ حُكْماً فِي قَضِيَّةٍ أَوْ حِدِّ مِنْ حُدُودِ النَّاسِ أَوْ حَقٍّ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى تَعْرِضَ ذَلِكَ عَلَى. وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْلِسَ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ حَتَّى تَطْعَمَ شَيْئاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. وَلَا تَقْعُدْ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ حَتَّى تَطْعَمَ». (۱)

«(ای شریح)! در کار افراد بد حساب و آنان که برای پرداخت دیون خود به مردم، امروز و فردا می کنند، قضاوت کن و از کسانی که قدرتمند و توان پرداخت حقوق مردم را دارند و برای جلب نظر فرمانروایان به آنان رشوه می دهند، حقوق مردم را باز پس گیر و برای وصول آن، املاک و مستغلات و خانه های آنان را به فروش برسان. من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «به تأخیر انداختن دیون و حقوق مردم از سوی کسی که توان پرداخت آن را دارد، ستم به مسلمان دیگری»

ص: ۲۳۱

است؛ اما کسی که املاک و خانه و هیچ گونه اموالی ندارد، راهی بر او نیست. (نمی توان او را تحت فشار قرار داد) و بدان که هرگز مردم را به حق و نمی دارد، جز آن چه مردم را از باطل باز می دارد.

بنابراین قضاوت یکی از وظایف حکومت اسلامی است و پست قضاوت یکی از وظایف ولایت و حکومت است. حاکم اسلامی، قضات را نصب می کند و قضات پایه های حاکمیت اسلام و حاکم اسلامی را تثبیت می کنند. قضاوت عادلانه از وظایف مهم حکومت اسلامی و موجب دوام و ماندگاری حکومت اسلامی خواهد بود.

مردم

نقش مردم در حکومت

چگونگی برداشت از نقش مردم در حکومت، در نوع حکومت، رفتار و مناسبات حکومتی تعیین کننده است. آیا مردم در حکومت نقشی دارند یا خیر؟ آیا باید برای مردم در حکومت اعتباری و جایگاهی قائل شد یا خیر؟ آیا مردم در حکومت نقش فعال و اساسی یا نقشی غیرفعال و انفعالی دارند؟ آیا مردم در همه امور نقشی تعیین کننده دارند یا خیر؟ در پاسخ به پرسش های گفته شده، دیدگاه های مختلف و احياناً متعارضی وجود دارد:

برخی بر این باورند که مردم هیچ نقشی در حکومت ندارند؛ زیرا حکومت امری پیچیده، تخصصی و علمی است که جز نخبگان و خبرگان دیگران نقشی در آن ندارند و مردم در حکومت نقشی تبعی، سایه ای و ابزاری دارند؛

برخی دیگر معتقدند که نقش مردم در حکومت را نخبگان تعیین می کنند و بنابر مصالح و ضرورت ها، فتیله چراغ نقش مردم در حکومت را بالا می کشند یا پایین می آورند و در حقیقت هرگونه که نخبگان صلاح ببینند، نقشی را به مردم

واگذار می کنند و از مردم می خواهند تا نقش خود را بر عهده بگیرند و خواسته های نخبگان را تحقق بخشند؛

در این جا نیز مردم هیچ نقش اساسی در حکومت ندارند و مردم به اندازه مورد نیاز صاحبان قدرت و حکم فرمایان اعتبار می یابند و دوام و ادامه این اعتبار تا زمان رفع نیاز است؛

بنابر باوری دیگر، نقش اصلی و کلیدی در حکومت از آن مردم است، بدین معنا که حکومت بدون خواست و مشارکت مردم تحقق نمی یابد و بدون اقبال و رأی مردم مشروعیت سیاسی پیدا نمی کند، بدون حضور و مشارکت همه جانبه مردم به درستی اداره نمی شود، با به حاشیه بردن مردم، حکومت سلامت نخواهد داشت و راست قامت نخواهد بود.

بنابراین مردم نقش ایجاد، ابقایی و اصلاحی دارند؛ به گونه ای که تحقق حکومت، صلاح و سامان و پابرجایی آن و سیر به سوی اهداف آن به مردم بستگی دارد. (۱)

در اندیشه سیاسی و سلوک حکومتی امام علی (علیه السلام) مردم چنین نقشی دارند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تحقق حکومت خود را این گونه معرفی کرده است:

آری به حق آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور حاضران و اتمام حجت با اعلام وجود ناصران نبود... بی تأمل رشته حکومت را از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم و چون گذشته خود را به کناری می کشیدم. (۲)

پس از بیست و پنج سال، مردم به صورت یکپارچه و سر از پا نشناخته و در

ص: ۲۳۳

۱- (۱). مصطفی، دلشاد، حکومت حکمت، ص ۱۱۱.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۳.

حرکتی عمومی خواستار پذیرش حکومت از سوی امام علی (علیه السلام) شدند و با اصرار فراوان، امام (علیه السلام) را راضی کردند تا حکومت را بپذیرد.

آن حضرت درباره نقش مردم در این امر چنین فرموده است:

«النَّغْلُ وَسَيْقَطُ الرِّدَاءِ وَوُطْئُ الضَّعِيفِ وَبَلَّغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بَبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ» (۱).

دستم را [برای بیعت] گشودید و من آن را بستم، به سوی خود کشیدید؛ اما من آن را بر گرفتم. سپس بر من هجوم آوردید؛ همچون شتران تشنه که روز آب خوردن به آبگیرهای خود در آیند و به یکدیگر پهلو زنند؛ چندان که [از هجوم مردمان] بند پای افزار پاره شد و ردا از دوش افتاد؛ ناتوان پایمال گردید؛ خشنودی مردم در بیعت با من بدان جا رسید که کودکان به وجد آمده بودند؛ سالخوردگان لرزان لرزان برای دیدار این منظره به راه افتاده بودند؛ بیماران به کمک دیگران بدان جا آمده بودند و دختران نارس سربرهنه حاضر شده بودند.

امام علی (علیه السلام) شایستگی لازم برای حکومت را داشت که با خواست مردم تکلیف اداره امور بر دوش آن حضرت گذاشته شد؛ زیرا تا مردم نخواهند تکلیف اداره امور بر دوش آن که شایسته است، گذاشته نمی شود و حکومتی مردمی شکل نمی گیرد.

امام علی (علیه السلام) بارها از وصییت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخن گفته است که در آن به امام علی (علیه السلام) سفارش شده است تا در صورت خواست مردم برای پذیرش حکومت خود را کنار نکشد و زمامداری را عهده دار شود و از سوی دیگر در صورت پشت کردن مردم به وی و اختلاف آنان در امر حکومت، خود را کنار بکشد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز بر این سفارش پای بند بود.

ص: ۲۳۴

این وصیت بیانگر نوع نگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) به امر حکومت و زمامداری است که جز با میل و رغبت مردم و خواست و اقبال آنان به درستی پا نمی گیرد و حکومتی که پایه های آن بر جهالت و ضلالت استوار شود و بر اساس قدرت و تسلط پا بگیرد؛ هویتی غیر انسانی و ماهیتی نامردمی دارد که جز با فریب و نیرنگ، زور و خشونت و ستم و بیداد بر پا نمی ماند. این نقطه مقابل حکومت الهی است که بنیان آن بر بصیرت و معرفت استوار است و بر اساس خواست و رضایت مردم پا می گیرد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در بخشی از نوشتاری که سرگذشت خود را پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا شهادت محمد بن ابی بکر و سقوط مصر (زمان کتابت نامه) بیان فرموده، چنین آورده است:

«وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدًا إِلَيَّ عَهْدًا فَقَالَ: «يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَكَ وَلَاءُ أُمَّتِي فَإِنْ وَلَّوْكَ فِي عَافِيَةٍ وَأَجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ، وَإِنْ اخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعُهُمْ وَمَا هُمْ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ مَخْرَجًا». (۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا متعهد پیمانی کرده و فرموده بود: «پسر ابی طالب! ولایت امتم حق توست؛ اگر به درستی و عافیت تو را ولی خود کردند و با رضایت درباره تو به وحدت نظر رسیدند، امرشان را به عهده گیر و بپذیر؛ اما اگر درباره تو به اختلاف افتادند، آنان را به حال خود واگذار؛ زیرا خدا راه گشایشی به روی تو باز خواهد کرد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

«قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْكَ فَاصْبِرْ مَا أَمَرْتُكَ وَالْإِلَهِ فَاَلصِقْ كَلْكِكَ بِالْأَرْضِ، فَلَمَّا تَفَرَّقُوا عَنِّي جَرَزْتُ عَلَيَّ الْمَكْرُوهَ ذَيْلِي

ص: ۲۳۵

واغضيت عَلَى الْقَدَى جفنى والصقت بِالْأَرْضِ كلكلى». (۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: اگر مردم بر تو گرد آمدند، آن چه به تو فرمان داده ام به جا آور و حکومت را به عهده گیر و گرنه خود را به کناری فرود آر و آنان را واگذار؛ پس چون مردم از گردم پراکنده شدند، به ناچار دست فرو هشتم و خار در چشم دیده فرو بستم و خود را به کناری کشیدم.

حکومت دینی حکومتی نیست که با تطمیع، تهدید و ایجاد وحشت و دهشت افکنی به وجود آید؛ زیرا این ویژگی حکومت جهالت و ضلالت است و حکومت در اسلام، حکومت حکمت و هدایت است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مسلمانان فرموده بود:

«وَإِنْ تَوَلَّوْهَا عَلِيًّا، تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا؛ (۲) اگر علی (علیه السلام) را به ولایت بگمارید، او را هدایت یافته ای هدایتگر می یابید».

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در همان زمان که مردم آمادگی خود را برای بیعت با آن حضرت و تشکیل حکومت اعلام کردند، در مسجد مدینه خطاب به همگان فرمود:

سرنوشت اجتماعی و سیاسی مردم باید به دست خود آنان باشد و هیچ کس حق ندارد تا به جای آنان تصمیم بگیرد و مردم خود باید سرنوشت حکومتی خویش را رقم بزنند:

«أَيُّهَا النَّاسُ عَنِ مَلَائِئِ وَإِذْنِ، إِنَّ هَذَا أَمْرُكُمْ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ حَقٌّ إِلَّا مَا أَمَرْتُمْ وَقَدْ افْتَرَقْنَا بِالْأَمْسِ عَلَى أَمْرٍ وَكُنْتَ كَارِهَا لِأَمْرِكُ، فَأَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ أَكُونَ عَلَيْكُمْ. أَلَا وَإِنَّهُ لَيْسَ لِي دُونَكُمْ مَفَاتِيحَ مَالِكُمْ مَعِيَ وَلَيْسَ أَنْ أَخْذَ دِرْهَمًا دُونَكُمْ؛ فَإِنْ شِئْتُمْ قَعَدْتُ لَكُمْ وَإِلَّا فَلَا أَجِدُ عَلَى أَحَدٍ». (۳)

ص: ۲۳۶

۱- (۱). نهج البلاغه شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۲۶.

۲- (۲). همان، ج ۱۱، ص ۱۱.

۳- (۳). الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۹۳.

ای مردم! این امر (حکومت) امر شماسست، هیچ کس جز آن که شما او را امیر خود گردانید، حق حکومت بر شما را ندارد. ما دیروز هنگامی از هم جدا شدیم که من پذیرش ولایت شما را ناخوشایند داشتم، ولی شما این را نپذیرفتید و جز به این که من تشکیل حکومت دهم رضایت ندادید. آگاه باشید! من کسی جز کلیددار شما نیستم و نمی توانم حتی یک درهم به ناروا از بیت المال بگیرم.

خدای متعال حق تعیین سرنوشت اجتماعی و سیاسی مردم را به رسمیت شناخته است؛ زیرا جامعه بدون حکومت و قانون به هرج و مرج کشیده می شود و اختلال و بی نظمی جامعه را فرا می گیرد؛ درحالی که خداوند به چنین اختلال و تباهی رضایت نداده است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نامه ای که به معاویه نوشته و تشکیل حکومت خود را بر اساس خواست مردم تبیین نموده و او را به بیعت با خویش فرا خوانده، این حقیقت را نیز یادآور شده و فرموده است:

«وَأَمَّا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمُوهُ أَمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى؛ (۱) شورا از آن مهاجران و انصار است، پس اگر دور شخصی جمع شدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را نیز به دست آورده اند.»

تعیین سرنوشت سیاسی، اجتماعی و برپایی حکومت به دست مردم و پیروی همگان از قوانین دولت موجب نظام یافتگی و پایداری جامعه است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرموده است:

«فَرَضَ اللَّهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ... وَالْإِمَامَةَ نِظَاماً لِلْأُمَّةِ؛ (۲) خداوند ایمان را

ص: ۲۳۷

۱- (۱). الإمام روح الله الموسوی الخمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱.

۲- (۲). نهج البلاغه، نامه ۶.

برای پاکی از شرک واجب کرد... و امامت را قرار داد تا نظام امت پایدار باشد».

حکومت از آن مردم است و طبیعی است که باید با خواست و رضایت آنان تشکیل شود. امام علی (علیه السلام) حکومت خود را چنین می خواست. از محمد بن حنفیه فرزند امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است که پس از کشته شدن عثمان، من در کنار پدرم بودم. آن حضرت وارد منزل شد و اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اطراف وی را گرفتند و گفتند: اکنون که عثمان کشته شده است، مردم چاره ای ندارند جز آن که امام و رهبری داشته باشند و ما امروز کسی را شایسته و سزاوارتر از تو برای این امر نمی یابیم؛ نه کسی سابقه تو را دارد و نه کسی از تو به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزدیک تر است.

پس از این سخنان، حضرت از پذیرش زمامداری خودداری کرد و مردم اصرار کردند و گفتند: به خدا سوگند! ما از اصرار و پافشاری دست برنخواهیم داشت تا با تو بیعت کنیم. آن گاه حضرت فرمود:

«فَفِي الْمَسْجِدِ، فَإِنْ بِيَعْتِي لَا تَكُونُ خَفِيًّا وَلَا تَكُونُ إِلَّا عَنِ الرَّضَى الْمُسْلِمِينَ؛ (۱) پس [مراسم بیعت] باید در مسجد باشد؛ زیرا چیزی از مردم مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نیست».

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نه تنها در شکل گیری حکومت مردم را دارای چنین جایگاهی می دانست، بلکه سامان امور حکومت را وابسته به استقامت و سلامت مردم می دانست. امام علی (علیه السلام) در ضمن خطبه ای در صفین فرموده است:

»

وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ؛ (۲) و الیان صلاح و سامان نیابند، مگر به راستی و درستی مردم».

ص: ۲۳۸

۱- (۱). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۲۷.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

حکومت جز با راستی و درستی و پایداری مردم و حضور و مشارکت همه جانبه آنان به سامان نمی آید و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) تلاش می کرد تا مردم حکومت را این گونه بفهمند و از روابط سلطه گرانه و سلطه پذیرانه بیرون شوند و در همه عرصه ها حضوری واقعی داشته باشند. امام علی(علیه السلام) خطاب به آنان فرمود:

با من چنان که با جباران سخن می گویند، سخن مرانید و چنان که با مستبدان محافظه کاری می کنید، از من کناره مجوید و با ظاهرآرایی و ساختگی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و نخواهم که مرا بزرگ انگارید؛ چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت بر او دشوارتر است؛ پس، از گفتن حق یا رایزنی در عدالت باز مایستید که من خویشان را [به عنوان یک انسان] برتر از آن نمی دانم که اشتباه نکنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن تواناتر است. (۱)

برای این که مردم نقشی جدی و اساسی در حکومت داشته باشند، باید زمینه و بستر مناسب آن فراهم گردد. امام علی(علیه السلام) نیز تلاش می کرد تا با فراهم کردن روابط سالم و به دور از خودکامگی و خودکامگی پذیری مردم را وارد حکومت کند و این گونه آنان را مخاطب قرار داده است و هرگونه رابطه جبارانه و مستبدانه را زیر پا گذاشته است تا مردم با صراحت و صداقت و از روی احساس مسئولیت به مشارکت در امور حکومت برخیزند و حق را به پا دارند، از عدالت پاسداری کنند و میان خود و والیان فاصله ای نبینند و زمامداران را نصیحت و خیرخواهی نمایند.

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) فرموده است:

ص: ۲۳۹

«مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ]». (۱)

از حقوق خدا بر بندگان، یکدیگر را به مقدار توان اندرز دادن و در برپایی حق میان خود، یکدیگر را یاری کردن است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هیچ کس را بی نیاز از یاری و همکاری نمی دانست و هیچ کس را نیز ناتوان از یاری و همکاری نمی دید و همگان را در هر مرتبه و جایگاه و با هر درک و فهم به مشارکت همه جانبه فرا می خواند، چنان که فرموده است:

«لَيْسَ أَمْرٌ وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ وَتَقَدَّمَ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ وَلَا أَمْرٌ وَإِنْ صَغُرَتْهُ النَّفْسُ وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ». (۲)

هیچ کس - هر چند قدر وی در حق بیشتر بود و فضیلت او در دین بیشتر - از همکاری بی نیاز نیست که او را در برپایی حق خدا یاری کنند؛ هیچ کس - هر چند مردم او را خوار شمارند و دیده ها وی را بی مقدار، پندارند - خردتر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری نکند و با دیگری به یاری او برخیزد.

امام (علیه السلام) جامعه ای را که در آن فرهنگ مشارکت و نصیحت همگانی نباشد، از رحمت و برکت به دور دانسته و فرموده است:

»

«لَا خَيْرَ فِي قَوْمٍ لَيْسُوا بِنَاصِحِينَ وَلَا يُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ؛ (۳) در مردمی که نصیحت کننده یکدیگر نیستند و نصیحت کنندگان را دوست نمی دارند، خیری نیست».

ص: ۲۴۰

۱- (۱). همان.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). غررالحکم، ج ۲، ص ۳۶۷.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) مردم را این گونه می خواست و در این راه بسیار تلاش کرد. آن حضرت در سخنانی پس از پایان جنگ جمل، یاران خود را به داشتن چنین روشی فرا خواند:

»

فَاعِينُونِي بِمُنَاصِيحَةٍ حَلِيَّةٍ مِّنَ الْغَيْشِ سَلِيمَةٍ مِّنَ الرَّيْبِ؛ (۱) پس مرا با خیرخواهی و نصیحتی به دور از نیرنگ و دورویی یاری کنید».

متأسفانه مردمی که فرهنگ جاهلی، خودکامگی و خودکامگی پذیری در عمق جانشان ریشه داشت و در یک دوره بیست و پنج ساله این فرهنگ دوباره جان گرفت و رشد کرده بود، حکومت حکمت را بر نمی تافتند و هوای حکومت جهالت و ضلالت در سر داشتند، سلوک پیشوای آزادگان در حکومت و مدیریت برای آنان بیگانه بود. مردم عادت کرده بودند برای خود در حکومت و مدیریت جامعه حقی قائل نباشند و اینک با سلوکی دیگر روبه رو شده بودند. مردم به تبعیض و پیروی از سران زر و زور و تزویر خو گرفته بودند، سران برای آنان تصمیم بگیرند و با تجبر و تسلط ایشان راه ببرند؛ اما اینک حکومت رنگی دیگر داشت و مردم را بر اساس برابری و عدالت، با بصیرت و معرفت به مشارکت و حمایت فرا می خواند؛ اما چون با سران و بزرگان قبایل مانند دیگران به مساوات و عدالت رفتار می شد، آنان از همراهی با حکومت حکمت سر باز می زدند و پیروان آنها نیز برای گریز از مسئولیت خویش بهانه ها می تراشیدند. (۲)

روشن است که اداره امور با مردمی بهانه جو و مسئولیت گریز راه به جایی نمی برد. امام علی (علیه السلام) خطاب به آن مردم نافرمان و سست عنصر که سیاست های حق و عدل را بر نمی تافتند، در خطبه جهادیه خود - پس از غارت شهر اُنبار به

ص: ۲۴۱

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۱۸.

۲- (۲). همان، حکمت ۱۲۶ و ۶۹.

دست سفیان بن عوف غامدی و سستی مردم در پیکار با قاسطین - چنین فرمود:

شگفتا! به خدا سوگند! هماهنگی این مردم در باطل خویش و پراکندگی شما در حق خود، دل را می میراند و اندوه را تازه می گرداند. رویتان زشت باد و زبونی هم آغوشتان! که آماج تیر بلائید، شما را غارت می کنند؛ اما ننگی ندارید؛ با شما پیکار می کنند؛ اما نمی جنگید؛ خدا را نافرمانی می کنند و شما خشنود می شوید؛ اگر در تابستان شما را بخوانم، گوئید هوا سخت گرم است، مهلتی ده تا گرما کم تر شود؛ اگر در زمستان فرمان دهم، گوئید هوا سخت سرد است، فرصتی ده تا سرما از بلاد ما به در شود؛ شما که از گرما و سرما چنین می گریزید، با شمشیر آخته کجا می ستیزید؟ ای به صورت مردان عاری از مردانگی، ای کم خردان پای بند نازپروردگی! کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم. به خدا سوگند! پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت.

خدایتان بمیراناد! که دلم از دست شما پر خون، سینه ام مالا مال از خشم شما مردم دون است که پیایی جرعه اندوه به کامم می ریزید؛ با نافرمانی و فروگذاری جانبم، کار را به هم در می آمیزید تا آن جا که قریش می گوید پسر ابوطالب دلیر است؛ اما علم جنگ نمی داند. خدا پدرانشان را مزد دهد! کدام یک از آنان پیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد دلیران را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتیم که پا در معرکه گذاشتم و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است؛ اما آن را فرمان نبرند و سر رشته کار از دستش برون است. (۱)

حقوق و وظایف مردم و حاکم

شناخت حقوق و توجه به حقوق متقابل و محور قرار گرفتن حقوق در

ص: ۲۴۲

زندگی، زیربنای زندگی سالم و سعادت آفرین است. تا زمانی که آدمیان از حقوق گوناگون خود آگاه نشوند و رعایت آن حقوق را محور رفتار و روابط خود قرار ندهند، زندگی انسانی از تکیه گاهی محکم برخوردار نخواهد شد. بسیاری از ستمگری ها و بی عدالتی ها و رفتارهای غیر اخلاقی، از نشناختن حقوق و ناآگاهی به حقوق یکدیگر و عدم پایبندی به حقوق سرچشمه می گیرد.

بنابراین از عوامل مهم و اساسی اصلاح رفتارها، روابط و کردارها شناخت حقوق و به حقوق است.

امام علی (علیه السلام) درباره اهمیت حقوق انسان ها، رعایت و پاسداری آن فرموده است:

«جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ [عَلَى حُقُوقِهِ] فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّياً إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ؛ (۱) خدای سبحان حقوق بندگانش را بر حقوق خود مقدم داشته است؛ پس هر که حقوق بندگان را ادا کند، در حقیقت حقوق خداوند را ادا کرده است.»

آن حضرت حقوق مردم را تا این اندازه والا معرفی کرده است. بنابراین در می یابیم که با چنین رویکردی در شناخت حقوق، رفتار دینی، سلوک انسانی و روابط حکومتی و مدیریتی چگونه خواهد بود و انسان ها به چه حرمت و کرامتی خواهند رسید و پاسداری از حقوق آنها چه اعتباری خواهد داشت.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نخستین خطبه ای که پس از پذیرش حکومت ایراد کرد، چنین فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] سُبْحَانَهُ [أَنْزَلَ] كِتَاباً هَادِياً بَيِّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا وَاصْدِفُوا عَنْ سَيِّئَاتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضَ أَدْوَهَا إِلَى اللَّهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ إِنَّ اللَّهَ

ص: ۲۴۳

حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ وَأَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ وَفَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاذِهَا فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ وَإِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَحِلُّ أَدَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ بِأَمْرِ الْعَامَّةِ وَخَاصَّةِ أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلِعَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ - [وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَلِمَا تَعَصَوْهُ] وَإِذَا رَأَيْتُمْ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ وَإِذَا رَأَيْتُمْ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ. (۱)

همانا خداوند سبحان کتابی هدایت کننده و راهنما (برای انسان ها) فرستاده که نیکی و بدی - خیر و شر - را آشکارا در آن بیان فرمود. بنابراین راه خیر و نیکی را در پیش گیرید تا هدایت شوید؛ از شر و بدی دوری کنید تا در جاده مستقیم قرار گیرید؛ واجب ها! واجب ها! آن را برای خدا به جا آورید که شما را به بهشت می رساند. خدا محرماتی قرار داده که بر کسی پوشیده نیست و در آن چه حلال نموده عیبی دیده نمی شود؛ حرمت مسلمانان را از دیگر حرمت ها برتر نهاده و حفظ حقوق مسلمانان را به وسیله اخلاص و توحید تضمین کرده است. بنابراین مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند، مگر آن جا که حق اقتضاء کند؛ آزار هیچ مسلمانی جز در مواردی که موجبی (به حکم خدا) داشته باشد، روا نیست؛ به سوی امر همگانی یعنی مرگ که مخصوص یکایک شماست، مبادرت ورزید؛ مردم دیگر پیشاپیش شما می روند و قیامت از پشت سر شما بانگ می زند (و پیش میراند)، سبک بار گردید تا به قافله ملحق شوید؛ چرا که پیشینیان در انتظار بازماندگانند؛ از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید که شما در پیشگاه خداوند مسئول بندگان و شهرها و آبادی ها هستید؛ زیرا (از همه چیز) حتی از خانه ها و حیوانات

ص: ۲۴۴

بازپرسی خواهید شد؛ خدای را اطاعت کنید و از او سرپیچی نکنید؛ هر نیکی دیدید، آن را انتخاب کنید و اگر شر و بدی یافتید، از آن دوری کنید.

با چنین رویکردی است که امام علی (علیه السلام) حقوق مداری را زیربنای حکومت خود ساخت و به تبیین حقوق متقابل زمامداران و مردم، حقوق مخالفان، حقوق محیط زیست، حقوق حیوانات و حقوق طبیعت پرداخت.

از دیدگاه امام علی (علیه السلام) این حقوق به طور کامل دو سویه و متقابل است. حقوق یک طرفه بی معناست، حق و تکلیف و حقوق و تکالیف ملازم یکدیگرند. اگر قرار باشد که حق یک طرفه وجود داشته باشد، جز برای خدای متعال معنا ندارد؛ آن هم به سبب قدرت بی حد و لایزال و عدالت محض و فراگیر خداوند است که با وجود این، خدای رحمان از سر رحمت و بخشندگی و از باب کرامت و افزون دهی، آن را نیز دو طرفه قرار داده است.

بیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در این باره به خوبی روشن است:

«لَمَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَلَمَا يَجْرِي لَهُ إِلَّا جَرَى لَهُ وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَمَا يَجْرِي عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ وَلِكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةً الثَّوَابِ تَفْضُلًا مِنْهُ وَتَوْشَعًا بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ» (۱)

کسی را حقی نیست جز که بر او نیز حقی است؛ بر او حقی نیست جز آن که او را حقی بر دیگری است؛ اگر بنا باشد حق به سود کسی بود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده ها؛ زیرا او بر بندگان توانا است؛ عدالت او در هر چیز که قضای او بر آن روان است، آشکار و

ص: ۲۴۵

دگرگونی‌ها در آن نمایان است؛ اما خدا حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را در طاعت، دو چندان یا بیشتر نهاده، از روی بخشندگی که او راست و افزون‌دهی که وی را سزااست.

بنابراین درباره مخلوقات به هیچ وجه حقوق یک طرفه وجود ندارد و کسی را بر دیگری حقی نیست، مگر این که دیگران را نیز بر او حقی است؛ در این میان مهم‌ترین، اساسی‌ترین و کارسازترین حقوق دو طرفه، حق زمامداران و مردم است:

«ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افترضَها لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَنَكُّافاً فِي وُجُوهِهَا وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ. وَأَعْظَمُ مَا افترضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَجَعَلَهَا نِظَاماً لَأَلْفَتِهِمْ وَعِزّاً لِمَدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَضِلُّحُ الرَّعِيَّةِ إِلَّا بِصِلَاحِ الْوَلَاءِ وَلَا تَضِلُّحُ الْوَلَاءِ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ» (۱).

پس خدای سبحان برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد و در برابر هم گذاشت؛ به گونه‌ای که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند و حقی بر کسی واجب نمی‌شود، مگر همانند آن را انجام دهد.

در میان حقوق الهی بزرگ‌ترین حق، حق زمامدار بر مردم و حق مردم بر زمامدار است؛ حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد و آن را عامل پایداری پیوند آنان و عزت دین قرار داد. پس حال مردم نیکو نگردد، جز آن گاه که زمامداران نیکو رفتار باشند، و زمامداران نیکو رفتار نگردند، جز آن گاه که مردم درست کار باشند.

باور و ایمان به حقیقت هستی محکم‌ترین پشتوانه حقوق متقابل زمامداران و مردم است؛ زیرا این حقوق و متقابل بودن آنها، مبتنی بر این است که از سوی خدا

ص: ۲۴۶

۱- (۱). همان.

باشد و از اموری است که خداوند برای سامان یافتن روابط اجتماعی و حکومتی واجب گردانیده است. آن حضرت حقوق متقابل حاکم و مردم را از بزرگترین حقوق می داند؛ زیرا این حقوق جنبه اجتماعی و عمومی پیدا می کند و صلاح و فساد آن از حقوقی که جنبه شخصی و فردی دارد، بسیار بزرگ تر است.

پای بندی به حقوق و رعایت حقوق متقابل، در هر حوزه ای موجب تحقق عدالت، پیدایش الفت و زمینه ساز رشد فضایل اخلاقی و روابط درست انسانی است.

«فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَجَرَتْ عَلَى أَدْلَالِهَا الشُّنَنُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَيَسَّتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ» (۱).

و آن گاه که مردم حق زمامدار را ادا کنند و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه های دین پدیدار، نشانه های عدالت برقرار و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایدار گردد. پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن از برآورده شدن آرزوهایش مأیوس می شود.

در سخن امام علی (علیه السلام) در بیان پیامدها و نتایج پای بندی به حقوق و رعایت حقوق متقابل، نکته های زیر به دست می آید:

۱. عزت حق؛ ارجمندی و استواری حق در جامعه در گرو رعایت حقوق متقابل زمامدار و مردم است. به همین دلیل روابط سیاسی و اجتماعی به عنوان حق شناخته شده و در جامعه به درستی مدیریت می شود؛

۲. با رعایت حقوق متقابل، دین و دین داری جلوه گر می شود. روشن است که از دیدگاه امام علی (علیه السلام) برای فراهم کردن زمینه رشد دین و تعالی دین داری،

ص: ۲۴۷

حقوق متقابل باید به طور عینی تحقق یابد؛ یعنی دین و دین داری در بستر حقوق مداری معنا می یابد؛

۳. عدالت همه جانبه نتیجه رعایت حقوق متقابل و پای بندی به آن است. شعار عدالت بدون شناخت حقوق متقابل و تحقق آن حقوق، راه به جایی نخواهد برد. در جامعه ای که زیربنای رفتارها و روابط حقوق باشد، عدالت به راحتی تحقق می پذیرد؛

۴. سنت های نبوی، راه و رسم های پسندیده و سعادت بخش اخلاقی در بخش های گوناگون زندگی در شرایطی به بار می نشیند که حقوق متقابل رعایت شود؛

۵. با فراگیر شدن این چهار مفهوم اساسی و مهم، زمانه چنان می شود که شوق زندگی و تکاپوی متعالی در آن موج می زند؛ مردم از زیستن خود خشنود می گردند؛ هر روز خود را بهتر از دیروز می بینند و رضایت عمومی نیز فراهم می شود. چنین جامعه ای برقرار می ماند؛ زیرا رعایت و پای بندی به حقوق متقابل، عامل پایداری آن است؛ آن چه از جانب دشمنان برای تضعیف و تخریب چنین جامعه ای صورت بگیرد، راه به جایی نمی برد؛ چرا که بنیان های اساسی آن با حقوق مداری محکم است.

از بین بردن حقوق و عدم رعایت حقوق متقابل، افزودن بر پیامدهای ویران گر و تباه کننده زمینه ساز انحراف های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی است:

«وَإِذَا غَلَبَتِ الرِّعْيَةُ وَالْيَهْيَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرِعْيَتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَكَثُرَ الْإِدْعَالُ فِي الدِّينِ وَتُرِكَتْ مَخَارِجُ السُّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ وَكَثُرَتْ عَلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُشِي تَوْحِشٌ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فَعَلِ فَهَنَالِكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ وَتَعَزُّ الْأَشْرَارِ وَتَعْظُمُ تِبْعَاتُ اللَّهِ عِنْدَ الْعِبَادِ فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ». (۱)

ص: ۲۴۸

اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود؛ نشانه های ستم آشکار و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد؛ راه گسترده سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) متروک، هوا پرستی فراوان، احکام دین تعطیل و بیماری های دل فزونی یابد. مردم از این که حق بزرگی فراموش می شود یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می یابد، احساس نگرانی نمی کنند، پس در آن زمان نیکان خوار، بدان قدرتمند و کیفر الهی بزرگ و دردناک خواهد بود. پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید و با یکدیگر به خوبی همکاری کنید.

امام به نکات مهمی در روشن شدن پیامدها و نتایج زیر پا گذاشتن حقوق متقابل اشاره کرده است:

۱. در جامعه ای که به حقوق یکدیگر تجاوز می شود، اختلاف کلمه، نزاع و درگیری، نخستین جوانه های این درخت است. به طور کلی، هر جا که اختلافی پیش آید، نخست باید به جست و جوی عدم رعایت حقوق متقابل پرداخت؛
۲. ستم و بیداد، نتیجه تجاوز به حقوق یکدیگر است. در جامعه ای که پای بند به حقوق متقابل نیست، وجود بی عدالتی ها، قانون شکنی ها و بی حرمتی امری طبیعی است؛
۳. آن جا که حقوق زیر پا گذاشته می شود، دین و دین داری نیز آسیب جدی می بیند؛ به گونه ای که هر گروه اجتماعی، دین را وسیله و ابزاری برای رسیدن به اهداف ناسالم و تباه خویش قرار می دهد؛
۴. با پشت کردن به حقوق متقابل، سنت های نیکوی نبوی و راه رسم های درست اخلاقی فراموش می شود و بی اخلاقی، مردم و حکومت را در کام خود فرو می برد؛
۵. با همگانی شدن این چهار امر، هواپرستی فراگیر می شود و هر کس جز به

منافع خود نمی اندیشد و تنها امیال خود را می جوید. به این ترتیب، به ضوابط و احکام و قوانین الهی پشت پا زده می شود؛ دین گریزی رسمیت می یابد؛ مردم به انواع بیماری های روحی و روانی دچار می شوند؛ جامعه در افسردگی، پرخاشگری و خشونت ورزی فرو می رود؛ بحران های فکری، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه را در بر می گیرد و کسی نگران این امور نخواهد بود؛ زیرا مردم و حکومت سردرگریان خود دارند. این امور کار را بدان جا می رساند که نیکان و صالحان خوار و بی مقدار و منزوی و برکنار می شوند و بدان و نابکاران ارجمنند، همه کاره و میدان دار می گردند. چنین جامعه ای باید در انتظار کیفرهای سخت الهی باشد که سنت های حاکم بر عالم با کسی یا گروهی و یا حکومتی خویشاوندی ندارد و بر همگان یکسان است.

آن حضرت همواره تلاش کرد تا مردم با حقوق خویش و حکومت به درستی و به خوبی آشنا شوند؛ به گونه ای که حقوق خود را مطالبه کنند و حقوق حکومت را نیز اداء نمایند، کارگزاران نیز حقوق مردم و حکومت را به درستی و به خوبی دریابند تا حقوق مردم را به جا آورند و حقوق حکومت را بر پا نمایند. در این راستا امام علی (علیه السلام) به برخی از مصادیق حقوق متقابل اشاره می کند و می فرماید

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنِّصَّةُ يَحُهُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلَمَا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنِّصَّةُ يَحُهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ». (۱)

ای مردم! مرا به شما و شما را بر من حقی واجب شده است؛ حق شما بر من، آن است که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه

ص: ۲۵۰

تقسیم کنم؛ شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید؛ شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید؛ اما حق من بر شما این است که با من وفادار باشید؛ در آشکار و نهان خیرخواهی کنید؛ هرگاه شما را فراخواندم اجابت نمایید و هرگاه فرمان دادم، اطاعت کنید.

امام علی (علیه السلام) در راه آموزش شناخت حقوق متقابل حکومت و مردم به کارگزارانش همواره به این موارد اشاره می کردند و مصادیق دیگری را بیان می کند و می فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِرَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ وَلَا أَطُوبِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ وَلَا أُؤَخِّرُ لَكُمْ حَقًّا عَنِ مَحَلِّهِ وَلَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِي عَلَيْكُمْ النُّعْمَةُ وَلِي عَلَيْكُمْ الطَّاعَةُ وَأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوِي وَلَمَّا تَفَرَّطُوا فِي صِيْلَاحٍ وَأَنْ تَخُوضُوا الْعَمْرَاتِ إِلَى الْحَقِّ فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَيْقِئُوا لِي عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اعْوَجَّ مِنْكُمْ ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُحْصَةً فَخُذُوا هَذَا مِنْ أَمْرَائِكُمْ وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ وَالسَّلَامُ» (۱)

آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم؛ کاری جز حکم شرع را بدون مشورت با شما انجام ندهم؛ در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده و در وقت تعیین شده آن را بپردازم و با همه شما به گونه ای مساوی رفتار کنم.

وقتی که من مسئولیت های یاد شده را انجام دادم، بر خداست که نعمت های خود را بر شما ارزانی دارد؛ اطاعت من بر شما لازم است و نباید از فرمان من سرپیچی کنید؛ در انجام آن چه صلاح است، سستی نوزید؛ در سختی ها برای رسیدن

ص: ۲۵۱

به حق تلاش کنید. حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است و به سختی او را کیفر خواهم داد و هیچ راه فراری نخواهد داشت.

پس دستورالعمل های ضروری را از فرماندهان خود دریافت کنید و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می کند، اطاعت کنید. با درود.

حکومت امام علی (علیه السلام) از نظر رعایت حقوق مخالفان و پاسداری از حرمت آنان نیز نمونه است. مخالفان فکری و سیاسی امام و حکومت او مادام که به حقوق مردم تجاوز نکردند و قوانین را رعایت کردند و حدود و مرزها را زیر پا نگذاشتند، از تمام حقوق اجتماعی و سیاسی برخوردار بودند و هیچ تهدیدی برای آنان وجود نداشت.

با وجود مخالفت های ناروا و غیر منطقی خوارج با امام علی (علیه السلام)، آن حضرت هرگز حقوق آنان را محدود نکرد و رفتار نادرست و سخنان زشت و تهدیدهای زننده آنان نیز تأثیری در رفتار عدالت محورانه امام علی (علیه السلام) نداشت.

ابوعبید قاسم بن سلام، عالم بزرگ اهل سنت و از بزرگان حدیث، ادب و فقه، متوفی ۲۲۴ق می نویسد:

شخصی نزد امام علی (علیه السلام) آمد و گفت: فلان کس از خوارج تو را سب می کند. امام علی (علیه السلام) فرمود: تو نیز او را پاسخ بده. گفت: او تو را تهدید به قتل می کند. فرمود: مقابل کسی که اقدامی برای کشتن من نکرده است، اقدامی نمی کنم. آن گاه فرمود:

«لَهُمْ عَلَيْنَا ثَلَاثٌ: ان لا تَمْنَعُهُمُ الْمَسَاجِدَ ان يَدْكُرُوا اللَّهَ فِيهَا، وَان لا تَمْنَعُهُمُ الْفِي مَادَامَتِ اَيْدِيهِمْ مَعَ اَيْدِيْنَا، وَان لا تُقَاتِلَهُمْ حَتَّى يُقَاتِلُونَا» (۱)

آنان را بر ما سه حق است؛ آنان را از ورود به مساجد که نام خدا را در آن ها بر

ص: ۲۵۲

زبان می آورند، منع نمی کنیم؛ آنان را از درآمد عمومی و غنایم تا زمانی که در جنگ همراه ما هستند، محروم نمی سازیم و تا با ما نجنگند، با آنان نمی جنگیم.

فطرت پاک انسان ها و اصل برابری در آفرینش ایجاب می کند تا انسان ها از هر مذهب و آیین و دینی در حقوق عمومی و اجتماعی یکسان شمرده شوند و همه حقوق آن ها رعایت گردد. این همانندی در آفرینش، مبنایی جاودان در همانندی حقوق عمومی بر اساس امری تکوینی است. امام علی (علیه السلام) نیز همین اصل را در عهدنامه مالک اشتر یادآور می شود و زمامداران را به رسیدگی به حقوق عمومی و اجتماعی برخاسته از حقوق ذاتی انسانی توصیه می کند:

«وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ». (۱)

قلب خود را از رحمت بر مردم و دوستی با آنان و مهربانی کردن به همگان لبریز ساز و همچون جانوری درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری؛ زیرا مردم دو دسته اند: دسته ای برادر دینی و دسته دیگر در آفرینش با تو همانندند.

امام علی (علیه السلام) همانندی انسان ها در آفرینش و یکسانی آدمیان در گوهر ذاتی را سرچشمه حقوق انسانی و اجتماعی می داند. از این رو اقلیت های دینی بیگانه شمرده نمی شوند. آن حضرت با دید وسیع و عمیق از حقوق اقلیت های دینی سخن گفته و از حقوق آنها دفاع کرده است.

ابن ابی الحدید معتزلی نقل کرده است که آن حضرت درباره حقوق اقلیت های دینی فرمود:

«ومن آذى ذمياً فکانما اذانی؛ (۲) هر که اهل ذمه ای را بیازارد، چنان است که مرا آزرده است».

ص: ۲۵۳

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲- (۲). شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۷.

این سخن بیانگر حساسیت امام علی (علیه السلام) در حفظ حرمت و حقوق اقلیت های دینی است. جرج جرداق مسیحی می نویسد:

چه بسیار مردمی که شاهد بودند علی روزی در مسجد مدینه، در حالی که عمامه سبز خود را بر سر نهاده بود، با کمال جدیت چنین می گفت: «هر کس پیرو انجیلی را بیازارد، مرا آزرده است. (۱)»

درباره حقوق اقلیت های دینی نیز فرمود:

اموال و دارایی های آنان مانند اموال و دارایی های ما، خون و جان آنان نیز مانند خون و جان ما است. (۲)

آن حضرت وقتی محمد بن ابی بکر را به استانداری مصر انتخاب و به آن سرزمین اعزام کرد، عهدنامه ای برای وی نوشت و در آغاز آن چنین فرمود:

«هَذَا مَا عَهَدَ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ حِينَ وَلَّاهُ مِصْرَ أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالطَّاعَةِ لَهُ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَخَوْفِ اللَّهِ فِي الْغَيْبِ وَالْمَشْهَدِ وَالْبَالِغِينَ لِلْمُسْلِمِينَ وَالْبَالِغِينَ عَلَى الْفَاجِرِ وَالْبَالِغِينَ عَلَى أَهْلِ الذَّمِّ وَيُنْصَافِ الْمَظْلُومَ وَالشَّدَّهِ عَلَى الظَّالِمِ وَالْعَفْوِ عَنِ النَّاسِ وَالْإِحْسَانِ مَا اسْتَطَاعَ وَاللَّهُ يَجْزِي الْمُحْسِنِينَ».

این پیمان نامه ای است که از جانب بنده خدا، علی امیر مومنان به محمد بن ابی بکر، هنگامی که او را به حکومت مصر گماشت. او را فرمان می دهد به تقوای الهی در نهان و آشکار؛ ترس از خدا در خفا و عیان؛ به ملائمت با مسلمانان؛ سخت گیری تبه کاران؛ رعایت عدالت با اهل ذمه؛ ستاندن داد ستم دیده و سخت گیری بر ستمگر و گذشت از خطای مردم و نیکی [به همگان] تا آن جا که توان دارد و [بدان که] خداوند نیکو کاران را پاداش می دهد.

تأکید حضرت بر حفظ حقوق اهل ذمه و اقلیت های دینی بیانگر تلاش برای

ص: ۲۵۴

۱- (۱). امام علی، صدای عدالت انسانیت، ج ۱، ص ۲۸۰.

۲- (۲). تحف العقول عن آل الرسول، ص ۱۷۷.

حفظ حقوق اقلیت های دینی در جامعه اسلامی است؛ این اهتمام تا بدان جا بود که وقتی خبر تجاوز یکی از گروه های غارت گر معاویه به شهر انبار و ربودن گردن بند و خلخال زنی غیر مسلمان به وی رسید، برآشفت و فرمود:

«فَلَوْ أَنَّ امْرَأًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ دُونِ هَذَا أَسِفًا مَا كَانَ عِنْدِي فِيهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ عِنْدِي بِهِ جَدِيرًا؛ (۱) اگر مرد مسلمانی از غم این رسوایی بمیرد، چه جای ملامت است و در دیده من شایسته چنین کرامت است».

امام علی (علیه السلام) یاران خود را به خاطر این کوتاهی در حفظ حقوق مردم و اقلیت های دینی به شدت سرزنش و توبیخ کرد و فرمود؛ با همه توان خود بکوشید تا با بسیج مردم برای پیکار با قاسطین و متجاوزان ریشه این بی حرمتی ها را از بین ببرید.

آن حضرت در عهدنامه مالک اشتر به طور جامع، وظایف و تکالیف حاکمان را در برابر مردم بیان می کند و در قسمتی از آن می فرماید:

۱. زمامدار اسلامی باید رحمت، محبت و لطف را از اعماق قلب خود به مردم ابراز کند:

«وَأَشِعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ». (۲)

رحمت بر رعیت و محبت و لطف به آنان را با قلبت ابراز کن، و برای آنان درنده ای خون خوار مباش که خوردن آنان را غنیمت بشماری؛ زیرا آنان دو دسته اند: یا برادر دینی تو و یا هم نوع تو در خلق هستند.

ص: ۲۵۵

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲- (۲). همان.

۲. برخورداری مردم از عفو و چشم پوشی در مواردی که امکان دارد:

«تَفَرُّطٌ مِنْهُمْ الزَّلُّ وَتَعَرُّضٌ لَهُمُ الْعِلُّ - وَيُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمِيدِ وَالْخَطَا - فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَيِّفِحَكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ صَفِحَهُ» ۲.

با رعیت خود رحمت، لطف و محبت کن؛ زیرا آنها انسانند و هدف تجاوز، افتادن در لغزش و ورود به اشتباهات غیر عمدی و انحراف های گوناگون قرار می گیرند. بنابراین آنان را از عفو و گذشت خود بهره مند کن؛ همان گونه که دوست داری خدا تو را از عفو و گذشت خود برخوردار کند.

۳. محبوب ترین کارها نزد زمامدار اسلامی باید رساترین آنها در حق، فراگیرترین آنها در عدل و جامع ترین آنها برای رضایت عموم مردم باشد:

«لِيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ - وَأَعَمَّهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعُهَا لِلرَّعِيَّةِ»؛ (۱)

۴. مقدم ترین مردم نزد زمامدار اسلامی باید کسانی باشند که حق را، حتی در تلخ ترین حالات های آن، گویاتر از دیگران گوشزد می کند:

«ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَفْوَلَهُمْ بِمَرِّ الْحَقِّ»؛ (۲)

۵. زمامدار اسلامی باید عوامل حُسن ظن رعیت را به وجود آورد:

«وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ [وَالِ] رَاعٍ بِرِعْيَتِهِ»؛ (۳)

۶. زمامدار اسلامی همان گونه که خود نباید از مردم عیب جویی کند، باید اشخاص عیب جو را از خود دور کند:

«وَلِيَكُنْ أَبْعَدَ رِعْيَتِكَ مِنْكَ وَأَشْنَاهُمْ عِنْدَكَ»؛ (۴)

ص: ۲۵۶

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . همان.

۳- (۳) . همان.

۴- (۴) . همان.

۷. زمامدار اسلامی نباید حرف سخن چین را تصدیق کند:

«وَلَا تَعْجَلْنَ إِلَىٰ تَصْدِيقِ سَاعٍ»؛ (۱)

۸. انسان های نیکوکار و بدکار نباید نزد زمامدار و دیگر گردانندگان جامعه یکسان باشند:

«وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ»؛ (۲)

۹. زمامدار اسلامی موظف است از مقدم داشتن و ترجیح دادن خویشاوندان و وابستگان بر دیگر مردم جداً خودداری کند:

«فَاحْسِنِ [مَثُونَهُ مَادَّةَ أَوْلِيَّتِكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ]»؛ (۳)

ریشه ستم کاران را با بریدن اسباب آن بخشکان.

۱۰. زمامدار نباید در آن موارد که همه مردم با هم برابرند، خود را مقدم بداند:

«وَإِيَّاكَ وَالْإِسْتِثْنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ». (۴)

ص: ۲۵۷

۱- (۱) . همان.

۲- (۲) . همان.

۳- (۳) . همان.

۴- (۴) . همان.

جایگاه زمامدار و حاکم در نظام سیاسی اسلام بسیار با اهمیت است؛ به همین دلیل برای او شرایط و ویژگی هایی در نظر گرفته شده است که درایت، معرفت، عدالت، توان و سلامت نفس از مهم ترین آن هاست که امام علی (علیه السلام) نیز در نهج البلاغه به این ویژگی ها اشاره فرموده است. آن حضرت برای حاکمان اسلامی وظایفی را که اجرای شریعت، احکام و قوانین اسلام، تأمین زندگی و معیشت مردم، قضاوت و حل اختلافات در جامعه به آن بستگی دارد، بیان کرده است.

حضرت امام علی (علیه السلام) نقش مردم را در مقبولیت و کارآمدی نظام نیز بسیار مهم دانسته اند و موفقیت یک حکومت اسلامی را در رعایت حقوق و تکالیف متقابل بین حاکم و مردم می دانند.

۱. شرایط حاکم از دیدگاه نهج البلاغه چیست؟
۲. وظایف متقابل حکومت و مردم در عهدنامه مالک اشتر را بنویسید.
۳. حاکمان در تأمین معیشت مردم چه چیزهایی را باید در نظر بگیرند؟
۴. پاکی و طهارت نفس حاکمان چه نقشی در انجام وظایف آن‌ها دارد؟
۵. نقش مردم در حکومت اسلامی چیست؟
۶. نقش مردم را در حوزه مقبولیت و مشروعیت نظام اسلامی تبیین نمایید؟
۷. مهم‌ترین حقوقی که حاکمان بر مردم دارند، چیست؟
۸. مهم‌ترین حقوقی که مردم بر حاکمان دارند، چیست؟
۹. پیامدهای رعایت حقوق متقابل حاکم و مردم از دیدگاه امام علی (علیه السلام) چیست؟
۱۰. مهم‌ترین وظایف حاکمان را نام برده و تحلیل نمایید.

آن چه در این نوشتار گفته شده است، این گونه می توان جمع بندی کرد:

۱. مفهوم سیاست و حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و به ویژه نهج البلاغه به معنای هدایت و مدیریت جامعه و راهبرد انسان و جامعه به سوی کمالات انسانی و تقرب به خداست؛

افزون بر معنای منفی که در اذهان برخی وجود دارد، سیاست در بینش آن حضرت معنای مقدسی دارد؛

۲. از دیدگاه امام علی (علیه السلام) حکومت امری ضروری است؛ اما هدف، شأن و مقام نیست، بلکه یک وظیفه و امانت الهی است؛

۳. مشروعیت حکومت اسلامی از نگاه آن حضرت الهی است و مردم در تحقق و عینیت بخشیدن به آن نقش مؤثری دارند؛

۴. فلسفه وجودی حکومت دینی، تحقق اصول و ارزش هایی است که برای رسیدن به اهداف والای انسانی و آرمان الهی تلاش می کند که مهم ترین آنها عدالت، آزادی، امنیت، وحدت و تعلیم و تربیت است؛

۵. حکومت از دیدگاه امام علی (علیه السلام) افزون بر این که حقوقی دارد، تکالیفی را نیز بر عهده دارد. در حقیقت حقوق و تکالیف حکومت و مردم دو سویه است؛ به هر میزان که این حقوق و وظایف متقابل رعایت گردد، ثبات، دوام و استمرار حکومت اسلامی تضمین می گردد و عدالت و آزادی، صلح و امنیت نیز تحقق و گسترش می یابد.

۱. قرآن کریم .
۲. ابوالحسن احمد بن فارس، معجم مقایس اللغه ، تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، مصر، شرکه مکتبه و مطبعه الثانيه، ۱۳۸۹ق.
۳. ابوالفضل احمد بن أبی طاهر المروزی (ابن طیفور)، بلاغات النساء، المکتبه مرتضویه ، النجف، ۱۳۶۱ق.
۴. ابو عبيد القاسم بن سلام الهروي، الأموال ، تحقيق و تعليق محمد خليل هراس، الطبعة الثانية، بيروت، دارلفکر، ۱۴۰۸ق.
۵. ابوالمجد، مجدود بن آدم (سنایی)، مثنوی های حکیم سنایی ، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
۶. ابواسحاق ابراهم بن محمد کوفی المعروف به ابن هلال الثقفي، الغارات ، حقه و علق عليه، سيد عبدالزهراء الحسيني الخطيب، الطبعة الأولى، بيروت، دارالأضواء، ۱۴۰۷ق.
۷. ارسطو، سياست ، ترجمه احمد آرام، چاپ پنگوئن.
۸. آيه الله مؤمن، «دين و مشاركت سياسی» فصل نامه علمی - پژوهشی علوم سياسی، سال دوم، شماره ۷۰، ۱۳۷۸.
۹. البلاذري، ابوالحسن احمد بن يحيى، أنساب الأشراف ، حقه و قدّم له سهيل زكار، رياض زرکلي، بيروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۰. الحکيمي، محمدرضا، الحکيمي، محمد علي، طهران، مکتب النشر الثقافه الاسلاميه،

۱۴۰۸ق. آمدی، غرالحکم و دررالکلم، تهران دارالکتاب اسلامی، ۱۴۱۰ق.

۱۱. اسکندری، محمد حسین و داراب کلایی، اسماعیل، درآمدی بر حقوق اساسی، ج ۱، ۱، تهران انتشارات سمت، ۱۳۷۷.

۱۲. انیس، ابراهیم، المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ق.

۱۳. الهندی، علاءالدین علی المتقی، کنز العمال، بیروت مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.

۱۴. بابایی، علیرضا و آقایی، بهمن، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۱، تهران، نشر ویس، ۱۳۶۹.

۱۵. جعفری، محمد تقی، حکمت اصول سیاسی اسلام، تهران بنیاد نهج البلاغه.

۱۶. جرج جرداق، امام علی، صدای عدالت انسانیت، ترجمه، سید هادی خسرو شاهی، چاپ اول، مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۴ش.

۱۷. حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الطبعة الثانية، بیروت، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ج ۱۲، ۱۴۰۸ق.

۱۸. حکیمی، محمد رضا، الحیاه، ترجمه احمد آرام، چاپ اول، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱-۱۳۷۷ش.

۱۹. خاتمی، احمد، سیره سیاسی امام علی (علیه السلام)، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۹.

۲۰. خمینی، روح الله، وصیت نامه، قم، مؤسسه فرهنگی پیوند با امام، ۱۳۸۸.

۲۱. خمینی، روح الله، صحیفه نور، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.

۲۲. داراب کلایی، اسماعیل، فلسفه سیاسی اسلام، قم، بوستان کتاب (انتشارات دفتر اسلامی)، ۱۳۸۰.

۲۳. دلشاد تهرانی، مصطفی، حکومت حکمت، تهران خانه اندیشه جوان، چاپ سوم.

۲۴. دوورژه، موریس، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، امیر کبیر ۱۳۷۸. ۱۳۶۹.

۲۵. روسو، ژان ژاک، قرار داد اجتماعی یا اصول حقوق سیاسی، ترجمه منوچهر کیا، تهران گنجینه، ۱۳۶۶.

۲۶. دیوان حافظ، به اهتمام سید ابوالقاسم آنجوی شیرازی.

۲۷. سید بن طاووس، کشف المحججه لثمره المهججه، تحقیق محمد الحسون، الطبعة الأولى، مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، قم.

۲۸. شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ق ۱۴۱۲.
۲۹. سید رضی (گردآورنده)، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.
۳۰. طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
۳۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۳۴۶.
۳۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، با تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، مکتبه المرتضویه، ۱۳۶۹.
۳۳. عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳.
۳۴. عزالدین عبدالحمید بن هبه العرابی الحدید، المعتزلی، شرح نهج البلاغه، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر داراحیا الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ق.
۳۵. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ق.
۳۶. علاءالدین بن حسام الدین المتقی الهندی، کنز العمال، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
۳۷. عبدالحمید، ابوالحمد، مبانی علم سیاست، چاپ سوم، تهران، توس، ۱۳۶۵.
۳۸. علامه مجلسی، محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۷۲، تهران، المکتبه الإسلامیه، ۱۳۶۶.
۳۹. علامه حلی، کشف المراد، به اهتمام سید سعید طباطبایی، اصفهان، مطبعه گل بهار، ۱۳۵۲.
۴۰. فارابی، ابونصر، احصاء العلوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۴۱. فره رو، گولیمو، حاکمیت، ترجمه عباس آگاهی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰.
۴۲. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، قم، انتشارات الهادی، ۱۳۸۵.
۴۳. فصل نامه علوم سیاسی، مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم (علیه السلام).
۴۴. کلینی، محمد، أصول کافی، ج ۲، تهران انتشارات علمیه اسلامی، ۱۳۴۴ ه. ق.
۴۵. لاسکی، هارولد، مقدمه ای بر سیاست، ترجمه منوچهر صفا، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۴۰.
۴۶. مایکل برسفورد، فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۵.

۴۷. محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعه ، چاپ چهارم، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۴ ش.
۴۸. محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه ، بیروت، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۳ ق.
۴۹. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه ، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۶.
۵۰. معین، محمد، فرهنگ فارسی ، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۵۱. مغنیه، محمد جواد، فی ظلال نهج البلاغه ، الطبعة الثانی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۳۷۹.
۵۲. نوری، حسین، خوارج از دیدگاه نهج البلاغه ، تنظیم محمد تقی بشارت، چاپ دوم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
۵۳. هاشم بن سلیمان بحرانی، تفسیر برهان ، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۳۴.
۵۴. یزدی، حسین، آزادی از نگاه استاد مطهری ، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۹.

نامه ۵۳ نهج البلاغه (عهدنامه مالک اشتر)

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ، حِينَ وَلَّاهُ مِصْرَ. جَبَايَهُ خَرَاجِهَا، وَجِهَادَ عَدُوِّهَا، وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا، وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا.

این نامه را حضرت به مالک اشتر نوشت زمانی که او را به ولایت مصر گماشت، هنگامی که کار امیر آن ولایت (محمد پسر ابوبکر) آشفته گردید و آن طولانی ترین نامه ها است و از جامع ترین نامه ها از نظر زیبایی است.

به نام خداوند بخشنده مهربان، این فرمانی است از بنده خدا، علی، امیر مؤمنان به مالک اشتر پسر حارث، در پیمانی که با او می بندد، هنگامی که وی را به حکومت مصر می گمارد تا خراج آن را جمع آوری نماید، با دشمنانش نبرد کند، کار مردم را اصلاح و شهرهای مصر را آباد کند.

۱- ضروره بناء الذات

أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَإِثَارِ طَاعَتِهِ، وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ. مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ، الَّتِي لَا

يَسِيرٌ مَعْدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا، وَلَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا، وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ، قَدْ تَكْفَلَ
بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ.

وَأَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةً بِالسُّوءِ، إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.

ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَالِكُ، أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دَوْلٌ قَبْلَكَ، مِنْ عَدْلِ وَجُورٍ، وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ
مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَالِي قَبْلَكَ، وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ، وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أ
لِسُنِّ عِبَادِهِ.

فَلْيُكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ، فَمَا لِكَ هَوَاكَ، وَشَحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ
مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ.

۱- ضرورت خودسازی

او را فرمان می دهد به ترس از خدا و مقدم داشتن طاعت خدا بر دیگر کارها، پیروی آن چه در کتاب خود فرمود، از واجب و
سنت ها که کسی جز با پیروی آن راه نیک بختی را نیمود؛ جز با نشناختن و ضایع ساختن آن بدبخت نبود؛ این که به دل و
دست و زبان خدای سبحان را یاری کند، چه او (جل اسمه) یاری هر که او را یار باشد، پذیرفته است و ارجمندی آن کس که
- دین - او را ارجمند سازد، بر عهده گرفته است؛ او را فرمان می دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها بازدارد؛ هنگام
سرکشی ها به فرمانش آرد که «همانا نفس به بدی وا می دارد، جز که خدا رحمت آرد». ای مالک! بدان که من تو را به
شهرهایی می فرستم که دست خوش دگرگونی ها گردیده؛ گاه داد و گاهی ستم دیده؛ مردم در کارهای تو چنان می نگرند
که تو در کارهای والیان پیش از خود می نگری؛ در باره تو آن می گویند که در باره آنان می گویی؛

نیکوکاران را به نام نیکی توان شناخت که خدا از آنها بر زبان های بندگانش جاری ساخت. پس نیکوترین اندوخته خود را کردار نیک بدان و هوای خویش را در اختیار گیر؛ بر نفس خود بخیل باش و زمام آن را در آن چه برایت روا نیست، رها نکن، که بخل ورزیدن بر نفس، داد آن را دادن است در آن چه دوست دارد یا ناخوش می انگارد.

۲- اخلاق القیاده

وَأَشِعْزِ قَلْبِيكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبِيحًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلُّ، وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمِيدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ.

فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَا كَ! وَقَدِ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ. وَلَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدُ لَكَ بِنِقْمَتِهِ، وَلَا غَنَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ. وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَتِهِ، وَلَا تُشْرِعَنَّ إِلَى بَادِرِهِ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنُودُوْحَهُ، وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأُطَاعُ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ.

وَإِذَا أَحَدَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَوْ مَخِيلَةٍ، فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ، وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ، وَيَكْفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ، وَيَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ.

۲- اخلاق رهبری

و مهربانی با رعیت را برای دل خود پوششی گردان و در دوستی با آنان و مهربانی کردن با همگان؛ مباح همچون جانوری شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری! چه رعیت دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو و دسته دیگر در آفرینش با تو

همانندند، گناهی از ایشان سر می زند؛ علت هایی بر آنان عارض می شود؛ خواسته و ناخواسته خطایی بر دستشان می رود، به خطایشان منگر؛ از گناه شان در گذر، چنان که دوست داری خدا بر تو ببخشد و گناهت را عفو فرماید، چه تو برتر از آنانی و آن که بر تو ولایت دارد، از تو برتر است، خدا از آن که تو را ولایت داد، بالاتر؛ او کار خود را از تو خواست و آنان را وسیله آزمایش تو ساخت؛ خود را آماده جنگ با خدا مکن که کیفر او را نتوانی برتافت و در بخشش و آمرزش از او بی نیازی نخواهی یافت؛ از بخشش پشیمان مشو و بر کیفر شادی مکن؛ به خشمی که توانی خود را از آن برهانی مشتتاب؛ مگو مرا گمارده اند و من می فرمایم و اطاعت امر را می پایم؛ زیرا این کار دل را سیاه، دین را پژمرده و تباه و موجب زوال نعمت و نزدیکی بلا و آفت است؛ اگر قدرتی که از آن برخورداری، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر که چیست؛ قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود، آن قدرت نیست که چنین نگریستن سرکشی تو را می خواباند و تیزی تو را فرو می نشاند و خرد رفته ات را به جای باز می گرداند.

۳- التجنب من الغرور و الأناثیه

إِيَّاكَ وَمُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ، وَالتَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُدُلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَيُهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ.

أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ، وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ! وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَاصِمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ، وَكَانَ لِلَّهِ حَزْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ. وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامِهِ عَلَى ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمُرْصَادِ.

۳- پرهیز از غرور و خودپسندی

مبادا در بزرگی، خدا را هم نبرد خوانی و در کبریا و عظمت خود را همانند او دانی که خدا هر سرکشی را خوار و هر خودبینی را بی مقدار می سازد، داد خدا و مردم و خویشاوندان نزدیکت و آن کس را که از رعیت خویش دوست می داری از خود بده، که اگر داد آنان را ندهی ستم کاری و آن که بر بندگان خدا ستم کند، خدا به جای بندگانش دشمن او بود و آن را که خدا دشمن گیرد، دلیل وی را نپذیرد و او با خدا سر جنگ دارد تا آن گاه که بازگردد و توبه آرد؛ هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت خدا را دگرگون ندارد و کیفر او را نزدیک نیارد که خدا شنوای دعای ستم دیدگان و در کمین ستم کاران است.

۴- کیفیه جلب رضا العامه او رضا الخاص

وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ، وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ، وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ.

وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَنْتَقَلَ عَلَى الْوَالِي مَوْؤَنَهُ فِي الرَّخَاءِ، وَأَقْلَلَّ مَعُونَهُ لَهُ فِي الْبَلَاءِ، وَأَكْرَهَ لِلْإِنصِيافِ، وَأَسْدَالَ بِالِالْجِافِ، وَأَقْلَّ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ، وَأَبْطَأَ عُذْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ، وَأَضْعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مِلْمَاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ.

وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ، وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ، وَمَمْلُوكَ مَعَهُمْ.

۴- مردم گرایی، حق گرایی

و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فروماند و

عدالت را فرا گیرتر و رعیت را دلیزیرتر؛ زیرا ناخشنودی همگان، خشنودی نزدیکان را بی اثر گرداند و خشم نزدیکان، خشنودی همگان را زینانی نرساند؛ به هنگام فراخی زندگانی، سنگینی بار نزدیکان بر والی از همه افراد رعیت بیشتر است؛ در روز گرفتاری یاری آنان از همه کم تر و انصاف را از همه ناخوشر دارند و چون درخواست کنند، فزون تر از دیگران ستیهند (ستیز کنند) و به هنگام عطا سپاس از همه کم تر گذارند و چون به آنان ندهند، دیرتر از همه عذر پذیرند و در سختی روزگار شکیبایی را از همه کم تر پیشه گیرند و همانا آنان که دین را پشتیبانند و موجب انبوهی مسلمانان و آماده پیکار با دشمنان، عامه مردمانند. پس باید گرایش تو به آنان بود و میل به سوی ایشان.

۵- ضروره حفظ السر

وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ، وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ، أَطْلَبُهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ، فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا، الْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَّا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ، وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ، فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتِطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ. أَطْلِقِ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حَقْدٍ، واقطع عنك سبب كل وثر، وتغاب عن كل ما لا يضح لك، ولا تعجلن إلى تصديق ساع، فإن الساعي غاش، وإن تشبه بالناصحين.

۵- ضرورت رازداری

و از رعیت آن را از خود دورتر دار و با او دشمن باش که عیب مردم را بیشتر جوید؛ زیرا، همه مردم را عیب هاست و والی از هرکسی سزاوارتر به پوشیدن آنهاست. پس مبادا آن چه را بر تو نهان است، آشکار گردانی و باید آن را که برایت پیداست، پوشانی و داوری در آن چه از تو نهان است، با خدای جهان است. پس

چندان که توانی زستی را بیوشان تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده ماند، خدا بر تو بیوشاند؛ گره هر کینه را - که از مردم داری - بگشای و رشته هر دشمنی را پاره نمای؛ خود را از آن چه برایت آشکار نیست، ناآگاه گیر و شتابان گفته سخن چین را مپذیر که سخن چین نرد خیانت بازد، هر چند خود را همانند خیرخواهان سازد.

۶- المشوره و مکانها الصحيح

وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ، وَيَعُدُّكَ الْفَقْرَ، وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ، فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ.

إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيرًا، وَمَنْ شَرَّ كُهُمْ فِي الْأَثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً، فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ، وَإِخْوَانُ الظُّلْمَةِ، وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَنَفَادِهِمْ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ وَأَثَامِهِمْ.

مِمَّنْ لَمْ يُعَاوِنِ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ، وَلَا آثِمًا عَلَى إِثْمِهِ، أَوْلِيكَ أَخْفُ عَلَيْكَ مَوْوَنَهُ وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَهُ، وَأَخْنَى عَلَيْكَ عَطْفًا، وَأَقْلُّ لِعُغْرِكَ إِفْسًا، فَاتَّجِدْ أَوْلِيَّكَ خَاصَّةً لِمَخْلَوَاتِكَ وَحَفَلَاتِكَ، ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلُهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَكَ، وَأَقْلَهُمْ مُسَاعِدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ، وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ.

۶- جایگاه صحیح مشورت

و بخیل را در رأی زنی خود در میاور که تو را از نیکوکاری باز گرداند و از درویشی می ترساند؛ نه ترسو را تا در کارها سست نماید و نه آزمند را تا حرص ستم را برایت بیاراید که بخل و ترس و آزر سرشت هایی جدا جداست که فراهم آورنده آن ها بدگمانی به خداست. بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر

بدکاران بوده و آن که در گناهان آنان شرکت نموده. پس مبادا چنین کسان محرم تو باشند؛ زیرا که آنان یاوران گناه کارانند و ستم کاران را کمک کار. تو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که در رأی و گذاردن کار چون آنان بود و گناهان و کردار بد آنان را بر عهده ندارد. آن که ستم کاری را در ستم یار نبوده و گناه کاری را در گناهش مددکار. بار اینان بر تو سبک تر، و یاری ایشان بهتر و مهربانی شان بیشتر و دوستی شان با جز تو کم تر. پس اینان را خاص خلوت خود گیر و در مجلس هایت پذیر و آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید و در آن چه کنی یا گویی - و خدا آن را از دوستانش ناپسند دارد - کم تر یاری ات کند.

۷- القیاده والروابط الاجتماعیه

وَالصَّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصَّدَقِ، ثُمَّ رَضَهُمْ عَلَىٰ أَلَّا يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجُحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُخَيِّدُ الرَّهْوَّ، وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ. وَلَمَّا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسْتَسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسْيَاءِ عَلَىٰ الْإِسْيَاءِ! وَالزَّمُّ كُلُّهُ مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَىٰ إِلَىٰ حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيْفِهِ الْمُؤُونَاتِ عَلَيْهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَىٰ مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ.

فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لِمَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصِيْبًا طَوِيْلًا. وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حُسِنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حُسِنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ.

وَلَا تَنْقُضْ سِيْنَةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صِدْقٌ هَيْدِهِ الْأُمَّه، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ. وَلَا تُحَدِثَنَّ سِيْنَةَ تَضَرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السَّنَنِ، فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا، وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.

وَأَكْثَرُ مُدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَمُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ، فِي تَثْبِيْتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ، وَإِقَامِهِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ.

۷- اصول روابط اجتماعی رهبران

و به پارسایان و راست گویان پیوند؛ آنان را چنان پرور که تو را فراوان نستایند و با ستودن کار بیهوده ای که نکرده ای خاطر را شاد نمایند؛ زیرا که ستودن فراوان، خودپسندی آرد و به سرکشی وادارد و مبادا نکوکار و بدکردار در دیده ات برابر آید که آن رغبت نکوکار را در نیکی کم، و بدکردار را به بدی وادار نماید و درباره هر یک از آنان آن را عهده دار باش که او بر عهده خود گرفت و بدان که هیچ چیز گمان والی را به رعیت نیک نیارد؛ چون نیکی ای که در حق آنان کند و بارشان را سبک دارد، ناخوش نشمردن از آنان آن چه را که حقی در آن ندارد بر آنان. پس رفتار تو چنان باید که خوش گمانی رعیت برایت فراهم آید؛ زیرا رنج دراز را از تو می زداید. به خوش گمانی تو آن کس سزاوارتر که از تو بدو نیکی رسیده و بدگمانی ات بدان بیشتر باید که از تو بدی دیده و آیین پسندیده ای را بر هم مریز که بزرگان این امت بدان رفتار کرده اند و مردم بدان وسیلت به هم پیوسته اند، و رعیت با یکدیگر سازش کرده اند و آیینی را منته که چیزی از سنت های نیک گذشته را زیان رساند تا پاداش از آن نهنده سنت باشد و گناه شکستن آن بر تو ماند. و با دانشمندان فراوان گفت و گو کن و با حکیمان فراوان سخن در میان نه، در آن چه کار شهرهایت را استوار دارد و نظمی را که مردم پیش از تو بر آن بوده اند، برقرار سازد.

۸- التعرفه بالطبقات الاجتماعیه

وَأَعْلَمُ أَنَّ الرِّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَمَّا يَصِلُحُ بَعْضُهُمْهَا إِلَّا بَبَعْضٍ، وَلَمَّا غَنَى بَبَعْضِهِمْهَا عَنْ بَعْضٍ: فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْأَنْصَافِ

ص: ۲۷۳

وَالرَّفِيقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجَزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذَّمِّهِ وَمُسْلِمِهِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التَّجَارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينِ، وَكُلُّ قَدِّ سَمَّى اللَّهُ لَهُ سِيَّهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَى حَيْدِهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سِنَّهُ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه و آله) عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا.

فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاهِ، وَعَزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَمَّا قَوَّامٌ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

ثُمَّ لَمَّا قَوَّامٌ لِهَذَيْنِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقَضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكَتَّابِ، لِمَا يُحْكُمُونَ مِنَ الْمَعَاوِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا.

وَلَمَّا قَوَّامٌ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتَّجَارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ، فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَيَقِيمُونَ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرْفُقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ. ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ.

وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَبْعَةٍ وَلِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصْلِحُهُ، وَلَيْسَ يُخْرِجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَتِهِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ، وَتَوَطُّبِنِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقَلَ.

۸- شناخت اقشار گوناگون اجتماعی

اشاره

و بدان که رعیت را صنف هاست که کار برخی جز به برخی دیگر راست نیاید و برخی را از برخی دیگر بی نیازی نشاید؛ از آنان سپاهیان خدایند و دبیران که در نوشتن نامه های عمومی و یا محرمانه انجام وظیفه نمایند؛ از آن ها داوران اند که کار به عدالت دارند و عاملانند که کار خود به انصاف و مدارا رانند؛ از آنان اهل جزیه و خراج، از ذمیان و مسلمانانند، بازرگانانند و صنعت گران و طبقه فرودین از حاجت مندان و درویشان. خدا نصیب هر دسته را معین داشته و میزان واجب آن را در کتاب خود یا

سنت پیامبرش (صلی الله علیه و آله) نگاشته، که پیمانی از جانب خداست و نگه داری شده نزد ماست. پس سپاهیان به فرمان خدا - رعیت را دژهای استوارند، و والیان را زینت و وقار؛ دین به آنان ارجمندست؛ راه‌ها بی‌گزند و کار رعیت جز به سپاهیان قرار نگیرد؛ کار سپاهیان جز با خراجی که خدا برای آنان معین فرموده، درستی نپذیرد تا بدان در جهاد با دشمن خود نیرومند شوند و کار خود را بدان سامان دهند. - و آنان را از خراج آن اندازه باید - که نیازمندی‌شان را کفایت نماید. این دو دسته - رعیت و سپاهیان - بر پای نماند جز با سومین دسته از مردم که قاضیانند و عاملان و نویسندگان دیوان، که کار عقدها را استوار و آن چه به سود مسلمانان است، فراهم می‌آورند و در کارهای خصوصی و عمومی مورد اعتمادند. کار این جمله استوار نشود، جز با بازرگانان و صنعت‌گران که فراهم می‌شوند و با سودی که به دست می‌آرند، بازارها را بر پای می‌دارند و کار مردم را کفایت می‌کنند؛ به گونه‌ای که در آن چه دیگران مانند آن نتوانند. سپس طبقه فرودینند از نیازمندان و درویشان که سزاوار بخشش و یاری‌اند؛ برای هر یک از آنان نزد خدا - از غنیمت - گشایشی و هر یک را بر والی حقی است، چندان که کارشان را سامان دهد، و والی چنان که باید از عهده آن چه خدا بر او واجب کرده بر نیاید، جز با کوشش و از خدا یاری جستن و خود را برای اجرای حق آماده نمودن و شکیبایی در انجام کار، بر او آسان باشد یا دشوار.

الاول) افضل العسکرین

قَوْلَ مَنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَ حَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِكَ، وَأَنْتَاهُمْ جَبِيًّا، وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا، مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ، وَيَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُدْرِ، وَيَزْأَفُ بِالضُّعْفَاءِ، وَيَنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ، وَمِمَّنْ لَا يُبِيرُهُ الْعُنْفُ، وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ.

ثُمَّ الصَّقُ بِدَوَى الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ، وَأَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالسَّوَابِقِ

الْحَسَنَةَ، ثُمَّ أَهْلَ النَّجْدِ وَالشَّجَاعَةِ، وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاخِ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ، وَشَعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ. ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا، وَلَمَا يَتَفَاقَمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ، وَلَا تَحْقِرَنَّ لُطْفًا تَعَاهِدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ؛ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَيْدْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ. وَلَا تَدْعُ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالًا عَلَى جِسْمِيهَا، فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ، وَلِلْجَسِيمِ مَوْضِعًا لَا يَسْتَتَعُونَ عَنْهُ. وَلِيَكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَسَّاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ، وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ، بِمَا يَسِعُ لَهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ، حَتَّى يَكُونَ هُمُومًا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ.

فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ، وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَالِيَةِ اسْتِقَامَةُ الْعَيْدِ فِي الْبِلَادِ، وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ وَإِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَتِهِ صُدُورِهِمْ، وَلَمَا تَصَحَّحَ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَيْطَتِهِمْ عَلَى وُلَمَاءِ الْأُمُورِ، وَقَلْبِهِ اسْتِقَالِ دَوْلِهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِبْطَاءِ انْقِطَاعِ مَدَّتِهِمْ.

فَأَفْسَحْ فِي آمَالِهِمْ، وَوَاصِلْ فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ، وَتَعَدِيدِ مَا أُبْلِيَ ذُؤُوبُ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ، وَتُحَرِّضُ النَّاكِلَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ مَا أُبْلِيَ، وَلَا تَضَعْ مَنْ بَلَاءِ امْرِيٍّ إِلَى غَيْرِهِ، وَلَا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ، وَلَا يَدْعُونَكَ شَرَفِ امْرِيٍّ إِلَى أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا، وَلَا ضَعْفِ امْرِيٍّ إِلَى أَنْ تَسْتَضْعِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا.

وَارْزُدْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يَضِلُّعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ، وَيَسْتَبِيهِ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ؛ فَصَدَقَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِقَوْمِ أَحَبِّ إِرْسَادِهِمْ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ)

فَالرُّدُّ إِلَى اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرُّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ.

اول) سیمای نظامیان

پس از سپاهیان خود کسی را بگمار که خیرخواهی وی را برای خدا و رسول او

و امام خود بیشتر دانی و دامن او را پاک تر و بردباری اش برتر؛ دیر به خشم آید و زود به پذیرفتن پوزش گرایید، بر ناتوانان رحمت آرد و با قویدستان برآید، آن کس که درشتی او را بر نیانگیزاند و ناتوانی وی را بر جای نشانند؛ از آنان که گوهری نیک دارند و از خاندانی پارسایند و از سابقتی نیکو برخوردار. پس دلیران، رزم آوران، بخشندگان و جوانمردان که اینان بزرگواری را در خود فراهم کرده اند و نیکویی ها را گرد آورده. پس در کارهای آنان چنان بیندیش که پدر و مادر درباره فرزند خویش و مبادا آن چه آنان را بدان نیرومند می کنی در دیده ات بزرگ نماید و نیکویی ات درباره ایشان هر چند اندک باشد، خرد نیاید که آن نیکی آنان را به خیرخواهی تو خواند و گمان شان را در باره ات نیکو گرداند و رسیدگی به کارهای خُرد، آنان را به اعتماد و ارسی کارهای بزرگ و امگذار که اندک لطف تو را جایی است و از آن سود بگیرند و بسیار آن را جایی که از آن بی نیاز نبوند. و باید گزیده ترین سران سپاه نزد تو آن بود که با سپاهیان یار باشد و آنان را کمک کار و از آن چه دارد، بر آنان ببخشاید چندان که خود و کسان شان را که به جای نهاده اند، شاید تا عزم همگی شان در جهاد با دشمن فراهم آید. چه مهربانی تو به آنان دل هاشان را بر تو مهربان نماید و آن چه بیشتر دیده والیان بدان روشن است، برقراری عدالت در شهرها و میان رعیت دوستی پدیدار شدن است و دوستی آنان آشکارا نگردد، جز آن گاه که دل ایشان بی گزند شود و خیرخواهی شان راست نیاید، جز آن که با والیان یکدل و مهربان باشند و دوام حکومت آنان را سنگین نشمارند و گفت و گو از دیر ماندن آنان را بر سر کار، واگذارند. پس امیدشان را بر آر و ستودن شان را به نیکی پیوسته دار و رنج کسانی را که کوششی کرده اند، بر زبان آر که فراوان کار نیکوی آنان را یاد کردن، دلیر را بر انگیزاند و ترسان بد دل را به کوشش مایل گرداند. إن شاء الله، نیز مقدار رنج هر یک را در نظر دار و رنج یکی را به حساب دیگری مگذار و در پاداش او به اندازه

رنجی که دیده و زحمتی که کشیده، تقصیر میار و مبادا بزرگی کسی موجب شود تا رنج اندک او را بزرگ شماری و فرودی رتبه مردی سبب شود تا کوشش سترگ وی را خوار به حساب آری و آن جا که کار بر تو گران شود و دشوار و حقیقت کارها نا آشکار، به خدا و رسولش باز آر؛ زیرا خدای تعالی مردمی را که دوستدار راهنمایی شان بوده، گفته است: «ای کسانی که ایمان آوردید! خدا و رسول و خداوندان امر خویش را فرمان برید پس اگر در چیزی با یکدیگر خصومت ورزیدید، آن را به خدا و رسول بازگردانید» و بازگرداندن به خدا، گرفتن محکم کتاب او قرآن است و بازگرداندن به رسول، گرفتن سنت جامع اوست که پذیرفته همگان است.

الثانی) افضل القضاء

ثُمَّ اخْتَرْنَا لِحُكْمِ بَيْنِ النَّاسِ اَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ، مِمَّنْ لَمَّا تَضَيَّقْ بِهِ اَلْاُمُورُ، وَلَمَّا تُمَحَّكُهُ اَلْخُصُومُ، وَلَا يَتَمَادَى فِي الزَّلَّةِ، وَلَا يَحْضِرُ مِنَ الْفَيْءِ اِلَى الْحَقِّ اِذَا عَرَفَهُ، وَلَمَّا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلٰى طَمَعٍ، وَلَمَّا يَكْتَفِي بِاَدْنَى فَهَمٍ دُونَ اَفْصَاهُ؛ وَاَوْقَفَهُمْ فِي السُّبُهَاتِ، وَآخَذَهُمْ بِالْحَجَجِ، وَاقْلَهُمْ تَبْرُمًا بِمَرَاجِعِهِ الْخَصْمِ، وَاصْبِرْهُمْ عَلٰى تَكْشِفِ الْاُمُورِ، وَاصْبِرْهُمْ عِنْدَ اتِّصَاحِ الْحُكْمِ، مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ اِطْرَاءٌ، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ اِغْرَاءٌ، وَاُولٰٓئِكَ قَلِيلٌ.

ثُمَّ اَكْتَرْنَا تَعَاهِدَ قَضَائِهِ، وَاَفْسَحَ لَهُ فِي الْيَدْلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ، وَتَقَلَّ مَعَهُ حَاجَتُهُ اِلَى النَّاسِ. وَاَعْطَاهُ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لِمَدْيِكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ، لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اِغْتِيَالَ الرَّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ.

فَانظُرْ فِي ذَلِكْ نَظْرًا بَلِيغًا، فَاِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ اَسِيرًا فِي اَيْدِي الْاَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى، وَتُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا.

دوم) سیمای قضا و داوران

برای داوری میان مردم از رعیت خود آن را گزین که نزد تو برترین است؛ آن که

کارها بر او دشوار نگردد و ستیز خصمان وی را به لجاجت نکشاند؛ در خطا پایدار نبود؛ چون حق را شناخت، در بازگشت بدان در نماند؛ نفس او به طمع ننگر و تا رسیدن به حق، به اندک شناخت بسنده نکند؛ در شبهت ها درنگش از همه بیش باشد و حجت را بیش از همه به کار برد؛ از آمد و شد صاحبان دعوی کم تر به ستوه آید و در آشکار گشتن کارها شکیباتر بود و چون حکم روشن باشد، در داوری قاطع تر؛ آن کس که ستایش فراوان، وی را به خودبینی نکشاند و خوشامد گویی او را بر نیانگیزاند که اینان اندک اند. پس داوری چنین کس را فراوان تیمار دار و در بخشش بدو گشاده دستی به کار آر چندان که نیاز وی به مردم کم افتد؛ رتبت او را نزد خود چندان بالا بر که از نزدیکان کسی درباره وی طمع نکند تا از گزند مردم نزد تو ایمن ماند. در این باره نیک بنگر که این دین در دست بدکارانی گرفتار بود که کار از روی هوس می راندند و به نام دین دنیا را می خوردند.

الثالث) افضل المسؤلین

ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عَمَالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِبَارًا، وَلَا تُؤَلِّهِمْ مُحَابَاهَةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ.

وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبَيْتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا، وَأَصِيحُّ أَعْرَاضًا، وَأَقْلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا.

ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ وَغِنَى لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ. ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهِدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُوءٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ.

وَتَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانِهِ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ، اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التَّهْمَةِ.

سوم) سیمای کارگزاران دولتی

سپس در کار عاملان خود بیندیش و پس آزمودن به کارشان بگمار؛ به میل خود و بی مشورت دیگران به کاری مخصوص شان مدار که به هوای خود رفتن و برای دیگران ننگریستن، ستمگری بود و خیانت؛ عاملانی این چنین را در میان کسانی جو که تجربت دارند و حیا؛ از خاندان های پارسا که در مسلمانی قدمی پیشتر دارند؛- و دلبستگی بیشتر- اخلاق آنان گرامی تر است و آبروشان محفوظتر و طمع شان کم تر و عاقبت نگری شان فزون تر. پس روزی اینان را فراخ دار! که فراخی روزی نیروشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند و بی نیازیشان بود تا دست به مالی که در اختیار دارند، نگشایند و حجتی بود بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند یا در امانت خیانت ورزیدند. پس بر کارهای آنان مراقبت دار و جاسوسی راست گو و وفا پیشه بر ایشان بگمار که مراقبت نهانی تو در کارهاشان، وادارکننده آنهاست به رعایت امانت. مهربانی بر رعیت، و خود را از کارکنانت واپای! اگر یکی از آنان دست به خیانتی گشود و گزارش جاسوسان تو بر آن خیانت همداستان بود، بدین گواه بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و آن چه بدست آورده، بستان. سپس او را خوار بدار و خیانت کار شمار و طوق بدنامی را در گردنش در آر.

الرابع) صفات الدافعين للزكاه

وَتَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ، وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ، لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلِهِ وَ لِيُكُنْ نَظْرُكَ

فِي عِمَارِهِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظَرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَجِ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ؛ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أُخْرِبَ الْبِلَادَ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا.

فَمِنْ شَكْوَى ثَقَلًا أَوْ عِلَّةً، أَوْ انْقِطَاعِ شَرِبٍ أَوْ بَالِهِ، أَوْ إِحَالَةِ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا عَرَقٌ، أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ، خَفَّفَتْ عَنْهُمْ بِمَا تَزُجُوا أَنْ يَصْلَحَ بِهِ أَمْرُهُمْ؛ وَلَا يَثْقَلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفَتْ بِهِ الْمُؤُونَةَ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ، وَتَزْيِينِ وِلَايَتِكَ، مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ، وَتَبْجِيحِكَ بِاسْتِنْفَاضِهِ الْعَدْلَ فِيهِمْ، مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عَنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ، وَالثَّقَّةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقِكَ بِهِمْ، فَرُبَّمَا حَدَّثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعِيدٍ احْتَمَلُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسِهِمْ بِهِ؛ فَإِنَّ الْعُمَرََانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ.

وَإِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا يُعَوِّزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاهِ عَلَى الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبُقَاءِ، وَقَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبْرِ.

چهارم) سیمای مالیات دهندگان

و در کار خراج چنان بنگر که صلاح خراج دهندگان در آن است؛ زیرا صلاح خراج و خراج دهندگان به صلاح دیگران است؛ کار دیگران سامان نگیرد تا کار خراج دهندگان سامان نپذیرد که همگان، هزینه خوار خراجند و خراج دهندگان؛ نگریستنت به آبادانی زمین و باید بیشتر از ستاندن خراج بود که ستدن خراج جز با آبادانی میسر نشود؛ آن که خراج خواهد و به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران و بندگان را هلاک سازد؛ کارش جز اندکی راست نیاید و اگر از سنگینی - مالیات - شکایت کردند یا از آفتی که - به کشت - رسیده یا آبی که از کشت هاشان بریده یا باران بدان ها نباریده یا - بذر زمین - بر اثر غرق شدن یا بی آبی تباہ گردیده، بار آنان را سبک گردان چندان که می دانی کارشان بدان سامان پذیرد و آن چه بدان بار آنان را سبک گردانی بر تو گران نیاید؛ زیرا آن اندوخته ای بود که به تو بازش دهند. با

آبادانی که در شهرهایت کنند و آرایشی که به ولایت ها دهند، نیز ستایش آنان را به خود کشانده ای و شادمانی که عدالت را میان شان گسترانده ای، حالی که تکیه بر فزونی قوت آنان خواهی داشت بدان چه نزدشان اندوخته ای، از آسایشی که برای شان اندوخته ای و اطمینان شان، که با عدالت خود به دست آورده و مدارایی که کرده ای و بسا که در آینده کاری پدید آید که چون آن را به عهده آنان گذاری، با خاطر خوش بپذیرند- و خرده نگیرند -، که چون - شهرها - آبادان بود، هر چه بر عهده - مردم - آن - نهی برد، و زمین جز با تنگ دستی ساکنان آن ویران نشود. مردم شهرها هنگامی تنگ دست گردند که والیان روی به گرد آوردن مال آرند و از ماندن خود بر سر کار اطمینان ندارند و از آن چه مایه عبرت است، سود بردارند.

الخامس) افضل الكتاب

ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَابِكَ، فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ، وَأَخْضِضْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَانِدَكَ، وَأَسِرَّ رَاكَ بِأَجْمَعِهِمْ لَوْجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَمَّا تُبْطِرُهُ الْكِرَامَةُ، فَيَجْتَرِي بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لِمَكَ بِحَضْرَةِ مَلِكٍ وَلَمَّا تَقْضِي بِهِ الْعُقْلَةَ عَنْ إِيرَادِ مَكَاتِبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ، وَإِذَا دَارَ جَوَابَاتُهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ، فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَيُعْطَى مِنْكَ، وَ لَإِيضَ عَفْ عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ، وَ لَإِيغِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عَقَدَ عَلَيْكَ، وَ لَإِيَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلًا.

ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارُكَ إِيَاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوَلَاءِ بِتَصْنُوعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ.

وَلَكِنْ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِ نِيَّتِهِمْ كَمَا فِي الْعِيَامَةِ أَثَرًا، وَأَعْرِفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهًا، فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّيَتْ أَمْرُهُ. وَاجْعَلْ

لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ، لَمَا يَقْهَرُهُ كِبِيرُهَا، وَلَا يَتَشَتَّتْ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا، وَمَهْمَا كَانَ فِي كِتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَايَبَتْ عَنْهُ
الزُّمْتَةُ.

پنجم) سیمای نویسندگان و منشیان

پس در باره کاتبان خود بنگر و بهترینشان را بر سر کار بیاور. نامه هایی را که در آن تدبیرها و رازهایت نهان است، از میان جمع کاتبان به کسی بسیار که صالح تر از دیگران است؛ کسی که مکرمت - در حق وی - او را به طغیان نکشاند و بر تو دلیر نگرداند آن سان که در جمع حاضران مخالفت تواند و غفلتش سبب نشود که در رساندن نامه های عاملان به تو و نوشتن پاسخ درست آنها از تو به آنان سهل انگاری کند و در آن چه برای تو می گیرد و آن چه از جانب تو می دهد، فرو گذاری؛ پیمانی را که به - سود - تو بسته، سست نگرداند و در به هم زدن پیمانی که به زیان توست، در نماند و قدر خود را در کارها بداند؛ زیرا آن که قدر خود را نداند، در شناختن قدر جز خود نادان تر بود و درماند؛ در گزیدن این کاتبان تنها به فراست و اطمینان و خوش گمانی خود اعتماد مکن که مردم برای جلب نظر والیان به آراستن ظاهر می پردازند و خوش خدمتی را پیشه می سازند؛ اما در پس آن، نه خیرخواهی است و نه از امانت نشان. با این وجود آنان را بیازمای به خدمتی که برای والیان نیکوکار پیش از تو عهده دار بوده اند؛ بر آن کس اعتماد کن که میان همگان اثری نیکو نهاده و به امانت از همه شناخته تر است - و امتحان خود را داده - که این نشانه خیرخواهی تو برای - دین - خداست و برای کسی که کار او بر عهده شماست. بر سر هر یک از کارهایت مهتری از آنان بگمار که نه بزرگی کار او را ناتوان سازد و نه بسیاری آن وی را پریشان و هر عیب که در کاتبان توست و تو از آن غافل شوی، به عهده تو ماند.

ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْرًا: الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمِتَرَفِّقِ بِيَدِنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجُلَابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ، وَسَيِّهْلِكَ وَجَبَلِكَ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَمِ الْنَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا يَجْتَرُّونَ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُمْ سَلَمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتَهُ، وَصِيْلٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتَهُ. وَتَفَقَّدُ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ. وَاعْلَمْ - مَعَ ذَلِكَ - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَمِيمًا فَاحِشًا، وَشُحًّا قَبِيحًا، وَاحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَكُّمًا فِي الْبِيَاعَاتِ، وَذَلِكَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوُلَاهِ. فَامْتَنِعْ مِنَ الْإِحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مَنَعَ مِنْهُ. وَلَيْكُنِ الْبَيْعُ بَيْعًا سَمِيحًا: بِمَوَازِينِ عَدْلٍ، وَأَسْيَعَارٍ لَاتُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَهُ بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَتَكَلَّمْ بِهِ، وَعَاقِبْهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.

ششم) سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع

دیگر این که نیکی به بازرگانان و صنعت گران را بر خود بپذیر؛ سفارش به نیکویی درباره آنان را به عهده گیر، چه کسی که برجای بود و چه آن که با مال خود از این سو بدان سو رود و با دست رنج خود کسب کند؛ زیرا آنان مایه های سودآوری و پدیدآورندگان وسیلت های آسایش و راحت و آورنده آن از جاهای دور دست و دشوار، در بیابان و دریا و دشت و کوهسار؛ جایی که مردم در آن جا گرد نیایند و در رفتن بدان جا دلیری ننمایند؛ این بازرگانان مردمی آرامند و نمی ستیزند؛ آشتی جویند و فتنه ای نمی انگیزند. به کار آنان بنگر، چه در آن جا باشند که خود به سر می بری و یا در شهرهای دیگر. با این همه بدان که میان بازرگانان بسیار کسانی که معاملتی بد دارند، بخیلند و در پی احتکارند؛ سود خود را می کوشند و کالا را به هر بها که خواهند، می فروشند و این سودجویی و گران فروشی زیانی است برای همگان و

عیبی است بر والیان. پس بایدت از احتکار منع نمود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آن منع فرمود و خرید و فروش باید آسان صورت پذیرد و با میزان عدل انجام گیرد. با نرخ های - رایج بازار- نه به زیان فروشنده و نه خریدار. و آن که پس از منع تو دست به احتکار زند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران گردان؛ اما در کیفر او اسراف مکن.

السابع) المحرومون

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ، وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالرِّمَى، فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قَسِيمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسْمًا مِنْ غَلَّتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْقَاصِي مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلأَذَنِي، وَكُلُّ قَدِ اسْتُرِعِيَتْ حَقَّهُ.

وَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ، فَإِنَّكَ لَا تُعَذِّرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافَةَ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ. فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ، وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَفْتَحِمُهُ الْعُمُورُ وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ.

فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ ثِقَتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَاضِعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ، - ثُمَّ اَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرِّعِيَةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَكُلُّ فَأَعِذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْذِيهِ حَقَّهُ إِلَيْهِ.

وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَتَمِ وَذَوِي الرِّقَةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَمَّا حِيلَهُ لَهُ، وَلَا يَنْصِبْ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ، وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاءِ ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ، وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ.

وَاجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قَسِيمًا تَفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجَلِسْ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضِعَ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ، حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُسْتَعْتَبٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ:

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّهُ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَّعِتٍ».

ثُمَّ احْتَمَلَ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعَيْ، وَنَحَّ عَنْهُمْ الضِّيقَ وَالْمَأْنَفَ يَبْسِطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطَى مَا أُعْطِيَ هَنِيئًا وَأَمْنًا فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ!

هفتم) سیمای محرومان و مستضعفان

سپس خدا را! خدا را! در طبقه پایین از مردم؛ آنان که راه چاره ندانند و از درویشان، نیازمندان، بینوایان و از بیماری بر جای ماندگانند که در این طبقه مستمندی است خواهنده و مستحق عطایی است به روی خود نیاورنده. برای خدا حقی از خود را که به آنان اختصاص داده و نگهبانی آن را به عهده ات نهاده پاس دار؛ بخشی از بیت المال و بخشی از غله های زمین های خالصه را در هر شهر به آنان واگذار که دور دست ترین آنان را همان باید که برای نزدیکان است، و آن چه بر عهده تو نهاده اند، رعایت حق ایشان است. پس مبادا فرو رفتن در نعمت، از پرداختن به آنان بازت دارد که ضایع گذاردنت، کاری خرد را به خاطر استوار کردن کاری بزرگ و مهم، عذری برایت نیارد. پس، از رسیدگی به کارشان دریغ مدار و روی ترش بدانان میار، و به کارهای کسی که به تو دسترسی ندارد، بنگر - آنان که در دیده ها خوارند و مردم خردشان می شمارند، و کسی را که بدو اعتماد داری، برای جویای حال آن جماعت بگذار که از خدا ترسان و از فروتنان باشد، تا درخواست های آنان را به تو رساند؛ با آنان چنان رفتار کن که چون خدا را دیدی جای عذرت بماند؛ زیرا این گروه از مردم به انصاف نیازمندتر از دیگران هستند و در گذاردن حق همگان تو را چنان باید که عذرت در پیشگاه خدا پذیرفته آید؛ یتیمان و کهن سالانی را که چاره ای ندارند و دست سؤال پیش نمی آرند، عهده دار باش؛ این کار بر والیان گران بار و گذاردن حق همه جا دشوار است، و بود که خدا آن را سبک گرداند بر مردمی که

عاقبت جویند و خود را به شکیبایی وا می دارند و به وعده راست خدا درباره خویش اطمینان دارند. بخشی از وقت خود را در اختیار کسانی قرار ده که به تو نیاز دارند؛ خود را برای کار آنان فارغ دار و در مجلسی عمومی بنشین تا در آن فروتنی کنی، خدایی را که تو را آفرید؛ سپاهیان و یارانت را که نگهدارند یا تو را پاسبانانند، از آنان بازدار تا سخن گوی آن مردم با تو گفت و گو کند، بی درماندگی در گفتار که من بارها از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «هرگز امتی را پاک - از گناه - نخوانند که در آن امت - بی آن که به ترسند و- در گفتار درمانند، حق ناتوان را از توانا نستانند»؛ درستی کردن و درست سخن نگفتن آنان را بر خود هموار کن و تنگ خوئی بر آنان و خود بزرگ بینی را از خود بران تا خدا بدین کار درهای رحمت خود را بر روی تو بگشاید و تو را پاداش فرمانبری عطا فرماید؛ آن چه می بخشی چنان بخش که بر تو گوارا افتد و آن چه باز می داری، با مهربانی و پوزش خواهی همراه بود.

الثامن) الاخلاق الخاصه للوالی

ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا مِنْهَا: إِجَابَهُ عَمَّا لَكَ بِمَا يَعْنِي عَنْهُ كُتَابُكَ، وَمِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَخْرُجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ. وَأَمُضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ.

وَاجْعَلِ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تَلْعَكَ الْمَوَاقِيتِ، وَأَجْزَلَ تَلْعَكَ الْأَقْسَامِ، وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ، وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ.

وَلْيَكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينِكَ. إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ، فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ يَدِنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ، وَوَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ، بِالْغَا مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ.

وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ، فَلَا تُكُونَنَّ مُنْفَرًّا وَلَا مُضَيِّعًا، فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ

الْحَاجَهُ. وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أَصَلِّي بِهِمْ؟ فَقَالَ:

«صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ، وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا».

وَأَمَّا بَعْدُ، فَلَمَّا تَطَوَّلَنَّا اخْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ اخْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضِّيقِ، وَقَلَّةُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ؛ وَالْاِخْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا اخْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَضَعُرُّ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَيَقْبُحُ الْحَسَنُ، وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ، وَيُشَابُّ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ.

وَأِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ، وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَدْلِ فِي الْحَقِّ، فَفِيمَ اخْتِجَابِكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ، أَوْ فِعْلٍ كَرِيمٍ تُسَدِّدِيهِ! أَوْ مُبْتَلًى بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسِيرَعَ كَفِّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا مِنْ بَدْلِكَ! مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مَوْوَنَةَ فِيهِ عَلَيْكَ، مِنْ شَكَاةٍ مَظْلَمَةٍ، أَوْ طَلَبِ إِنصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ.

هشتم) اخلاق اختصاصی رهبری

نیز بر عهده تو کارهایست که خود باید آنها را انجام دهی؛ پاسخ گفتن عاملان تو آن جا که کاتبان در مانند و رساندن آن را در نامه نتوانند؛ دیگر نیاز مردم را بر آوردن در همان روز که به تو عرضه دارند و یارانت در انجام تقاضای آنان گرانی کنند و عذری آرند؛ کار هر روز را در همان روز بران؛ زیرا هر روز را کاری است، مخصوص بدان؛ برای آن چه میان تو و خداست نیکوترین اوقات و بهترین ساعات را بگذار، هر چند همه کارها در همه وقت برای خداست، اگر نیت درست باشد و رعیت را از آن آسایش بود؛ باید گذارد واجباتی که ویژه خداست - و در پی ادای آنی - از آن جمله بود که دینت را برای آن خالص می گردانی. پس در بخشی از شب و روز تن خود را خاص - پرستش - خدا گردان و آن چه را به خدا نزدیک کند، به درستی به انجام رسان، بی هیچ کاهش و نقصان، هر چند - تو را دشوار آید و تنت

بفرساید - و چون با مردم نمازگزار، چنان گزار که نه آنان را برمانی و نه نماز را ضایع گردانی؛ زیرا میان مردم کسی بود که بیمار است یا حاجتی دارد و گرفتارست.

من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن گاه که مرا به یمن فرستاد، پرسیدم با مردم چگونه نماز گزارم؟ فرمود: «در حد توانایی ناتوانان آنان بگزار و بر مؤمنان رحمت آر.» پس از این همه، فراوان خود را از رعیت خویش پنهان مکن که پنهان شدن والیان از رعیت نمونه ای از تنگ خویی و کم اطلاعی در کارها است و نهان شدن از رعیت، والیان را از دانستن آن چه بر آنان پوشیده است، باز دارد، پس کار بزرگ نزد آنان، خرد به شمار آید و کار خرد بزرگ نماید؛ زیبا، زشت و زشت زیبا، باطل به لباس حق در آید. والی، انسانی است که آن چه را مردم از او پوشیده دارند، نداند و حق را نشانه ای نبود تا بدان راست از دروغ شناخته شود و تو به هر حال یکی از دو کس خواهی بود: یا مردی که نفس او در اجرای حق سخاوتمند است، پس چرا خود را پوشانی و حق واجبی را که بر عهده توست، نرسانی؟ یا کار نیکی را نکنی که کردن آن توانی یا به بازداشتن حق گرفتاری؟ در این صورت مردم به زودی خود را از درخواست از تو بازدارند؛ زیرا از بخشش تو نومیدند - و چاره ندارند - با این بیشتر نیازمندی مردم بر تو رنجی ندارد؛ چرا که شکایت از ستم است و عدالت خواستن یا در معاملتی انصاف جستن.

التاسع) اخلاق القيادة مع الاقارب

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً، فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَتَطَاوُلٌ، وَقَلَّةٌ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَتِهِ، فَاحْسِبْ مَا دَهَّ أَوْلِيكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ. وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَخِيْدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَتِكَ قَطِيعَةً، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اِعْتِقَادِ عُقْمَدِهِ، تَضَرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شَرِّبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرِكٍ، يَحْمِلُونَ مَوْوَنَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونُ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

وَأَلْزَمَ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَقِعَا ذَلِكَ مِنْ

قَرَأْتِكَ خَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغَبَّهُ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ.

وَإِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا فَأَصْرِ حِرْ لَّهُمْ بِعِذْرِكَ، وَاعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِأَصْرِ حَارِكِكَ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَرِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ، وَإِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ.

نهم) اخلاق رهبری با خویشاوندان

نیز والی را نزدیکان و خویشاوندانی است که خوی برتری جستن دارند و گردن فرازی کردن و در معاملات انصاف را کم تر به کار بستن. ریشه ستم اینان را با بریدن اسباب آن برآر و به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندان زمین را به بخشش و امگزار، و مبادا در تو طمع کنند؛ با بستن پیمانی که مجاور آنان را زیان رساند یا در بهره ای که از آب دارند یا کاری که باید با هم به انجام رسانند و رنج آن را بر عهده دیگران نهند، پس بر آنان تنها گوارا افتد و عیب آن در دنیا و آخرت بر تو ماند؛ حق را از آن هر که بود بر عهده دار، نزدیک یا دور و در این راه شکیبیا باش و این شکیبایی را به حساب - خدا - بگذار، هر چند این رفتار با خویشاوندان و اطرافیان بود؛ عاقبت آن را با همه دشواری که دارد، چشم دار که پایان آن پسندیده است - و سرانجامش فرخنده - . و اگر رعیت بر تو گمان ستم برد، عذر خود را آشکارا با آنان در میان گذار و با این کار از بدگمانی شان در آر، که بدین رفتار نفس خود را به فرمان آورده باشی، با رعیت مدارا کرده، حاجت خویش را برآورده و رعیت را به راه راست واداشته ای.

العاشر) اسلوب مواجهه الأعداء

وَلَا تَدْفَعَنَّ صَيْلِحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَيْدُوكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضَى، فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَا لِحُجُودِكَ، وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ، وَلَكِنْ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَيُخَذُ بِالْحَزْمِ، وَآتَهُمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ.

وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عَهْدًا، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً، فَحُطَّ بِعَهْدِكَ بِالْوَفَاءِ، وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ إِلَّا النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ، وَتَشْتِتِ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ. وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لَمَّا اسْتَتَابُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَدْرِ، فَلَا تَعْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ، وَلَا تَخِسَنَّ بِعَهْدِكَ، وَلَا تَخْتَلِنَ عَدُوِّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ.

وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَحَرِيمًا يَسْكُونُونَ إِلَيْهِ مَنَعَتِهِ، وَيَسْتَفِيضُونَ إِلَيْهِ جَوَارِهِ.

فَلَا إِدْعَالَ وَلَا مُدَالَسَةَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ، وَلَا تَعَقُّدًا عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَالَ، وَلَا تَعَوَّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوَثُّقِ. وَلَا يَدْعُونَكَ ضَيْقَ أَمْرٍ، لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ، إِلَى طَلَبِ أَنْفْسِ أَخِيهِ بَغَيْرِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَيْقِ أَمْرٍ تَرْجُو أَنْفِرَاجَهُ وَقَضَلَ عَاقِبَتَهُ، خَيْرٌ مِنْ عَدْرِ تَخَافُ تَبِعْتَهُ، وَأَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلَبُهُ، لَاتَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ.

دهم) روش برخورد با دشمن

از صلحی که دشمن تو را بدان فراخواند و رضای خدا در آن بود، روی متاب که آشتی، سربازان تو را به آسایش رساند و از اندوه هایت برهاند و شهرهایت ایمن ماند؛ اما زنهار! زنهار! از دشمن خود پس از آشتی بپرهیز که بسا دشمن به نزدیکی گراید تا غفلتی یابد - و کمین خود بگشاید - پس دور اندیش شو! و به راه خوش گمانی مرو؛ اگر با دشمن پیمانی نهادی و او را در پناه خویش امان دادی به عهد خویش وفا کن و آن چه را بر ذمه داری، ادا کن و خود را چون سپری برابر پیمانیت بر پا؛ زیرا مردم با همه هواهای گونه گونه که دارند، و رأی های مخالف یکدیگر که

در میان آرند، بر هیچ چیز از واجب های خدا چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت همداستان نباشند حتی مشرکان نیز جدا از مسلمانان وفای به عهد را میان خود لازم می شمردند؛ زیرا آنان نیز زیان پایان ناگوار پیمان شکنی را بردند. پس در آن چه به عهده گرفته ای، خیانت مکن و پیمانی را که بسته ای، مشکن و دشمنت را که - در پیمان توست - مفرب که جز نادان بدبخت بر خدا دلیری نکند. خدا پیمان و زینهار خود را آمانی قرار داده و از در رحمت به بندگان رعایت آن را بر عهده همگان نهاده و چون حریمی استوارش ساخته تا در استواری آن بیارمند و رخت به پناه آن کشند. پس در پیمان، نه خیانتی توان کرد، نه فریبی داد و نه مکرری پیش آورد؛ پیمانی مبند که آن را تأویلی توان کرد - یا رخنه ای در آن پدید آورد - و چون پیمان استوار و عهده برقرار شد - راه خیانت میوی - و برای به هم زدنش، خلاف معنی لفظ را مجوی. مبدا سستی پیمانی که بر عهده ات فتاده و عهد خدا آن را بر گردنت نهاده، سر بردارد و تو را - به ناحق - بر به هم زدن آن پیمان وادارد که شکیبایی کردنت در کار دشواری که گشایش آن را امیدواری و پایان نیکویی اش را در انتظار، بهتر از مکرری است که از کیفر آن ترسانی، بهتر از این است که خدا تو را چنان بازخواست کند که درخواست بخشش او را در دنیا و آخرت نتوانی.

الحادی عشر) التحذیر من الدّم الحرام

إِيَّاكَ وَالِدَّمَاءَ وَسَيَفُكُهَا بغيرِ حِلِّهَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْنَى لِنِقْمِهِ، وَلَا أَعْظَمَ لِتَبِعِهِ، وَلَا أُخْرَى بِزَوَالِ نِعْمِهِ، وَأَنْقِطَاعِ مُدَّةِ، مِنْ سَيَفُكِ الدَّمَاءِ بغيرِ حَقِّهَا. وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ، فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدَّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَلَا تُقَوِّينَ سُلْطَانَكَ بِسَيَفُكِ دَمٍ حَرَامٍ.

فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضَعِّفُهُ وَيُوهِنُهُ، بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ وَلَا عُدْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمِيدِ، لِأَنَّ فِيهِ قَوَدَ الْبَيْدِ. وَإِنْ ابْتُلِيَتْ بِحُطَاٍ وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ

بِالْعُقُوبَةِ؛ فَإِنَّ فِي الْوَكْرِهِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَهُ، فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَخْوَهُ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ.

یازدهم) هشدارها

اول) هشدار از خون ناحق

و بپرهیز از خون ها و ریختن آن به ناروا که چیزی چون ریختن خون به ناحق - آدمی - را به کیفر نرساند؛ گناه را بزرگ نگرداند؛ نعمت را نبرد؛ رشته عمر را نبرد؛ خداوند سبحان روز رستاخیز نخستین داوری که میان بندگان کند؛ در خون هایی باشد که از یکدیگر ریخته اند. پس حکومت خود را با ریختن خونی به حرام نیرومند مکن که خون به حرام ریختن نه تنها قدرت را به ناتوانی و سستی کشاند، بلکه دولت را از صاحب آن به دیگری بگرداند. و به کشتن به ناحق تو را نزد من و خدا عذری به کار نیاید، چه در آن قصاص باید و اگر دچار خطا گشتی و تازیانه یا شمشیر یا دستت از فرمان برون شد و - کسی را کشتی - چه در مشت زدن و بالاتر، بیم کشتن است، مبادا نخوت دولت تو را وادارد که خود را برتر دانی و خون بهای کشته را به خاندانش نرسانی.

الثانی) التحذیر من الأناهیة

وَإِيَّاكَ وَالْإِعْرَابَ بِنَفْسِكَ، وَالثَّقَةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا، وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثِقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ.

دوم) هشدار از خودپسندی

و بپرهیز از خود پسندیدن؛ به خودپسندی مطمئن بودن و ستایش را

دوست داشتن که همه از بهترین فرصت های شیطان است تا بتازد و کرده نیکوکاران را نابود سازد.

الثالث) التحذیر من المَنّ

وَإِيَّاكَ وَالْمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ، أَوْ التَّرْتِيدَ فِيهَا كَمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ، أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ، فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ، وَالتَّرْتِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ، وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ).

سوم) هشدار از منت گذاری

و پرهیز که با نیکی خود بر رعیت منت گذاری یا آن چه را کرده ای بزرگ شماری یا آنان را وعده ای دهی و در وعده خلاف آری که منت نهادن ارج نیکی را ببرد و کار را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند و خلاف وعده خشم خدا و مردم را بر انگیزاند و خدای تعالی فرموده است: «بزرگ دشمنی است نزد خدا که بگویند و نکنند».

الرابع) التحذیر من العجله

وَإِيَّاكَ وَالْعَجْلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا، أَوْ التَّسَيُّقُطَ فِيهَا عِنْدَ امْتِكَانِهَا، أَوْ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ، أَوْ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ. فَضَعُ كُلِّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَأَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ.

چهارم) هشدار از شتابزدگی

و پرهیز از شتاب در کارهایی که هنگام انجام آن فرا نرسیده یا سستی در آن چون انجامش ممکن گردیده، یا ستیزیدن در کارهایی که راه راست در آن ناپایدار است یا سستی ورزیدن آن گاه که آشکار است. پس هر چیز را در جای آن بدار و هر کاری را به هنگام آن بگذار.

وَإِيَّاكَ وَالْإِسْتِثْنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَسْوَهُ، وَالتَّعَابِي عَمَّا تُغْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعَيْنِ، فَإِنَّهُ مَاخُودٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ. وَعَمَّا قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ أَعْظِيهِ الْأُمُورَ، وَبُتْنَصِفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ.

أَمْلِكُ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ، وَسُورَةَ حَيْدِكَ، وَسَيْطَوَةَ يَدِكَ، وَغَزَبَ لِسَانِكَ، وَاخْتِرَسَ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ، وَتَأْخِيرِ السَّطْوَةِ، حَتَّى يَسْكُنَ غَضْبُكَ فَتَمْلِكَ الْإِخْتِيَارَ: وَلَنْ تَحْكُمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ.

وَالْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومِهِ عَادِلِهِ، أَوْ سُنَّهِ فَاضِلِهِ، أَوْ أَثَرِ عَنِ نَبِيِّنَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَوْ فَرِيضِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَتَقْتَرِدِي بِمَا شَاهَدْتِ مِمَّا عَمَلْنَا بِهِ فِيهَا، وَتَجْتَهِدِ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَاهَدْتِ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا، وَاسْتَوْتَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ، لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عَلَّهْ عِنْدَ تَسْرُعِ نَفْسِكَ إِلَى هَوَاهَا.

أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَمِعِهِ رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ، أَنْ يُوقِّفَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاءٌ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعِذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَى خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ، وَجَمِيلِ الْأَثْرِ فِي الْبِلَادِ، وَتَمَامِ النُّعْمَةِ، وَتَضَعِيفِ الْكِرَامَةِ، وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشُّهَادَةِ، «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا، وَالسَّلَامَ.

بنجم) هشدار از امتیاز خواهی

و بهره‌ی از آن که چیزی را مخصوص خود دانی، حال آن که - بهره - همه مردم در آن یکسان است و از غفلت در آن چه بدان توجه باید و حال آن که در دیده‌ها نمایان است؛ زیرا آن را که به ناروا ستانده باشی، از چنگ تو در آرند و به زودی پرده کارها از پیش دیده‌ات بردارند و داد از تو بستانند و به ستم دیده‌رسانند. به هنگام خشم خویش‌تندار باش و تندی و سرکشی مکن و دست قهر

پیش مدار و تیزی زبان بگذار و از همه این ها خودداری کن؛ با سخن ناسنجیده بر زبان نیاوردن؛ در قهر تأخیر کردن تا خشم آرام شود و عنان اختیار به دست آید؛ چنین قدرتی بر خود نیابی جز آن که فراوان به یاد آری که در راه بازگشت به سوی کردگاری.

و بر تو واجب است به خاطر داشتن آن چه بر- والیان - پیش از تو رفته است؛ از حکومت عدلی که کرده اند؛ و سنت نیکویی که نهاده اند یا اثری که از پیامبر ما (صلی الله علیه و آله) بجاست یا واجبی که در کتاب خداست. پس اقتدا کنی بدان چه ما بدان رفتار کردیم و بکوشی در پیروی از آن چه در این عهدنامه بر عهده تو نهادیم. من در آن حجت خود را بر تو استوار داشتم، تا چون نفس تو خواهد در پی هوای خود رود، تو را بهانه ای نبود و من از خدا می خواهم با رحمتی فرا گیر که او راست و قدرت بزرگ او بر انجام هرگونه درخواست که من و تو را توفیق دهد، در آن چه خشنودی او در آن بود. از داشتن عذری آشکار در پیشگاه او و آفریدگانش و گذاردن نام نیکو میان بندگانش و آثار نیک در شهرها و تمامی نعمت و فراوانی کرامت. این که کار من و تو را به سعادت به پایان رساند و شهادت نصیب ما گرداند؛ زیرا ما آن را خواهانیم و درود بر فرستاده خدا و خاندان پاک و پاکیزه اش و سلام فراوان، و السلام.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

